

## جامعه ایران در «نقطه جوش» پروسس تحول درون جوش خود قرار گرفته است

سر مقاله

از روز سه شنبه نهم مرداد ۱۳۹۷ تا روز جمعه دوازدهم مرداد به مدت چهار روز بر اثر اعتلای خیزش اعتراضی (پائینی‌های جامعه ایران) در شهرهای گوهردشت (کرج)، شیراز، مشهد، ساری، رشت، اصفهان (قهدریجان، نجف‌آباد و شاهپور جدید)، آبادان و اهواز که بالاخره در پنج شنبه شب مورخ ۹۷/۵/۱۱ دامنه آن تا تهران و چهار راه ولیعصر هم کشیده شد، فرایند جدیدی از خیزش اعتراضی خودجوش جامعه ایران (به صورت بازتولید خیزش دی‌ماه ۹۶) با شعار «گرانی، تورم - بلای جان مردم» و «تا دیکتاتور رو کاره - قیام ادامه داره» و «توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه» و «سوریه را سیر کردند - جوانا را پیر کردند» ظهور پیدا کرد. آنچه که در مقایسه بین خیزش اعتراضی چهار روزه مرداد ماه ۹۷ با خیزش اعتراضی ۹ روزه دی‌ماه ۹۶ می‌توان گفت اینک:

اولاً خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ هر چند که از جنس خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ بود و خواستگاهی از توده‌های قاعده و پائینی‌های جامعه ایران و حاشیه‌نشینان شهری داشت، ولی به علت تجربه دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و برخورد کاملاً مهندسی شده ماشین سرکوب این رژیم جهت سرکوب خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ (برعکس سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ که دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای به علت عدم پیش‌بینی قبلی نتوانست به صورت کاملاً مهندسی شده وارد عرصه سرکوب آن خیزش اعتراضی بشود و همان برخورد عریان و غیر مهندسی شده در دی‌ماه ۹۶ بستر ساز شعله‌ور شدن آن خیزش اعتراضی مردم ایران در اندک زمانی در بیشتر از ۹۰ شهر کشور گردید) عاملی شد تا ماشین سرکوب حاکمیت در «عرصه میدانی» در این چهار روز با نمایش «برتری توازن قوا به سود حاکمیت» خیزش مرداد ماه ۹۷ را با حداقل کشتار و البته توسط دستگیری فراگیر مهار نماید.

۲

۱ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت

۲ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۹

۳ درس‌هایی از تاریخ ۳۹

۴ شریعتی در آئینه اقبال ۳۷

۵ اقبال پیام آور ۲۵

۶ بحث‌شناسی ۵۱

۷ درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۹

۱ عاشورا در رویکرد تطبیقی اقبال

۲ رمز قرآن از حسین آموختیم (شعر)

۳ بازشناسی انقلاب مشروطیت ۲

۴ انتخابات مجلس عراق ۳

۵ جنبش زنان در مسیر... ۶

۶ چرا «جنبش کارگری»... دی‌ماه ۹۷ غایب بودند؟ ۷

۷ پروسس حیات «پیشگام» یا ۲

۳ تفسیر سوره صف

ثانیاً در مقایسه خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ با خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ باید به آبشخور ذهنی و عینی اولیه آنها هم اشاره کنیم، چراکه آبشخور تکوین خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش اعتراضی بیش از ۳ میلیون نفر مالباختگان شهرهای بزرگ و کوچک جامعه بزرگ ایران بودند که به علت فساد فراگیر سیستمی و ساختاری و رویکرد غارت، غنیمتی درون حاکمیت و ورشکستگی و غارت صندوق‌ها و مؤسسات پولی بی در پیکر هزار فامیل حاکم، به یکباره از خرداد ماه ۹۶ جنبش اعتراضی بیش از سه میلیون خانواده مالباختگان مانند یک سونامی اعتراضی از شهرهای کوچک و بزرگ به صورت فراگیر از قاعده جامعه بزرگ ایران شعله‌ور گردید؛ اما برعکس خواستگاه اولیه تکوین و ظهور خیزش دی‌ماه ۹۶، در خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ آبشخور تکوین و اعتلای این خیزش سقوط آزاد بهم‌نوار ارزش پول ملی کشور، همراه با کاهش قدرت خرید پائینی‌های جامعه و افزایش بی در پیکر قیمت دلار (تا مرز ۱۱ هزار تومان) و طلا و سکه در بازار سرمایه‌داری بنجل حاکم و سونامی تورم و رکود و بیکاری (در جامعه‌ای که طبق آمارهای حکومتی بیش از ۳۵ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در پایتخت کشور طبق گفته قالیباف شهردار سابق تهران بیش از ۵۰۰ هزار نفر حتی نان خالی برای خوردن ندارند و توسط کارتن‌خوابی و گورخوابی و کانال‌خوابی و غیره زندگی می‌گذرانند) باعث گردید تا به یکباره «خط فقر در جامعه ایران از مرز ۲/۵ میلیون تومان سابق به مرز بیش از شش میلیون تومان تغییر کند»؛ که همین سقوط آزاد خط فقر و بالا رفتن ضریب جینی، به یکباره باعث شعله‌ور شدن آتش خیزش اعتراضی جامعه بزرگ ایران در مرداد ماه ۹۷ گردید.

به عبارت دیگر در مقایسه بین دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ باید بگوئیم که عامل اصلی خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش مالباختگان مولود فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی درون حاکمیت بود، در صورتی که در خیزش مرداد ماه ۹۷ عامل اصلی این خیزش، سقوط ارزش پول ملی کشور، رشد بی در پیکر گرانی‌ها، کاهش قدرت خرید مردم و بالا رفتن خط فقر تا مبلغ شش میلیون تومان و رکود تورمی و بیکاری زائیده مناسبات سرمایه‌داری رانتی و پادگانی و نفتی و دولتی حاکم بود. قابل ذکر است که در این داور، تکیه ما فقط بر مقایسه عوامل تکوین و اعتلای خیزش دو گانه اعتراضی فوق می‌باشد، نه در عمده کردن یک عامل و نادیده گرفتن عوامل دیگر.

پر واضح است که جامعه ایران در شرایط فعلی به دلیل عدم مدیریت و عدم پتانسیل حاکمیت مطلقه فقاهتی و به علت فسادهای چند لایه درون ساختاری و به دلیل نفی علوم انسانی (اعم از اقتصاد و جامعه‌شناسی و روانشناسی و غیره) توسط حاکمیت مطلقه فقاهتی و به دلیل تکیه این

رژیم بر راه حل‌های فقهی (فقه دگماتیست روایتی حوزه‌های فقاهتی) جهت حل مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران و به علت تکیه ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقاهتی بر «استراتژی نظامی» (و صدور انقلاب و پروژه‌های اقتصادسوز و سرمایه‌سوز مثل اشغال سفارت‌های آمریکا و انگلیس و عربستان و پروژه انرژی هسته‌ای و پروژه جنگ ۸ ساله با صدام حسین و ورود به خاک عراق از سال ۶۱ و پروژه جنگ‌های نیابتی و دخالت نظامی در کشورهای منطقه) و جایگزین کردن استراتژی نظامی به جای استراتژی اقتصادی و استراتژی سیاسی (که خود بستر ساز آن شده است تا راست پادگانی تحت هژمونی سپاه در مدت ۳۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی سکاندار اقتصاد و سیاست و مدیریت کشور در داخل و خارج بشود) گرفتار چهار ابربحران اقتصادی، ابربحران زیست محیطی، ابربحران سیاسی و فقدان مشروعیت و مقبولیت مردمی، ابربحران فساد ساختاری و سیستمی بشود.

باری منهای وجه تمایز و تفاوت‌های دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷، این دو خیزش از وجوه مشترک فراوانی برخوردار بودند که از جمله آنها عبارتند از:

الف - خواستگاه هر دو خیزش قاعده جامعه ایران بوده است نه بدنه یا اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری.

ب - هر دو خیزش فوق به علت اینکه در ادامه «رادیکالیزه شدن جنبش مطالباتی» نتوانستند ظهور و تکوین پیدا کنند، همین امر باعث گردیده است تا این خیزش‌های اعتراضی از آغاز تکوین و ظهور خود، علاوه بر جوهر اعتراضی با شعارهای سیاسی که کل نظام مطلقه فقاهتی را به چالش می‌کشیدند، حرکت کنند. همچنین به علت همین رویکرد اعتراضی و سیاسی (این خیزش‌های اعتراضی و خودجوش جامعه بزرگ ایران) باعث گردیده است تا هر دو خیزش فوق از «پیوند با جنبش اعتصابی کارگران و مزدبگیران محروم بشوند» که سنتز نهایی این محرومیت، «کوتاه شدن عمر این دو خیزش و فراهم شدن شرایط برای ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقاهتی حاکم جهت سرکوب این خیزش‌ها بوده است»، چرا که بدون تردید «تنها جنبشی که می‌تواند توازن قوا را به سود مردم در عرصه میدانی به هم برزند و می‌تواند آنچنانکه در اعتصاب ۳۵۰ هزار کامیون‌دار در ماه گذشته شاهد بودیم، رژیم مطلقه فقاهتی را به زانو درآورد، فقط و فقط و فقط جنبش اعتصابی کارگران و مزدبگیران می‌باشد» و تا زمانیکه جنبش‌های اعتراضی و آکسیونی یا خیابانی و مطالباتی به جنبش اعتصابی کارگران و مزدبگیران پیوند پیدا نکند، به علت عدم توازن میدانی بین مردم با حاکمیت مطلقه فقاهتی، تمامی این جنبش‌ها قابل سرکوب می‌باشند؛ و به علت «کوتاه شدن عمر این خیزش‌ها و



## جنبش‌ها امکان ظهور رهبری درون‌جوش و سازماندهی دینامیک برای این خیزش‌ها و جنبش‌ها وجود نخواهد داشت.

ج - شعار محوری هر دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ مبارزه با فقر و گرسنگی و گرانی و بیکاری و غارت و فساد درون حاکمیت بوده است.

د - فونکسیون هر دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ در رابطه با جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه باز تقسیم قدرت سه مؤلفه‌ای بین خویش، عبور از گفتمان اصلاح‌طلبی درون حاکمیت بوده است بطوریکه در این رابطه شاهد بودیم که نه تنها هرگز و هرگز (نه در خیزش دی‌ماه ۹۶ و نه در خیزش مردادماه ۹۷) حتی یک شعار در حمایت از جریان اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف آن از طرف کنشگران این خیزش‌ها سر داده نشد، بلکه برعکس هم در خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و هم در خیزش اعتراضی مرداد ۹۷ با شعار «اصلاح‌طلب و اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» پایان دوران گفتمان اصلاحات توسط جناح‌های درونی قدرت و از طریق صندوق‌های رأی خود حاکمیت به وضوح اعلام گردید؛ و این بزرگترین و مهمترین دستاورد و ره‌آورد دو خیزش اعتراضی فوق بود که در مدت ۶ ماه از طرف قاعده و پائینی‌های جامعه بزرگ ایران اعلام گردید؛ و به همین دلیل است که شاهد بودیم از بعد از دی‌ماه ۹۶ طرفداران رویکرد اصلاحات درون نظام (توسط خود جناح‌های سه مؤلفه‌ای قدرت درون نظام و مولود صندوق‌های رأی مهندسی شده خود نظام مطلقه فقاهتی) علاوه بر اعلام مخالفت علنی با این خیزش‌ها و ارائه آدرس‌های غلط به توده‌های جامعه بزرگ ایران، به نحوی تلاش کردند تا توسط اپوزیسیون نمائی کاذب «نسبت به دوران رهبری خامنه‌ای و طلائی کردن دوران ده ساله رهبری خمینی»، توده‌های پائینی جامعه ایران را به دنبال سراب در ناکجاآباد تونلی هدایت کنند که هیچ نوری در انتهای آن پیدا نیست و در مدت دو دهه گذشته (از خرداد ۷۶ الی الان) تنها کار جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام مطلقه فقاهتی (در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش آن) به عنوان سوپاپ اطمینان رژیم مطلقه فقاهتی حاکم این بوده است که مشروعیت و مقبولیت به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقاهتی توسط توده‌های محروم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بازسازی و بازتولید نمایند؛ و ناتوانی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در مدیریت ابربحران‌های چهار گانه (اقتصادی و سیاسی و زیست محیطی و اجتماعی) را مولود دخالت‌های خارجی تعریف کنند؛ و توسط هراس از سوریزاسیون یا سوریه‌ای شدن یا جنگ داخلی و تجزیه ایران، با تزریق ترس در قاعده جامعه ایران، شرایط برای چانمزی در عرصه سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود و در نهایت تسلیم خود در برابر هسته سخت ولایت فراهم کنند (و البته

در پایان دوران عمر هشت ساله ریاست جمهوری خویش، در شرایطی که دو قوه از سه قوه حاکمیت مطلقه فقاهتی در دست داشته‌اند، با ریختن اشک خود را به عنوان یک تدارکاتچی دستگاه ولایت اعلام کنند؛ و به کمای تاریخ بروند).

البته در جریان خیزش مرداد ماه ۹۷ برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶، این جناح راست بود که تحت هژمونی علی رئیسی متولی آستانه قدس رضوی و پدر زنش امام جمعه مشهد و حمایت راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و حمایت روحانیت سنتی و حمایت نهادهای تحت هژمونی رهبری از نمازهای جمعه و جماعت تا حوزه‌های فقهی حکومتی، تلاش کردند تا با ارائه آدرس غلط دادن به کنشگران خیزش مردادماه ۹۷ موضع «ضد حکومتی این خیزش را، بدل به موضع ضد دولت روحانی بکنند»؛ که البته با هشپاری سیاسی خودجوش مردم، این سناریوی جناح راست مرده به دنیا آمد، چراکه شعار «تا دیکتاتور رو کاره - قیام ادامه داره» تنها شعار مشترک تمامی شهرهای مشمول خیزش مرداد ماه ۹۷ بود که توسط این شعار بود که کنشگران میدانی خیزش مرداد ماه ۹۷ کل حاکمیت را به چالش می‌کشیدند.

ه - کنشگران میدانی هر دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷) با عبور از گفتمان اصلاح‌طلبی درون حاکمیت، به ناتوانی حاکمیت مطلقه فقاهتی در حل ابربحران‌های امروز جامعه ایران شعار دادند؛ به عبارت دیگر توده‌های جامعه ایران در چارچوب فرمول موقعیت انقلاب توسط «نخواستن پائینی‌ها و نتوانستن بالائی‌ها مهر تائید گذاشتند.»

و - هر دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷) «جوهر و ماهیت خودجوش» داشتند و فاقد رهبری و سازماندهی و برنامه مشخص از پیش تعیین شده یا از پیش تزریق شده و یا برون از خیزش خود بودند؛ و از این بابت بود که هر دو خیزش برای اولین بار «استقلال و فرمول تقدم جنبش بر احزاب سیاسی در جامعه ایران به نمایش گذاشتند». قابل ذکر است که «در تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های گذشته جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران خیزش‌ها و جنبش‌های تکوین یافته از پائین جامعه ایران، مؤخر بر جریان‌ها و احزاب سیاسی بودند؛ و همین آفت باعث شده بود تا تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های سیاسی جامعه ایران دنباله‌رو احزاب و جریان‌های سیاسی بشوند». لذا به همین دلیل دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷، نخستین خیزش‌هایی بودند که مستقل از جریان‌های سیاسی یا احزاب سیاسی مبارزه خود را به صورت خودجوش و درون‌جوش و دینامیک مدیریت کردند؛ که البته به علت عدم پتانسیل جهت استمرار این خیزش‌ها و سرکوب همه جانب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقاهتی این



خیزش‌ها نتوانستند مانند جنبش‌های مطالباتی و دموکراتیک جامعه ایران نهادینه بشوند. سوء استفاده خارج‌نشینان طرفدار رویکرد «رژیم چنج» امپریالیسم آمریکا (از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و جریان‌های تجزیه‌طلب کردستان و بلوچستان) از این خیزش در رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ز- به علت عدم توازن قوا بین مردم و حاکمیت مطلقه فقهاتی در عرصه میدانی (در هر دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷) کنشگران این دو خیزش تنها در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌توانستند اقدام به فراخوانی کنند و رابطه با یکدیگر داشته باشند.

ح - هر دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷) ناتوان از پیوند با جنبش اعتصابی و جنبش‌های مطالباتی (از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و بازنشستگان و غیره) بودند؛ زیرا متاسفانه جنبش مطالباتی جامعه ایران هنوز در فرایند صنفی مبارزه می‌کنند (هر چند که بعضاً و گاهی در چارچوب خواسته‌های صنفی شعارهای سیاسی هم سر می‌دهند). ولی به هر حال «جوهر جنبش مطالباتی جامعه ایران هنوز یک جوهر صنفی - کارگاهی می‌باشد، نه صنفی - طبقه‌ای یا سیاسی» و همین امر مانع از پیوند جنبش مطالباتی جامعه ایران با خیزش‌های اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷ گردیده است.

پ- واضح است که اگر جنبش مطالباتی جامعه ایران می‌توانست به خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ پیوند بخورد، علاوه بر اینکه این پیوند باعث استمرار خیزش‌های اعتراضی فوق می‌گردید و شرایط برای ظهور رهبری درون‌جوش و سازماندهی دینامیک خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ فراهم می‌شد (از همه مهمتر اینکه) خود همین پیوند باعث استحاله خیزش‌های اعتراضی فوق به جنبش‌های اعتصابی می‌گردید. طبیعی است که در صورتی که خیزش‌های فوق می‌توانستند از فرایند اعتراضی به فرایند اعتصابی استحاله پیدا کنند دیگر امکان سرکوب آنها توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود نداشت.

ط - به علت اینکه خواستگاه خیزش‌های اعتراضی فوق قاعده پائینی و حاشیه تولیدی جامعه ایران بودند و از آنجائیکه شعار محوری این خیزش‌ها «شعار نان بود نه شعار آزادی»، همین امر باعث گردید تا هر دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷) ناتوان از پیوند با جنبش دموکراسی‌خواهانه افشار میانی و طبقه متوسط شهری جامعه ایران بشوند. در نتیجه همین «خندق بین دو جبهه نان و آزادی» در جریان خیزش‌های اعتراضی فوق باعث گردید تا افشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران در جریان خیزش‌های فوق یا بی‌تفاوت باشند و یا حتی نسبت به این خیزش‌ها موضع منفی بگیرند. یادمان باشد که در جریان دو خیزش فوق هنوز افشار میانی یا طبقه متوسط شهری

جامعه ایران بر طبل اصلاحات درون حکومتی می‌کوبیدند؛ و لذا افشار میانی یا طبقه متوسط شهری شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» کنشگران این دو خیزش اعتراضی بر علیه رویکرد خود تفسیر می‌کردند.

ی - هر دو خیزش اعتراضی فوق به علت عدم استمرار و به علت عدم توازن قوا در عرصه میدانی و به علت فقدان رهبری درون‌جوش و به علت فقدان سازماندهی دینامیک و به علت سرکوب همه جانبه مهندسی شده ماشین سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی جهت انتقال تجارب میدانی و تصمیم‌گیری مشترک و برنامه‌ریزی کوتاهمدت و درازمدت خود نتوانستند پیوندی دو طرفه با شهرهای مختلف جامعه بزرگ ایران داشته باشند.

ک - فقدان رهبری درون‌جوش و سازماندهی دینامیک دو خیزش اعتراضی فوق علاوه بر اینکه باعث گردید تا این دو خیزش نتوانند با جنبش مطالباتی جامعه ایران (جهت استحاله جنبش اعتراضی به جنبش اعتصابی) پیوند پیدا کنند، بسترساز آن گردید تا کنشگران این دو خیزش تحت تأثیر سیگنال‌های جریان‌های ایرانی خارج‌نشین طرفدار «رژیم چنج یا رژیم رام» امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار بگیرند. در نتیجه همین امر باعث گردد تا به علت انتقال تضادهای جریان‌های خارج‌نشین (تابع دو رویکرد رژیم چنج و رژیم رام سرمایه‌داری جهانی) به درون کنشگران این دو خیزش اعتراضی، پراکندگی در شعارها بر این دو خیزش حکمفرما گردد.

ل - فقدان رهبری درون‌جوش و فقدان سازماندهی دینامیک و تأثیرپذیری مکانیکی کنشگران این دو خیزش اعتراضی از تضادهای جریان‌های ایرانی خارج‌نشین (تابع سه رویکرد رژیم چنج و رژیم رام امپریالیسم آمریکا و انگلیس و رویکرد جنگ‌طلبانه رژیم نژادپرست و صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی) باعث گردید تا شرایط جهت قهرآمیز و آنتاگونیست شدن مبارزه اعتراضی کنشگران با دستگاه‌های سرکوبگر حاکمیت مطلقه فقهاتی (که بسترساز کوتاه شدن عمر این خیزش‌ها و بالا رفتن هزینه مبارزه برای کنشگران و فراهم شدن زمینه برای سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی بود) فراهم بشود. فراموش نکنیم که عمر خیزش دی‌ماه ۹۶ نه روز و عمر خیزش مرداد ماه ۹۷ پنج روز بوده است (از روز سه شنبه ۹ مرداد تا روز جمعه ۱۲ مرداد ماه ۹۷). باری، در عرصه کالبد شکافی و آسیب‌شناسی دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷ برای جمع‌بندی دستاوردهای عملی و نظری این دو خیزش در راستای انتقال این تجارب توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به آیندگان لازم است که در ادامه مقایسه بین خود دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ به مقایسه دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷



با جنبش سبز خرداد ۸۸ و جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان خرداد ۷۶ سیدمحمد خاتمی بپردازیم.

در این رابطه با نگاهی کپسولی می‌توانیم تفاوت این دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷) با دو جنبش طرفدار اصلاحات از درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم (جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان سید محمد خاتمی که از خرداد ماه ۷۶ تکوین پیدا کرد و جنبش سبز میرحسین موسوی که از خرداد ماه ۸۸ در عرصه جنگ داخلی جناح‌های درونی حکومت ظاهر گردید) اینچنین فرموله نماییم:

۱ - خواستگاه دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷ آنچنانکه مطرح کردیم «توده‌های پائینی جامعه ایران بوده‌اند» در صورتی که خواستگاه کنشگران آن دو جنبش اصلاح‌طلب درون حاکمیت، بدنه جامعه یا ائتلاف میانی جامعه ایران بوده‌اند.

۲ - رویکرد دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ «نفی اصلاح‌پذیری رژیم مطلقه فقهاتی و نفی توان مدیریتی این رژیم جهت حل ابربحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه ایران بوده است» در صورتی که در تحلیل نهائی رویکرد آن دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی، دستیابی به اصلاحات توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب صندوق‌های رأی این رژیم و اصلاح‌پذیر دانستن رژیم مطلقه فقهاتی بوده است.

۳ - جوهر مبارزه هر دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ «اعتراضی و سیاسی و خودجوش و دینامیک یا درون‌جوش بوده است»، در صورتی که جوهر مبارزه هر دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی آکسیونی یا خیابانی و هدایت شده از بالا و رهبری از پیش تعیین شده برون از جنبش بوده است.

۴ - هر دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ «فاقد رهبری و سازماندهی و برنامه‌ریزی قبلی بوده‌اند»، در صورتی که هر دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی علاوه بر دارا بودن رهبری از پیش تعیین شده، از طریق همان رهبری از پیش تعیین شده و از بالا عمل‌کننده هدایت و سازماندهی و برنامه‌ریزی می‌شده‌اند.

۵ - سمتگیری و شعارهای هر دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷ «مبارزه با فقر و گرسنگی و گرانی و بیکاری و رکود و تورم و فسادهای چند لایه‌ای درون حاکمیت مطلقه فقهاتی بوده است» در صورتی که نوک پیکان آن دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی دستیابی به اصلاحات سیاسی از طریق هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد؛ به عبارت دیگر دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷ در «جبهه نان» مبارزه می‌کردند، در صورتی که آن دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی «مدعی مبارزه در جبهه آزادی» بوده‌اند.

۶ - کنشگران دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷ به علت اینکه کل حاکمیت مطلقه فقهاتی را فاقد صلاحیت و مدیریت و مشروعیت جهت دستیابی به خواسته‌های خود تعریف می‌کردند، «معتقد به اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق نفی و انکار این رژیم بودند»، در صورتی که برعکس این رویکرد اعتراضی، کنشگران آن دو جنبش در چارچوب حفظ نظام مطلقه فقهاتی و طلایی دانستن دوران دهه اول عمر این رژیم، معتقد به اصلاح از طریق درون این نظام توسط هسته سخت این رژیم هستند؛ به عبارت دیگر رویکرد کنشگران آن دو خیزش اعتراضی، «رویکرد آلترناتیوی بوده است» در صورتی که رویکرد کنشگران آن دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی «رویکرد نقدی نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد».

حال پس از مقایسه بین خود دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ و مقایسه بین دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ با دو جنبش اصلاح‌طلب درون حکومتی خرداد ماه ۷۶ و خرداد ماه ۸۸، جهت کالبد شکافی و آسیب‌شناسی و جمع‌بندی و انتقال تجارب دو خیزش اعتراضی (دی‌ماه ۹۶ و مردادماه ۹۷) لازم است تا به مقایسه بین دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ با خیزش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نیز بپردازیم؛ که به صورت کلی دآوری ما در این رابطه بر این تحلیل استوار می‌باشد که خیزش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران اگر چه مانند دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ در فرایند آغازین تکوینی خود (تا آبان ماه ۵۷) «صورت خودجوش داشته است» و هنوز رهبری موج‌سوار از راه رسیده نتوانسته بودند (در خلاء رهبری خودجوش و سازماندهی دینامیک خیزش ضد استبدادی مردم ایران و در خلاء حضور فیزیکی جریان‌های جنبش سیاسی ایران اعم از جریان‌های چریکی و جنبش ارشاد شریعتی و دیگر جریان‌های تحزب‌گرایانه ملی و مارکسیستی و مذهبی) بر کرسی هژمونی خیزش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران سوار بشوند و عکس خود را در سطح کره ماه قرار بدهند، ولی در مقایسه با دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷ منهای اینکه از آبان ماه ۵۷ خمینی (در چارچوب شعار «شاه باید برود» و شعار «اگر به جای شاه یزید و عبیدالله زیاد هم بیاید بهتر است» و شعار «همه با همه زیر چتر رهبری خودش») توانست هژمونی خودش و روحانیت تابع خودش در حوزه‌های فقهاتی بر خیزش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران تثبیت کند و به موازات تثبیت هژمونی خمینی و روحانیت تابع او بود که خیزش خودجوش ضد استبدادی ۵۷ وارد فرایند جنبش مذهبی - سیاسی هدایت شده از بیرون توسط فتوا و تکلیف و تقلید ولایت مطلقه و مشروعیت آسمانی شد، بالاخره و بالاخره و بالاخره، توسط آتشی‌زی مشترک خمینی و روحانیت تابع او و سرمایه‌داری جهانی که پلاتفرم آن در گوادولپ تنظیم گردید مقرر شد تا در فرایند استحاله قدرت از



رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، به رژیم ولائی خمینی و روحانیت فقهائی تابع او، علاوه بر سالم ماندن ارتش و نیروی‌های نظامی و انتظامی رژیم دسپاتیزم و میلیتاریزه شده پهلوی به رژیم ولائی خمینی و روحانیت تابع او (که این پروژه توسط سفر هایزر به ایران به انجام رسید)، مقرر شد تا منافع سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا به خصوص در عرصه انرژی فسیلی توسط رژیم جدید تضمین و تأمین گردد. مضافاً جهت حفظ دیوار آهنین سرمایه‌داری جهانی در برابر همسایه شمالی ایران، در داخل ایران با سرکوب همه جانبه نیروهای عدالت‌خواه و برابری‌طلب شرایط برای این مهم فراهم بشود.

لذا به همین دلیل بود که خیزش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از آبان ماه ۵۷ وارد ریل انحرافی جنبش سیاسی - مذهبی، تقلیدی و تکلیفی و ولائی و شرعی تحت هژمونی خمینی و روحانیت تابع او شد؛ که همین انحراف ریلی بستر ساز شکست خیزش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ گردید؛ و زمینه‌ساز ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهائی در ۴۰ سال گذشته بر جامعه نگون‌بخت ایران گردید. البته در مقایسه با خیزش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران که از آبان‌ماه ۵۷ دچار انحراف شد، دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ علاوه بر اینکه نتوانست بستر ساز موج‌سواری جریان‌های حاکم بشود، برعکس با شعار مشترک «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» دوران تسلط گفتمان اصلاح‌طلبی از طریق جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهائی به پایان رسانید. البته طرح این تفاوت بین دو خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ و مرداد ۹۷ با خیزش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نباید تداعی کننده آن بشود که «خیزش‌های خود به خودی آسیب‌ناپذیر می‌باشند» بلکه برعکس مبین این حقیقت است که «به علت آشفتگی خواستگاه طبقاتی این خیزش‌ها و به علت فقدان رهبری و سازماندهی و برنامه‌ریزی درون‌جوش و دینامیک اولیه، این خیزش‌ها مستعد بالقوه هر گونه پذیرش موج‌سواران فرصت‌طلب داخلی و خارجی می‌باشند.» منهای اینکه ظهور هیولای پوپولیسم آنچنانکه در دولت نهم و دهم رژیم مطلقه فقهائی حاکم شاهد بودیم، از جمله‌های آفت‌های این خیزش‌ها می‌باشند. البته علت اینکه در این رابطه دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ گرفتار موج‌سواری جناح‌های درونی قدرت نشدند، به خاطر این بود که:

اولاً عمر این دو خیزش اعتراضی (آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم عمر خیزش دی‌ماه ۹۶ نه روز و عمر خیزش مرداد ماه ۹۷ پنج روز بود) کم بودند.

ثانیاً هر دو خیزش اعتراضی فوق از آغاز ظهور و تکوین خود (با شعارهای «گرانی تورم - بلای جان مردم» و «تا دیکتاتور رو کاره - قیام ادامه داره» و «توپ، تانک، فشفه - آخوند باید گم بشه» و «پول ما

چه شده؟ - خرج بسیجی شده» و «سوریه را سیر کردند - جوانا را پیر کردند» و «سوریه را رها کن - فکری بحال ما کن» و «یک اختلاس کم بشه - مشکل ما حل میشه» و «این همه بی‌عدالتی - هرگز ندیده ملت» و «حقوق‌های نجومی - فلاکت عمومی» و «دشمن ما همین جاست - همش میگن آمریکاست» و غیره) کل نظام مطلقه فقهائی را به چالش کشیدند.

فراموش نکنیم که گرچه استارت خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ در هفتم دی‌ماه در مشهد در چارچوب تحریک جناح راست تحت هژمونی سیدعلی رئیسی و پدر زنش امام جمعه مشهد در انتقام‌گیری از دولت روحانی و جبران شکست انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۹۶ دولت دوازدهم زده شد، اما در همان اولین تظاهرات مشهد در روز نهم دی‌ماه ۹۶ به سرعت جوهر تظاهرات سیاسی شد و توده‌های محروم و حاشیه‌نشین مشهد با شعار «دیکتاتور حیا کن - مملکت رها کن» هسته سخت و رأس کل رژیم مطلقه فقهائی را به چالش کشیدند؛ و سناریوی از پیش تعیین شده جناح راست بر علیه دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی سترون و عقیم کردند، آنچنانکه آن تظاهرات مانند کبریتی شد که در انبار باروت افتاد و در کمتر از دو روز بیش از ۹۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را درنوردید. حال، برای توضیح بیشتر موضوع تحلیل خود را با طرح چند سؤال دنبال می‌کنیم.

آیا خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ باز تولید خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ بوده است؟ اگر بپذیریم که مهمترین فونکسیون خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ به چالش کشیدن و گذار از گفتمان اصلاحات درونی حکومتی بوده است، مهمترین فونکسیون خیزش اعتراضی مردادماه ۹۷ چه می‌باشد؟ چرا در خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومت (که در خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط شعار سوری‌اسیون یا سوری‌های شدن جامعه ایران خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ را محکوم می‌کردند) توسط نامه ۱۵ ماده‌ای سید محمد خاتمی و غیره تلاش کردند تا با آدرس غلط دادن به توده‌ها نوک پیکان حرکت خیزش مرداد ماه را از سمت‌گیری بر علیه کل نظام مطلقه فقهائی، با دست به دامن مقام عظمای ولایت شدن، جهت اصلاحات سیاسی، جناحی درون حکومتی منحرف کنند؟ چرا قبل از شروع خیزش مردادماه ۹۷ جولیانی نماینده ترامپ‌بسم در نشست مجاهدین خلق در پاریس، عامل تکوین خیزش‌های اعتراضی در داخل ایران را به اتاق فکر مجاهدین خلق و هم دستی ترامپ‌بسم در کمپ آلبانی مجاهدین خلق نسبت داد؟ چرا برعکس جنبش سیز سال ۸۸ و خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ در خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ رژیم مطلقه فقهائی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر آن، تلاش وافر کردند تا توسط سرکوب مهندسی شده از کشتار فراگیر میدانی کنشگران خیزش مردادماه ۹۷ جلوگیری کنند؟ چه شد که با



اینکه شرایط عینی در خیزش مردادماه ۹۷ (به علت سونامی گرانی و تورم بیش از ۲۵٪ و رکود تورمی و سقوط ارزش پول ملی و افزایش قیمت ارز و سکه و طلا و مسکن و اجاره و فرابحران زیست محیطی اعم از آب و هوا و غیره) بیشتر از شرایط عینی خیزش دی‌ماه ۹۶ آماده بود، رژیم مطلقه فقهاتی توانست در کمتر از پنج روز این خیزش را سرکوب و مهار نماید؟ چرا در خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ طبقه کارگر و جنبش مطالباتی و اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری و جنبش‌های پیشرو دموکراتیک اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران غایب بودند؟ چرا دامنه اعتلای خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ نتوانست مانند دامنه اعتلای خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ به صورت افقی در بیش از ۹۰ شهر کوچک و بزرگ ایران فراگیر بشوند؟ چرا در خیزش اعتراضی مردادماه ۹۷ مانند خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ خیزش اعتراضی توده‌های جامعه بزرگ ایران نتوانستند با جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان و جنبش مطالباتی بازنشستگان و معلمان و مزدبگیران و پرستاران و کامیونداران و غیره متصل بشوند؟ چرا خیزش مرداد ماه ۹۷ نتوانست با جنبش‌های دموکراتیک اعم از جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش کارمندان و جنبش مزدبگیران متصل بشوند؟ چرا طرفداران ایرانی خارج‌نشین رویکرد «رژیم چنج» امپریالیسم آمریکا از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان تا جریان‌های تجزیه‌طلب قومی کردستان و بلوچستان در جریان اعتلای خیزش مرداد ماه ۹۷ تلاش می‌کردند تا از این نماد افتاده برای آلترناتیو ساختن خود در نگاه جناح‌ها امپریالیسم آمریکا کلاهی بسازند؟ چرا جناح‌ها امپریالیسم آمریکا در لوی دولت یاغی ترامپ در جریان خیزش مرداد ماه ۹۷ تلاش می‌کردند تا توسط بوق‌های امپریالیست خبری خود از این خیزش اعتراضی مردم ایران اهرمی در دست خود برای جایگزین کردن رویکرد «رژیم رام» به جای «رژیم چنج» قبلی خود استفاده کنند؟ چرا درست در عرصه اعتلای خیزش مردادماه ۹۷ مردم ایران در زمانیکه جنگ تبلیغاتی حیدر نعمتی بین شیخ حسن روحانی و ترامپ داغ شده بود (و شیخ حسن روحانی شعار بستن تنگه‌های باب المندب و هرمز و بازی با دم شیر می‌داد و ترامپ در پاسخ به شیخ حسن روحانی به صورت غیر مستقیم تهدید به جنگ اتمی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی می‌کرد) رژیم توسط واسطه کردن دوباره عمان می‌کوشید تا مانند دوران ریگان و کلینتون و اواما باب مذاکره غیر مستقیم با کاخ سفید و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا را باز کند؟

چرا درست در جریان خیزش مردادماه ۹۷ راست‌پادگانی تحت هژمونی سپاه تلاش می‌کردند تا با زدن نفتکش‌های عربستان در باب المندب (توسط حوثی‌ها) و مانور در خلیج فارس و دریای عمان منطقه را نظامی کنند و امپریالیسم آمریکا و رژیم نژادپرست صهیونیسم اسرائیل جهت حمله نظامی تحریک بکنند؟ چرا درست در شرایطی که خیزش

اعتراضی مرداد ماه ۹۷ توده‌های محروم ایران در حال اعتلا بود و شیخ حسن روحانی جهت مقابله با خروج امپریالیسم آمریکا از برجام و مقابله با تحریم‌های تحمیلی آمریکا در اتریش بود، راست‌پادگانی توسط عملیات تروریستی در نشست مجاهدین خلق در پاریس تلاش می‌کرد تا با گل آلود کردن آب و گرفتن ماهی از دولت دوازدهم باجگیری کند و شرایط برای شکست مذاکره شیخ حسن روحانی با اتحادیه اروپا در خصوص برجام فراهم کنند؟ چرا درست در زمان اعتلای خیزش مردادماه ۹۷ جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام تحت هژمونی سید محمد خاتمی با ارسال نامه ۱۵ ماده‌ای خود به خامنه‌ای و درخواست انجام اصلاحات سیاسی از خامنه‌ای و درخواست شکست حصر سران جنبش سبز از او تلاش کردند (تا آب رفته را به جوی باز گردانند و به خیال خود برای بار دیگر در مرحله پسا عبور جامعه ایران از گفتمان ۲۰ ساله اصلاحات و در شرایطی که توده‌های جامعه ایران آخرین میخ را بر تابوت اصلاحات درون حکومتی کوبیده بودند) در جهت باز تولید پروژه مرده به دنیا آمده اصلاحات با سرپل قرار دادن خامنه‌ای آخرین تیر خود را به کار ببرند؟ چرا به موازات جریان‌های طرفدار رویکرد «رژیم چنج» خارج‌نشین، جریان‌های سیاسی سرنگون‌طلب خارج‌نشین تلاش می‌کردند (به جای هدایت‌گری و سازماندهی و برنامه‌ریزی در راستای تعمیق عمودی و افقی این خیزش) توسط سیگنال‌های خود با تحریک لحظه‌ای و شعاری احساسات‌کنشگران اصلی این خیزش، خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ را به سمت شورش خود به خوی هدایت نمایند؟ چرا در شرایطی که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی ۳۵ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر زندگی می‌کردند و در شرایطی که خط فقر در این شرایط از دو میلیون پانصد هزار تومان قبلی به شش میلیون تومان رسیده بود و خیزش مردادماه ۹۷ با شعار «گرانی، تورم - بلای جان مردم» وارد میدان شده بودند، جنبش مطالباتی از کارگران تا معلمان نتوانستند با خیزش مردادماه ۹۷ پیوند پیدا نمایند؟ چرا در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش سه میلیون خانواده مالباختگان توانست به عنوان عامل استارت و حلقه اتصال و اعتلای آن خیزش به صورت افقی و عمودی کنشگری فعال بکنند، اما در جریان خیزش مرداد ماه ۹۷ به علت فقدان حلقه اتصال این خیزش نتوانست (به جز در گوهردشت و قهدریجان و شاهپور اصفهان و آبادان) در شهرهای کوچک جاری و ساری بشود؟

چرا برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ (که جناح‌های رنگارنگ درون رژیم مطلقه فقهاتی در نفی و انکار آن متحد و یک صدا شده بودند) در خیزش مرداد ماه ۹۷ جناح‌های درون حاکمیت در مقابله نظری و سیاسی با این خیزش دچار تفرقه شده بودند، به طوری که راست سنتی تلاش می‌کردند تا توسط حمایت از این جریان آن را بدل به خیزش بر علیه دولت روحانی بکند و شرایط برای استفتاء دولت



روحانی و جایگزینی رئیسی فراهم بکنند، یا رحیم صفوی می‌گفت شرایط برای دوران بدون دولتی فراهم شده است و یا راست پادگانی توسط شمعخانی تبلیغ حکومت نظامی توسط سپاه می‌کرد و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب تحت هژمونی سید محمد خاتمی با نامه نگاری به خامنه‌ای از او درخواست انجام اصلاحات سیاسی می‌کردند؟ چرا به موازات اعتلای خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ در داخل کشور، در خارج از کشور تنش در میان اپوزیسیون سرنگون‌طلب و اپوزیسیون پیرو رویکرد «رژیم چنج» آمریکا شدت پیدا کرد؟ چرا رژیم مطلقه فقهاتی در مرحله پسا خیزش مردادماه ۹۷ برای بازیابی مشروعیت از دست رفته خود تلاش می‌کند تا توسط دستگاه قضا که در کف جناح راست رژیم می‌باشد، به جنگ با فساد فراگیر و سیستمی و چند لایه و ساختاری این رژیم برود؟ (که البته جلسه استیضاح علی ربیعی وزیر کار دولت دوازدهم در فرایند پسا خیزش مرداد ماه ۹۷ در مجلس، فساد بالائی‌های قدرت را بر آفتاب افکند). چرا شیخ حسن روحانی (در نخستین مصاحبه زنده رادیو تلویزیونی خود در فرایند پسا خیزش مرداد ماه ۹۷) عامل شروع تحریم‌های امپریالیسم آمریکا بر جامعه نگون‌بخت ایران در این شرایط تند پیچ تاریخی (به جای استراتژی نظامی راست پادگانی در منطقه و نمایش موشکی آنها و دخالت نظامی در کشورهای سوریه و عراق و یمن و حضور در جنگ‌ها نیابتی) خیزش دی‌ماه ۹۶ مطرح کرد؟ چرا خامنه‌ای در نطق مورخ ۹۷/۵/۲۲ خود در مرحله پسا خیزش اعتراضی مرداد ماه ۹۷ عامل تکوین خیزش مرداد ماه ۹۷ سرمایه‌گذاری مثلث ترامپ و نتانیاهو و بن سلمان عربستان دانست، نه ابربحران‌های مدیریتی و مشروعیتی و اقتصادی و سیاسی و فساد ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته؟

آیا در این شرایط بحرانی، برای گریز رژیم مطلقه فقهاتی از بحران فعلی «برجام شماره ۲ در منطقه» توسط نرمش قهرمانانه دیگری در راه است؟ آیا خامنه‌ای و حزب پادگانی او، برای عبور از این بحران (در داخل کشور) حاضر می‌شوند تا در جهت ایجاد وحدت درونی خود با جناح رقیب توسط اجرای مفاد پانزده گانه سید محمد خاتمی (که از جمله آنها شکست حصر سران جنبش سبز می‌باشد) تن به نرمش قهرمانانه برای «برجام سه در داخل کشور» بدهند؟ آیا رژیم مطلقه فقهاتی توسط فروش چمدانی نفت (مانند دوران احمدی نژاد) می‌تواند از سیزده آبان‌ماه جاری با شروع تحریم‌های بانکی و نفتی امپریالیسم آمریکا از ابربحران‌های سه گانه اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی گذشته خود (که شامل بحران ارزی، بحران بانکی، بحران مالی، بحران پولی، بحران بیکاری، بحران مشروعیت، بحران فساد ساختاری، بحران ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی، رکود تورمی، سقوط سونامی‌وار ارزش پول ملی کشور، بحران آب و برق و خاک و هوا و غیره می‌شود) بدون تحول ساختاری نجات پیدا کند؟ آیا

تغییری در عدم توازن قوا در عرصه میدانی بین مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی (که بستر ساز سرکوب هر گونه خیزش اجتماعی توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر حاکمیت می‌شود) از خیزش اعتراضی دی‌ماه ۹۶ تا خیزش اعتراضی مردادماه ۹۷ رخ داده است؟ آیا تا زمانی که تغییری در توازن قوا (به سود مردم ایران) در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) حاصل نشود، امکان درازمدت شدن و بازتولید برنامهریزی شده خیزش‌های اعتراضی فراگیر و عمیق و گسترده در قاعده جامعه ایران وجود دارد؟ آیا در چنین شرایطی که امپریالیسم آمریکا در جنگ افغانستان و عراق و سوریه و لیبی شکست خورده است، امکان ظهور جنگ کلاسیک دیگری در منطقه بر علیه کشور و جامعه ایران وجود دارد؟ آیا جنگ اقتصادی و تحریم‌های امپریالیسم آمریکا در این شرایط (که ترامپ هم زمان جنگ تجاری با اتحادیه اروپا و کانادا و روسیه و چین و حتی ترکیه شروع کرده است و به صورت قلدرمابانه و یاغی‌گرانه از عهدنامه برجام مصوبه شورای امنیت خارج شده است) مانند دوران اوپاما می‌تواند اجماع بین‌المللی جهت به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهاتی آنچنانکه خود ادعا می‌کند، حاصل نماید؟

آیا ترامپ هم توسط تحریم‌های نفتی و بانکی رژیم مطلقه فقهاتی از سیزده آبان‌ماه جاری می‌تواند رویکرد «رژیم رام» خود را جایگزین رویکرد «رژیم چنج» بکند؟ آیا تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا آنچنانکه در عراق دوران صدام شاهد بودیم در تحلیل نهایی بر علیه جامعه نگون‌بخت ایران می‌باشد یا بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم؟ آیا هرگز و هرگز تا کنون امپریالیسم آمریکا توسط تحریم‌های اقتصادی توانسته است رژیمی را سرنگون نماید؟ اگر در تحلیل نهایی دود تمامی تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌داری جهانی به چشم مردم ایران می‌رود چرا در این شرایط ترامپ هم بر این طبل می‌کوبد؟ آیا ترامپ هم توسط جنگ تجاری بین‌المللی خود و تحریم اقتصادی جامعه ایران می‌تواند هژمونی از دست رفته جهانی امپریالیسم آمریکا را بازتولید نماید؟ آیا واقعاً راست پادگانی و حزب پادگانی خامنه‌ای و شیخ حسن روحانی آنچنانکه ادعا می‌کنند می‌توانند به صورت مستقیم تنگه هرمز و باب‌المنذب را ببندند؟ در شرایطی که خود رژیم مطلقه فقهاتی تنها در دوران ۸ ساله دولت نهم و دهم احمدی نژاد بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار حاصل فروش نفت کشور (آنچنانکه احمد توکلی می‌گوید در این ۸ سال عمر دولت نهم و دهم احمدی نژاد اگر نگوییم رشد اقتصادی کشور منفی بوده است، باید بگوئیم صفر بوده است) در چارچوب استراتژی نظامی خود بر باد داد، آیا آنچنانکه اکبر ولایتی ادعا می‌کند روسیه پوتین حاضر به سرمایه‌گذاری ۵۰ میلیارد دلاری در عرصه صنعت نفت و گاز ایران می‌شود؟ آیا جامعه ایران در این شرایط (که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی





می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی توان سرکوب خیزش‌های اعتراضی و جنبش‌ها مطالباتی و دموکراتیک مردم ایران را دارد) در وضعیت انقلابی قرار دارد؟ آیا امکان بازتولید گفتمان اصلاحات درون حاکمیت در فرایند پسا دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و مرداد ماه ۹۷ وجود دارد؟ آیا بدون توازن قوا میدانی امکان تحقق شرایط انقلابی در جامعه وجود دارد؟ برای دستیابی به این توازن قوای میدانی از کجا باید شروع بکنیم؟ از حرکت تحزب‌گرایانه سیاسی یا از اعتلای جنبش‌های مستقل مطالباتی و دموکراتیک جامعه ایران؟

در چنین شرایط حساس تاریخی حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، انجام استراتژی دموکراتیک از کدامین مسیر امکان پذیر می‌باشد؟ آیا استراتژی دموکراتیک در جامعه ایران از مسیر رویکرد «رژیم پنج» مثلث ترامپ - نتانیاهو - بن سلمان می‌گذرد؟ آیا استراتژی دموکراتیک در جامعه ایران، از مسیر سرنگونی حاکمیت مطلقه فقهاتی با هر شیوه و روشی می‌گذرد؟ آیا استراتژی دموکراتیک در جامعه ایران در چارچوب تقدم انقلاب سیاسی بر انقلاب اجتماعی و انقلاب فرهنگی امکان‌پذیر می‌باشد؟ یا اینکه استراتژی دموکراتیک در راستای تغییر در جامعه امروز ایران در گرو تقدم تحول اجتماعی و تحول فرهنگی بر تحول سیاسی می‌باشد؟ آیا هر گونه سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط می‌تواند در راستای بازتولید دموکراسی عمودی و افقی در جامعه ایران بشود؟ چگونه می‌توانیم در این شرایط کل جامعه ایران را به عنوان کنشگران اصلی مبارزه دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه (آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) تبدیل کنیم؟ آیا بدون تقدم تحول فرهنگی و تحول اجتماعی امکان استحاله عمودی و افقی جامعه ایران به عنوان کنشگران اصلی مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود دارد؟ چگونه می‌توانیم در این شرایط که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در حاشیه میدانی مبارزه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه قرار گرفته است در پیوند افقی (نه عمودی) با این جنبش‌ها قرار دهیم؟ پیوند میدانی دو جبهه بزرگ «نان و آزادی اردوگاه بزرگ مستضعفین» در این شرایط چگونه ممکن شدنی است؟ آیا بدون پیوند دو جبهه بزرگ «نان و آزادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» امکان بازتولید «دموکراسی سوسیالیستی» یا «دموکراسی عمودی» در جامعه ایران وجود دارد؟

چگونه می‌توانیم در جامعه امروز ایران شرایط برای رادیکالیزه شدن جنبش مطالباتی از فرایند صنفی به فرایند اجتماعی و سیاسی فراهم بکنیم؟ آیا بدون رادیکالیزه کردن جنبش مطالباتی امکان استحاله جنبش خیابانی و آکسیونی به جنبش اعتصابی وجود دارد؟ در چه صورت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تن به نهادینه شدن جامعه مدنی تکوین یافته از پائین و تشکیلات مستقل کارگران و مزدبگیران و زحمتکشان شهر و روستا

می‌دهد؟ در چه صورت رژیم مطلقه فقهاتی تن به حقوق شهروندی همه ایرانیان در عرصه آزادی و برابری به صورت علی السویه می‌دهد؟ در چه صورت رژیم مطلقه فقهاتی تن به جایگزین کردن مشروعیت زمینی به جای مشروعیت آسمانی در تعیین سرنوشت مردم ایران به صورت علی السویه می‌دهد؟ در چه صورت کل جامعه ایران به عنوان موتور دموکراسی سوسیالیستی می‌شوند؟ چرا استراتژی کسب قدرت سیاسی برای جریان‌های سیاسی داخل و خارج کشور بستر ساز رشد هژمونی‌طلبی و انشعاب و تفرقه و تشتت و سکتاریست می‌شود؟

آیا در شرایط امروز جامعه ایران «گذار دموکراتیک» در غیاب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، شدنی است؟ اگر پاشنه آشیل و چشم اسفندیار جنبش مطالباتی و جنبش‌های دموکراتیک و خیزش‌های اعتراضی و جنبش اعتصابی جامعه ایران خلاء رهبری درون‌جوش و سازماندهی دینامیک می‌باشد، چگونه می‌توان در جامعه امروز ایران اقدام به رفع این خلاء کرد؟ آیا هراس سوریزاسیون یا سوریه شدن یا جنگ داخلی یا تجزیه ایران (در مرحله گذار به دموکراسی آنچنانکه طرفداران اصلاحات درون نظام برای حفظ نظام مطلقه فقهاتی تبلیغ می‌کنند) نمی‌توان توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بر طرف کرد؟ آیا توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نمی‌توان به جای «گذار خشونت‌آمیز» به دموکراسی به «گذار دموکراتیک» دست پیدا کرد؟ آیا رویکرد «ترساندن مردم در پائین» و «تسلیم در بالا» آنچنانکه امروز اصلاح‌طلبان درون حکومتی تبلیغ می‌کنند می‌تواند جایگزین رویکرد گذشته آنها که «فشار از پائین چانه زنی در بالا بود» بشود و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار به تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درون حکومت بکند؟

آیا اقتصاد نفتی و رانتی و پادگانی و دولتی رژیم مطلقه فقهاتی بدون جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌تواند دچار تغییر و تحول ساختاری بشود؟ چگونه می‌توان در مرحله گذار به دموکراسی در جامعه ایران توزیع افقی سه مؤلفه‌ای قدرت را بدل به توزیع عمودی سه مؤلفه‌ای قدرت کرد؟ در جامعه‌ای که از ۵۹ میلیون جمعیت شهرنشین آن بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشین کلان شهرها هستند، چگونه می‌توان از ظهور هیولای پوپولیسیم غارت‌گر و غنیمت‌جو و ستیزه‌گر آنچنانکه در دولت نهم و دهم محمود احمدی نژاد شاهد بودیم، در امان بمانیم؟ پاسخ به همه سؤال‌های در این کلام کیسولی زاپاتیستا خلاصه می‌کنیم «قدم می‌زنیم، راه می‌رویم و می‌پرسیم، راهی وجود ندارد، در عین رفتن راه را می‌سازیم»، چراکه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (سوره عنکبوت - آیه ۶۹). 

پایان



## «تفسیر عاشورا»

# در رویکرد تطبیقی محمد اقبال لاهوری

میان جوامع مسلمان تکثیر و انتشار یافته است گرچه در قرن چهارم هجری توسط شریف رضی جمع‌آوری شده است، ولی باز نشر آن مولود تلاش محمد عبده شاگرد سیدجمال الدین اسدآبادی در دهه آخر قرن نوزدهم و دهه اول قرن بیستم می‌باشد که طبق اعتراف خود محمد عبده در مقدمه چاپ نهج البلاغه او در دوران اقامتش در لبنان به صورت تصادفی با کتاب نهج البلاغه آشنا می‌شود و پس از مطالعه نهج البلاغه، در آنجاست که درمی‌یابد که به گنجینه‌ای از معارف اسلام قرآنی دست پیدا کرده است.

آنچنانکه خود محمد عبده می‌گوید در زمان مطالعه نهج البلاغه چنین احساس می‌کردم که با خواندن هر خطبه و نامه و حکمت این کتاب پنجره‌ای دیگر از ابعاد گوناگون معارف اسلام قرآنی در برابرم باز می‌شود که با پنجره قبلی کاملاً متضاد و متفاوت می‌باشد، بطوریکه برای مثال اگر در یک خطبه امام علی پنجره جهاد اسلامی را در برابرم باز می‌کرد، در خطبه دیگر پنجره اخلاق انسانی و زهد و عرفان قرآنی در برابرم باز می‌کرد و در خطبه دیگر پنجره قرآنی نو از جهان و خدا وجود برای من آشکار می‌ساخت و در نامه یا خطبه و حکمت دیگر قرآنی نو از انسان و تاریخ و جوامع بشری عرضه می‌کرد. باری، در این رابطه بود که طبق اعتراف

هنگامیکه محمد اقبال لاهوری نظریه‌پرداز، عارف، هنرمند، ادیب، مجاهد فیلسوف، اندیشمند مترقی، آزادی‌خواه شرقی مسلمان در دیوان اشعار خود می‌گوید:

رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
بر زمین کربلا بارید رفت	لاله در ویران‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون گردیده است	پس بنای لا اله گردیده است
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز	تازه از تکبیر او ایمان هنوز

کلیات اشعار اقبال - رمز بی‌خودی - ص ۷۵ - سطر ۱۷

بدون تردید نخستین سوالی که در اینجا و در این رابطه برای ما مطرح می‌گردد این است که آیا داوری محمد اقبال لاهوری در باب عاشورا و نهضت امام حسین یک داوری احساسی و تخیلی و شاعرانه و کورکورانه می‌باشد یا اینکه برعکس با عنایت به جایگاه اعتقادی و رویکردی محمد اقبال این داوری اقبال در باب عاشورا بر خلاف تمامی داوری‌های گذشته و حال در باب قیام تاریخ‌ساز امام حسین یک داوری واقع‌گرایانه و علمی می‌باشد؟ چراکه محمد اقبال نه شیعه بوده است تا توسط رویکرد شیعه‌گری خویش بخواد یک داوری غالی و احساساتی و کورکورانه و مذهبی و اعتقادی از قیام امام حسین بکند و نه طرفدار اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام مداحی‌گری، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی و اسلام حکومتی بوده است تا توسط مداحی‌گری از امام حسین بخواد در راستای ایده‌های خود از قیام امام حسین برای خود دکان دو نبش اجتماعی - سیاسی ایجاد نماید.

لذا اگر بپذیریم که محمد اقبال مصلح بزرگ و مبارز آزادی‌خواه برابری‌طلب نیمه اول قرن بیستم جوامع مسلمان جهان بوده است، طبیعی است که داوری او در باب عاشورا و قیام امام حسین باید در چارچوب همان رویکرد سیاسی - اجتماعی - تاریخی - اعتقادی خودش تحلیل و تعریف نمائیم. آنچنانکه در این رابطه برای روشن شدن بیشتر موضوع می‌توانیم به رویکرد محمد عبده نسبت به نهج البلاغه امام علی اشاره کنیم. قابل ذکر است که کتاب نهج البلاغه امام علی که امروز در



خود محمد عبده در مرحله پسا شکست پروژه ضد استعماری و انحطاط‌زدائی سیدجمال، از آنجائیکه او در راستای آسیب‌شناسی و بازسازی و بازتولید حرکت سیدجمال، نخستین کسی بود که به پروژه اصلاحات فرهنگی یا اندیشه اصلاحی در جوامع مسلمان جهت دستیابی به تحول اجتماعی و تحول سیاسی اعتقاد پیدا کرد و در این رابطه به دنبال بستری جهت انجام این تحول فرهنگی در جوامع مسلمان بود، با آشنائی تصادفی با نهج‌البلاغه در می‌یابد که این کتاب می‌تواند در جوامع مسلمان اعم از شیعه و سنی بسترساز آن تحول فرهنگی - اعتقادی بشود، لذا در همین رابطه بود که محمد عبده اقدام به تنقیح و چاپ و تکثیر و تفسیر نهج‌البلاغه در جهان اسلام و از جمله در جوامع شیعه مدعی امام علی می‌کند.

فراموش نکنیم که نه تنها جوامع اهل تسنن از بعد از اهتمام محمد عبده به نشر و تکثیر و تبلیغ و ترویج نهج‌البلاغه بودند که با این کتاب آشنا شدند، حتی جوامع شیعه مدعی پیرو امام علی تا قبل از حرکت تبلیغی - ترویجی محمد عبده نسبت به نهج‌البلاغه امام علی غافل و جاهل بودند و حوزه‌های هزار ساله فقهمزده و روایت‌زده روحانیت شیعه کوچکترین گامی در این رابطه بر نداشته بودند؛ بنابراین آنچه در این رابطه مهم است، گرایش محمد عبده به نهج‌البلاغه (در دهه آخر قرن نوزدهم و اوایل دهه اول قرن بیستم) به عنوان یک مانیفست یا نقشه راه جهت ایجاد تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی در جوامع مسلمان اعم از شیعه و سنی می‌باشد، چراکه داوری محمد عبده در باب نهج‌البلاغه امام علی بر این امر قرار داشت که این کتاب در قرن بیستم پس از چهارده قرن از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشد که می‌تواند توسط تبلیغ و ترویج آن در جوامع مسلمان به یک تحول عمیق و همه‌جانبه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اعتقادی بیانجامد. لذا در این رابطه است که اگر داوری کنیم که کتاب نهج‌البلاغه امام علی برای محمد عبده سر سلسله جنبان پروژه اندیشه اصلاحی یک مانیفست و نقشه راه بوده است داوری دور از ذهنی نکرده‌ایم.

یادمان باشد که نقشه راه اصلاح‌گری محمد عبده از زمانی دچار بن‌بست و شکست شد که شاگرد او رشید رضا با گرایش به اسلام سلفیه محمد ابن عبدالوهاب و ابن تیمیه و محمد بن عبدالعزیز سعودی از اسلام اجتماعی به اسلام حکومتی روی آورد؛ و در ادامه این رویکرد انحرافی رشید رضا به اسلام حکومتی و اسلام فقاهتی بود که مهندس حسن البناى مصری و سید قطب با

تأسیس اخوان المسلمین رویکرد انحرافی اسلام فقاهتی و اسلام حکومتی و اسلام سلفی‌گری رشید رضا را نهادینه کردند (که البته با ترجمه آثار سید قطب توسط سیدعلی خامنه‌ای و آشنائی خمینی با رویکرد اسلام فقاهتی و اسلام حکومتی و سلفی‌گری سید قطب توسط ترجمه‌های سیدعلی خامنه‌ای) خمینی از تابستان سال ۴۶ در نجف طی یک سلسله سخنرانی تحت عنوان ولایت فقیه (که بعداً توسط جلال الدین فارسی به صورت کتاب «ولایت فقیه» فعلی خمینی در آمد) برای اولین بار با تاسی از رشید رضا و حسن البنا و سید قطب، اسلام حکومتی در زیر چتر اسلام فقاهتی و اسلام روایتی حوزه‌های فقاهتی شیعه وارد دیسکورس روحانیت حوزه‌های فقاهتی شیعه کرد.

باری طرح رویکرد محمد عبده به نهج‌البلاغه امام علی در اینجا به عنوان مثال برای آن مطرح کردیم تا به تبیین این حقیقت بپردازیم که رویکرد محمد اقبال لاهوری به باز تعریف عاشورای امام حسین تنها در چارچوب مانیفست و نقشه راه محمد اقبال قابل فهم است. آنچنانکه بدون فهم مانیفست یا نقشه راه محمد عبده در عرصه پروژه اندیشه اصلاحی او امکان تکیه او بر کتاب نهج‌البلاغه امام علی قابل فهم و تبیین نیست؛ و علت اینکه حوزه‌های فقاهتی جوامع شیعه در طول هزار سال قبل از محمد عبده نتوانسته بودند، به جایگاه نهج‌البلاغه در دیسکورس مسلمانان پی ببرند، این بود که روحانیت شیعه حوزه‌های فقاهتی توسط زندانی شدن در چارچوب اسلام روایتی و اسلام فقاهتی نیازی به نقشه راه و مانیفست امام علی و نهج‌البلاغه نداشتند تا مانند محمد عبده به نهج‌البلاغه امام علی به عنوان نقشه راه و مانیفست حرکت خود بر آن تکیه نمایند.

در این رابطه است که سوالی که در این جا و در همین رابطه قابل طرح می‌باشد اینکه (در مقایسه رویکرد محمد اقبال با رویکرد محمد عبده و گرایش محمد عبده به نهج‌البلاغه امام علی به عنوان مانیفست و نقشه راه اصلاحی خود در جوامع مسلمان) چرا محمد اقبال لاهوری بر قیام امام حسین تکیه مانیفستی و نقشه راه می‌کند؟

برای پاسخ به این سوال کلیدی باید قبل از آن به دو سوال دیگر پاسخ بدهیم اول اینکه چه تبیینی محمد اقبال از عاشورا و قیام امام حسین داشته است؟ دوم اینکه راه محمد اقبال کدام است که او عاشورا و قیام امام حسین را به عنوان مسیر راه و نقشه راه و مانیفست راه خود انتخاب کرده است؟



ن - قیام امام حسین در راستای نقد قدرت حاکم بوده است (تیغ لا چون از میان بیرون کشید / از رگ ارباب باطل خون کشید).

ع - قیام امام حسین بر استراتژی نجات اسلام قبل از نجات مسلمین استوار بوده است (نقش الا الله بر صحرا نوشت / سطر عنوان نجات ما نوشت).

ص - قیام امام حسین در راستای بازسازی اسلام انحطاطزده و فقهمزده و خلافتزده پسا وفات پیامبر اسلام بوده است (بر زمین کربلا بارید و رفت / لاله در ویرانها کارید و رفت).

ف - قیام امام حسین در راستای مبارزه با ذلت‌پذیری مسلمانان بوده است (عزم او چون کوهساران استوار / پایدار و تند سیر و کامکار).

س - قیام امام حسین در راستای انحطاطزدائی از اسلام تاریخی بوده است (تیغ بهر عزت دین است و بس / مقصد او حفظ آئین است و بس).

ق - فونکسیون تاریخی قیام امام حسین حیات اسلام قرآنی در برابر اسلام حکومتی و اسلام خلافت می‌باشد (تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز / تازه از تکبیر او ایمان هنوز).

ر - قیام امام حسین در راستای بازسازی جامعه مسلمانان انحطاطزده و استبدادزده بوده است (ما سواله را مسلمان بنده نیست / پیش فرعونى سرش افکنده نیست).

ش - بدین ترتیب بود که قیام امام حسین تفسیر کننده توحید و نبوت شد (در میان امت کیوان جناب / همچو حرف قل هو اله در کتاب). □

ادامه دارد

در پاسخ به سؤال اول باید بینیم که محمد اقبال در اشعار فوق خود در تبیین قیام امام حسین بر چه مؤلفه‌های از حرکت امام حسین تکیه می‌نماید:

الف - قیام امام حسین دارای جوهر ضد استبدادی بوده است (تا قیامت قطع استبداد کرد / موج خون او چمن ایجاد کرد).

ب - قیام امام حسین در راستای به چالش کشیدن اسلام حکومتی بوده است (چون خلافت رشته از قرآن گسیخت / حریت را زهر اندر کام ریخت).

ج - قیام امام حسین جوهر حق‌طلبانه داشته است (بهر حق در خاک و خون گردیده است / پس بنای لا اله گردیده است).

د - قیام امام حسین جوهر توحیدگرایی در عرصه انسانی و اجتماعی و تاریخی داشته است (نقش الا الله بر صحرا نوشت / سطر عنوان نجات ما نوشت).

ه - قیام امام حسین جوهر حریت و آزادگی داشته است (آن امام عاشقان پور بتول / سرو آزادی زیستان رسول).

و - قیام امام حسین جوهر ایثارگرانه و عاشقانه داشته است (آن شنیدستی که هنگام نبرد / عشق با عقل هوس پرور چه کرد).

ز - قیام امام حسین در ادامه قیام برابری خواهانه و عدالت‌طلبانه پدرش امام علی بوده است (الله الله بای بسم اله پدر / معنی ذبح عظیم آمد پسر).

ح - قیام امام حسین در ادامه نهضت رهائی‌بخش بشریت پیامبر اسلام در فرایند خاتمیت بوده است (بهر آن شهزاده خیر الممل / دوش ختم المرسلین نعم الجمل).

ط - قیام امام حسین در چارچوب دیالکتیک تاریخ بشریت انجام گرفته است نه در عرصه تضاد قبیله‌ای (موسی و فرعون و شبیر و یزید / این دو قوت از حیات آید پدید).

ک - قیام امام حسین برای کسب قدرت سیاسی نبوده است (مدعایش سلطنت بودی اگر / خود نکردی با چنین سامان سفر).

ل - قیام امام حسین در ادامه تسلسل نهضت شرکستیز و توحیدگرایی ابراهیم خلیل بوده است (سر ابراهیم و اسمعیل بود / یعنی آن اجمال را تفصیل بود).

م - قیام امام حسین در جهت خودآگاهی‌بخشی توده‌ها بوده است (خون او تفسیر این اسرار کرد / ملت خوابیده را بیدار کرد).



## «رمز قرآن» از حسین آموختیم

ما طبل خانه جہل را از نعرها ویران کنیم  
وین ظلم پا بر جای را چون موج در ہم بشکنیم  
جانم فدای عاشقان امروز جان افشان کنیم  
ما کی بفرمان خودیم تا عزم همراهی کنیم  
تا صد هزاران جام را در پای حق ریزان کنیم  
آتش زینم این جہل را جلا دہا رسوا کنیم  
کاهن دلان در این زمان خیزید تا جولان کنیم  
با ما بگو آن رازها تا فہم آن جولان کنیم  
اسلام فقہ مدح و جہل با فکرها ویران کنیم  
در نقد قدرت چو حسین آہنگ آتشدان کنیم  
در نقد ظالم چون حسین پیمانہ را فرمان کنیم  
در نقد قاسط با حسین پیوند همراهی کنیم  
ما کی بفرمان خودیم تا قفل‌ها را بر کنیم  
وین خاکدان خشک را جنت کنیم کوثر کنیم  
خیزید تا جولان کنید صد دیر را مسجد کنیم  
با کربلا ما زندہ‌ایم تا نور آن روشن کنیم  
با زندگان ما زندہ‌ایم تا عزم عاشورا کنیم  
جانم فدای مقسطین خیزید تا بر پا کنیم  
ما خارها را گل کنیم آہنگ عاشورا کنیم  
حاکم توی رہبر توی این درد را درمان کنیم  
زینب توی زینت توی تا این طلسم را بشکنیم

آمد محرم پیشگام منزل سوی کنعان کنیم  
زنجیرها را بردریم ما ہریکی آہنگریم  
آمد رسول از کربلا خیزید ای مستضعفان  
در کربلا بی پا و سر گہ پای میدان گاہ سر  
نی نی چو عباسیم ما نی نی نہ مسلم در بلا  
امروز چو عنقا شویم ما ہر یکی چون زینیم  
بشنو سماع عاشقان در کربلا آتشفشان  
بشنو زحر آن رازها بی حرف و بی آوازها  
در عصر خود زینب شویم جلا دہا رسوا کنیم  
آویختیم اندیشہ‌ها کاندیشہ آگاہی دہد  
ای کارگر آگاہ شو با پیشگام ہمراہ شو  
ای تشنگان ای تشنگان امروز سقائی کنیم  
ای عاشقان ای عاشقان پیمانہ را گم کردہ‌ایم  
ای کافران ای کافران قفل شما را بشکنیم  
مستضعفین مستضعفین جہا الفرج جہا الفرج  
مستضعفین مستضعفین ای جان جان جان ما  
از گلستان استارگان در کربلا آتشفشان  
گر گویدم خاموش شو رو رو کہ وقت راہ شد  
ما غصہ‌ها شادی کنیم ما گریہ‌ها خندان کنیم  
زحمتکشان رنجبر این خاک را عنبر کنید  
ای پیشگام خستہ دل ما در طواف آتسیم

## بازشناسی «انقلاب مشروطیت»

### در عرصه پیدایش و دستاورد آن در ترازوی پیدایش و دستاورد

#### «انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷»

که عامل اعتلای همه جانبه انقلاب مشروطیت به خصوص در عرصه سیاسی در جامعه ایران شد؛ و آن سؤال سترگ و دوران‌ساز این بود که **حقیقت و مشروعیت و مقبولیت اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت زر و زور و تزویر حاکم بر جامعه ایران چگونه تعیین می‌شده است؟ و اکنون در دوران جدید چگونه باید تعیین بشود؟**

بدون تردید در آن زمان واضح بود که تا قبل از انقلاب مشروطیت، پاسخ به این سؤال کلیدی و سترگ و دوران‌ساز عبارت بوده است. از اینکه «عامل تعیین کننده حقیقت و مشروعیت و مقبولیت بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی، از طرف آسمان مشخص می‌شده است نه از طرف زمین و مردم و توده‌های قاعده هرم جامعه ایران»؛ بنابراین با طلوع انقلاب مشروطیت بود که به یکباره بین زمین و آسمان شکاف و خندق ایجاد گردید، چراکه تا قبل از انقلاب مشروطیت در چارچوب دیسکورس دگماتیست روحانیت حوزه‌های فقهاتی (که سنتز اسلام دگماتیست روایتی بوده است) رابطه آسمان و زمین یکطرفه و از آسمان به زمین بود؛ و در نتیجه همین دوگانگی و بیگانگی و خندق بین زمین و آسمان در رویکرد دگماتیست اسلام فقهاتی و اسلام روایتی بود که باعث شده بود تا روحانیت حوزه‌های فقهاتی، خود را به عنوان «واسطه بین زمین و آسمان» یا «واسطه بین مردم و خدا» معرفی نمایند؛ و توسط این تبیین و تعریف کاذب وجودی بود که باعث گردید تا روحانیت حوزه‌های فقهاتی خود را به عنوان جانشین پیامبر اسلام و جانشین امام زمان در جامعه و زمین مطرح نمایند.

به عبارت دیگر رابطه بین پائینی‌های جامعه با بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای «زر و زور و تزویر» حاکم بر پایه «تکلیف» تعیین می‌شده است نه بر پایه «حق و حقوق شهروندی» چراکه اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت اعم از قدرت سیاسی حاکم و قدرت اقتصادی حاکم و قدرت مذهبی حاکم برای توده‌های جامعه ایران «حق و حقوقی قائل نبودند» و لذا در این رابطه بود که روحانیت (به عنوان یک قطب قدرت در کنار دو قطب قدرت زر و زور و تزویر حاکم) از بدو تکوین خود (در دوران آل بویه الی الان) رابطه خود را با توده‌های جامعه ایران در چارچوب سه اصل «تقلید و تعبد و تکلیف» تعیین کرده است؛ و هرگز و هرگز و هرگز در دیسکورس نظری و عملی هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهاتی «حق و حقوق» مردم جایگاهی نداشته است، چراکه روحانیت حوزه‌های فقهاتی اصلاً و ابداً برای توده‌های جامعه معتقد به حق و حقوقی نبوده‌اند؛ و توده‌های جامعه در رویکرد روحانیت مولود اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی تنها وظیفه‌ای که دارند اینک هر گونه دستاورد و دستپخت روحانیت باید به صورت یکطرفه و «بدون اینکه جرات اندیشیدن داشته باشند» به صورت «تقلیدی و تعبدی و تکلیفی» ببینند.

پر واضح است که با ظهور انقلاب مشروطیت برای اولین بار در تاریخ هزاران ساله جامعه ایران، سه اصطلاح در جامعه ایران باز تعریف گردید که همین باز تعریف این سه اصطلاح بود که باعث گردید تا زلزله فرهنگی و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران را به حرکت در آورد. این سه ترم یا سه اصطلاح باز تعریف شده توسط انقلاب مشروطیت عبارت بودند از: مردم، حق و حقوق، قانون.

تا قبل از مشروطیت، «مردم» ایران عبارت بودند از «رعیت» و «حق و حقوق» هم عبارت بودند از «تکلیف و تعبد و تقلید» و «قانون» هم عبارت بود از «احکام دگماتیست فقهی» آشپزی شده حوزه‌های فقهاتی توسط اسلام دگماتیست روایتی (نه اسلام تطبیقی قرآنی پیامبر اسلام). با طلوع انقلاب مشروطیت بود که توسط باز تعریف «مردم» توده‌های جامعه ایران از شکل «رعیت» به صورت «شهروند» (که دارای حق و حقوق می‌باشند) درآمدند؛ که البته و البته و البته این «حق و حقوق شهروندی» در تعارض آشکار و همه جانبه با سه اصل زیربنایی رویکرد حوزه‌های فقهاتی به جامعه ایران یعنی «تقلید و تعبد و تکلیف» قرار داشت. در نتیجه همین «اصل شهروندی» و «اصل حق و حقوق» باعث گردید تا اولین موضوعی که در عرصه جامعه ایران باز تعریف بشود، رابطه پائینی‌های جامعه ایران با بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی بود؛ که حاصل آن طرح یک سؤال کلیدی در برابر ملت تازه متولد شده ایرانی بود؛ و همین سؤال کلیدی بود

بد نیست در این رابطه در اینجا به این موضوع اشاره‌ای هر چند مختصر داشته باشیم که «بزرگترین هدف رسالت انبیاء ابراهیمی به خصوص پیامبر اسلام مبارزه با همین واسطه‌های بین خدا و مردم یا بین زمین و آسمان بوده است». موضوع مبارزه با «بت‌پرستی» که سرلوحه مبارزه انبیاء ابراهیمی و به خصوص پیامبر اسلام بوده است، تنها در این رابطه قابل تعریف و تفسیر می‌باشد، چراکه «بت» چه در عرصه «بت عینی و بیرونی» و چه در عرصه «بت ذهنی و درونی» چیزی جز همان واسطه‌های خودتراش «بین آسمان و زمین» یا «بین خدا و مردم» نمی‌باشد؛ بنابراین اگر «بت» را به چند مجسمه گلی و یا سنگی و یا خرمائی دست‌ساز توده‌ها جهت پرستش فردی تعریف نکنیم و تمامی رسالت انبیاء ابراهیمی را محدود به امر مبارزه با چند مجسمه (گلی یا سنگی و یا خرمائی مورد پرستش فردی) نسازیم، طبیعی است که اگر هدف رسالت انبیاء ابراهیمی «بی‌واسطه کردن رابطه بین خدا و توده‌ها تعریف نمائیم و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که از رگ گردن مردم به خود آنها نزدیک‌تر می‌باشد و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که اراده کرده است تا مستضعفین زمین بر جوامع خود امام و وارث بشوند و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که هدف رسالت انبیاء ابراهیمی را شورانیدن عقول توده‌ها و شورانیدن توده‌ها جهت استقرار قسط و عدالت تعریف می‌کند و خدای قرآن را همان خدائی بدانیم که واسطه‌های دست‌ساز بین خدا و مردم به صورت حمار و کلب و خوردگان اموال توده‌ها به باطل توصیف می‌نماید، بدون تردید در رویکرد اسلام تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام، پیوند تنگاتنگ و همه جانبه و دو طرفه و دیالکتیکی، بین مردم و خداوند وجود دارد؛ و حتی قرآن این حق برای توده‌های قائل می‌باشد تا افعال خود خداوند را هم به نقد بکشند و خداوند را هم مسئول افعال خود بدانند تا در این رابطه خود خداوند پاسخگوی افعال خود بشود؛ و در رویکرد قرآن یکی از اهداف رسالت انبیاء ابراهیمی پاسخگویی خداوند به مردم می‌باشد.»

باری، بدین ترتیب بود که از آنجائیکه قبل از مشروطیت در جامعه ایران اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت زر و زور و تزویر در چارچوب تعریف «رعیت» از «مردم» حقانیت و مشروعیت و مقبولیت خودشان را از طرف آسمان تعریف می‌کردند، همین امر باعث گردید تا با طلوع انقلاب مشروطیت و جایگزینی ترم «شهروندی» به جای ترم «رعیت»، «حق و حقوق» جایگزین «تقلید و تعبد و تکلیف» تزیقی هزار ساله حوزه‌های فقهاتی بشود؛ که در نهایت حاصل این شد که جنگ مشروعیت و مشروطیت در انقلاب مشروطیت ظهور پیدا کند؛ و تضاد جناح‌های درونی روحانیت به عرصه سیاسی کشیده بشود و به صورت جنگ بین مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان درآید.

خلاصه اینکه با انقلاب مشروطیت، برای تعیین منشاء قدرت آبشخور منشاء قدرت از آسمان به زمین آمد و برعکس دوران پیشا انقلاب مشروطیت که منشاء قدرت و مشروعیت را بر مقبولیت مقدم زمانی و ارزشی می‌دادند و مقبولیت را در طول مشروعیت و مولود آن می‌دانستند و منشاء مشروعیت را در آسمان تعریف می‌کردند، با طلوع انقلاب مشروطیت معادله فوق بکلی زیر و زبر گردید، زیرا مشروعیت در ادامه مقبولیت قرار گرفت و «عامل مقبولیت رأی و انتخابات مردم شد» و «قانون» مصوبه نمایندگان مردم جایگزین «احکام دگماتیست فقهی» دستپخت حوزه‌های فقهاتی شد و «حق و حقوق» مردم جایگزین «تکلیف و تعبد و تقلید» شد؛ و ماحصل همه این مؤلفه‌ها اینکه باعث گردید تا «مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهی» در عرصه نظری و عملی حوزه‌های فقهاتی از هم تفکیک بشوند؛ و بدین ترتیب بود که شیخ فضل الله نوری نماینده مشروطه‌خواهی دوران تکوین مشروطیت اعلام می‌کرد که «با وجود احکام فقهی نیاز به قانون نداریم، وضع قانون عمل کفرآمیز است.»

قابل ذکر است که طرح خودیژگی‌های فونکسیون انقلاب مشروطیت در جامعه ایران در چارچوب اصول «حق و حقوق» و «قانون» و «شهروندی» و در ادامه آن طرح جناح بندی روحانیت به دو جناح مشروطه‌خواهی (تحت هژمونی آخوند خراسانی و نائینی در نجف و بهبهانی و طباطبائی در تهران) و جناح مشروطه‌خواهان تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی به معنای این نیست که سردمداران هژمونی مشروطه‌خواهی چه در نجف و چه در تهران به رویکرد همه جانبه مشروطیت اعتقاد داشته‌اند بلکه برعکس روحانیت طرفدار مشروطه‌خواهی هم در چارچوب شعار «سیاست عین دیانت ماست» و در چارچوب اینکه «قدرت سیاسی حق مسلم فقیهان و روحانیت حوزه‌های فقهی می‌باشد»، مانند شیخ فضل الله نوری و خمینی معتقد بودند که حکومت و سیاست و قدرت حق روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشد و تنها عامل حمایت آنها از مشروطیت این بوده است که معتقد بودند که مشروطه در مقایسه با استبداد قاجار بهتر است، یعنی «انتخاب بین بد و بدتر بوده است نه انتخاب بین بد و بهتر.»

بدین خاطر چه آخوند خراسانی و چه نائینی که از مشروطه‌خواهی دفاع می‌کردند و بر علیه شیخ فضل الله نوری بودند و چه شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی در تحلیل نهائی «حکومت و قدرت را حق روحانیت می‌دانستند نه حق مردم». لذا به همین دلیل بود که دیدیم نائینی در اواخر عمر دستور داد که کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» خود را جمع کنند و به دجله بریزند؛ و از گذشته خود توبه کرد. البته آخوند خراسانی مانند موضع امروز سیستانی در عراق (برعکس شیخ فضل الله نوری و خمینی) معتقد بود که تشکیل حکومت اسلامی جزء



مسئولیت روحانیت حوزه‌های فقهی در دوران غیبت امام زمان نیست لذا مانند میرزا حسن شیرازی که معتقد بود «اذا رایتم العلماء علی ابواب الملوک فقولوا لست العلماء و لست الملوک و اذا رایتم الملوک علی ابواب العلماء فقولوا نعم العلماء و نعم الملوک - هنگامی که علما در دربار ملوک دیدید نه علما و نه ملوک بر حق نمی‌باشند، ولی برعکس اگر ملوک را در کنار علما دیدید هم علما و هم ملوک بر حق می‌باشند.»

بنابراین در باور ما علت گرایش بخشی از روحانیت نجف و تهران به مشروطه‌خواهی (در برابر مشروطه‌خواهی شیخ فضل الله نوری و کاظم یزدی) منهای تضاد با دربار قاجار و حمایت بازاریان از مشروطه‌خواهان و مخالفت زمینداران با مشروطه‌خواهان، مهم‌ترین علت حمایت آنها توجه آنها به رویکرد جمعی جامعه ایران بوده است که توسط شعار «مشروطیت» هم استبداد سیاسی دربار قاجار را به چالش می‌کشیدند و هم توسط شعار «عدلیه» معتقد به مبارزه با بی‌عدالتی‌های قضائی و حقوقی و اقتصادی و سیاسی بودند.

لذا به همین دلیل طرح جناح‌بندی فوق بین مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهی در مشروطیت، هرگز و هرگز دفاع از رویکرد مشروطه‌خواهی روحانیت حوزه‌های فقهی نیست، چراکه بر این باوریم که هرگز و هرگز در طول هزار سال عمر حوزه‌های فقهی شیعه حتی برای یک بار هم در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، روحانیت به عنوان پیشکسوت و پیشگام و طلیعه‌دار حرکت نوین در جامعه ایران دست به کار نشده است؛ و در طول هزار سال گذشته (از آل بویه الی الان) اگر روحانیت در دفاع از حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران وارد میدان شده است:

اولاً مؤخر بر حرکت توده‌ها و پیشگامان و پیشاهنگان و پیشقراولان اجتماعی جامعه ایران بوده است.

ثانیاً جهت موج‌سواری و کسب هژمونی بوده است.

ثالثاً جهت حفظ موقعیت اجتماعی خود بوده است.

رابعاً به علت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان در مشارکت قدرت با دربارها بوده است.

خامساً صورتی فردی داشته است.

سادساً جهت کسب هویت و مبارزه با جناح رقیب در تضاد داخلی حوزه‌های فقهی بوده است.

بنابراین بدین ترتیب بود که آنچنانکه طبق اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطیت «اهالی مملکت ایران در برابر قانون و دولت متساوی الحقوق می‌باشند»، بزرگترین و مهمترین سنتز انقلاب مشروطیت برای جامعه ایران «حق شهروندی و استحاله جایگاه قبلی رعیت جامعه

ایران بود ه است». بی تردید اگر انقلاب مشروطیت تنها همین یک دستاورد مهم هم می‌داشت، کافی بود تا برای همیشه مدافع انقلاب مشروطیت به عنوان یک فرایند از حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران باشیم. البته جا دارد در همین جا در چارچوب آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت مطرح کنیم که مهمترین عاملی که اصل حقوق شهروندی جامعه ایران مولود انقلاب مشروطیت تهدید و نابود کرد، این بود که در انقلاب مشروطیت و حتی در دوران دولت مصدق که فرایند بازتولید مشروطیت نیز بود، حق و حقوق شهروندی زنان ایران به رسمیت شناخته نشد و تا سال ۱۳۴۱ زنان ایران حتی از حق رأی دادن هم محروم بودند و به عنوان شهروند درجه دوم جامعه ایران شناخته می‌شدند و یا آنچنانکه ملاصدرا و حاجی ملاحادی سبزواری معتقد بودند، «زنان ایران حیوان‌هائی هستند که تنها به شکل آدمی برای تولید نسل در خدمت مردان آفریده شده‌اند» و یا آنچنانکه مدرس چهره شاخص و مدافع انقلاب مشروطیت در مجلس مولود همان انقلاب مشروطیت در برابر درخواست نمایندگان مجلس جهت طرح حق انتخاب زنان ایران اعلام می‌کرد «طرح حق انتخابات زنان ایران بزرگترین گناه و انحراف و خطای مجلس شورای ملی مشروطیت می‌باشد»؛ یعنی مدرس رأی دادن در مجلس در باب حق انتخاب زنان ایران را بزرگترین منکر و بزرگترین خطا تعریف می‌کرد؛ و اوج فاجعه آنجاست که مهندس مهدی بازرگان در مجلس اول رژیم مطلقه فقهی در حال جمع‌آوری امضاء جهت تصویب طرحی در مجلس رژیم مطلقه فقهی برای خانه‌نشین کردن زنان ایران بود؛ که البته با دخالت جناح راست رژیم در مجلس اول، این طرح بازرگان و طرفدارانشان مسکوت ماند؛ زیرا هنوز خمینی و هسته سخت رژیم مطلقه فقهی، اسب خود را کامل زین نکرده بودند و در آن شرایط هنوز به حمایت زنان ایران نیازمند بودند؛ و لذا از بعد از آن بود که جهت هم نوائی با شعار مهندس مهدی بازرگان در هسته سخت رژیم مطلقه فقهی، شیخ حسن روحانی اداره به اداره می‌چرخید و با طرح شعار «حجاب اجباری برای زنان کارمند ایران» شرایط برای فقهی کردن حق درجه دوم شهروندی برای زنان ایران در دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهی هموار می‌کرد. □

ادامه دارد



# انتخابات مجلس عراق

۳

## و بازتاب‌های

## داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن

فراموش نکنیم که آمریکا کشوری است که به قول کارل مارکس در زمان تکوین سرمایه‌داری خود، آفریقا را به شکارگاه انسان سیاه بدل کرده بود و برده‌داری در این کشور بر برده‌داری عصر باستان رم غلبه داشته است و نژادپرستی در این کشور صورت ساختاری پیدا کرده است. لذا در این رابطه است که در چنین شرایطی شکست امپریالیسم آمریکا در عراق از شکست امپریالیسم آمریکا ویتنام بزرگتر می‌باشد، چراکه امپریالیسم آمریکا زمانی از خلق ویتنام شکست خورد که ویتنام یک کشور کشاورزی بود و اقتصاد کوچک ویتنام نمی‌توانست در آن شرایط نقش چندانی برای اقتصاد بزرگ آمریکا که بیش از ۵۰٪ کل ناخالص کره زمین صاحب بود، داشته باشد؛ اما برعکس در این زمان کشور عراق امروز برای اقتصاد بحران‌زده امپریالیسم آمریکا هم بازار بزرگ مصرفی است و هم کشور دارای منابع عظیم نفتی می‌باشد. لذا به همین دلیل است که بزرگترین سفارت امپریالیسم آمریکا در قاره آسیا با بیش از ۱۵ هزار پرسنل در عراق مشغول به کار می‌باشند.

پر پیدا است که امپریالیسم آمریکا در چنین شرایطی حاضر نمی‌شود از عراق و منطقه خاورمیانه و سوریه و یمن و لبنان به سود رژیم مطلقه فقه‌ای و روسیه پوتین عقب نشینی نماید. هر چند که اوپاما در دوران هشت ساله دولت خود با تعریف کردن بازار آسیای جنوب شرقی به عنوان منطقه اول استراتژی امپریالیسم آمریکا، تلاش داشت تا خاورمیانه را به عنوان منطقه دوم استراتژی خود تعریف نماید و در

اینکه آیا ترامپیسیم در این شرایط توسط مبارزه با دستاوردهای اوپاما و یاغی‌گری بین‌المللی و ضدیت با ساختارهای بین‌المللی و رویکرد قلدربابانه و فراقانونی‌اش توانسته است یا می‌تواند به دوران افول هژمونی امپریالیسم آمریکا پایان دهد یا نه باید بگوئیم که پاسخ ما به این سؤال منفی می‌باشد، چراکه انتخابات اخیر مجلس عراق نشان داد که کشور عراقی که امپریالیسم آمریکا طبق گفته ترامپ بیش از یک تریلیون دلار جهت تجاوز و اشغال نظامیان در طول ۱۵ سال گذشته برای آن هزینه کرده است، امروز در صعب‌بندی انتخابات عراق برای حفظ موجودیت پایگاه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی خود در عراق، مجبور به تکیه بر ائتلاف حیدر العبادی و ایاد علاوی و حزب دموکرات کردستان بارزانی شده است؛ که خود تکیه بر این ائتلاف برای امپریالیسم آمریکا پا روی پوست خریزه گذاشتن می‌باشد.

یادمان باشد که در این شرایط سیاست امپریالیسم آمریکا هم در کردستان عراق و هم در خود عراق و هم در سوریه و هم در لبنان و هم در شورای همکاری خلیج و هم در یمن و هم در اسرائیل (توسط انتقال سفارت خود به بیت المقدس) و هم در افغانستان و هم در لیبی و حتی در خود مصر هم شکست خورده است؛ زیرا آنچنانکه دیدیم السیسی خروج آمریکا از برجام را محکوم کرد، برای فهم دوران افول هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا کافی است که بدانیم که امپریالیستی که در فرایند پساجنگ بین‌الملل دوم بیش از ۵۰٪ کل تولید ناخالص کره زمین صاحب بود، در شرایط فعلی تولید ناخالص ملی تنها کشور چین، بیشتر از تولید ناخالص امپریالیسم آمریکا می‌باشد. برای فهم دوران افول هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا کافی است که بدانیم که در چنین شرایطی ترامپ برای احیاء اقتصاد داخلی خود جهت جذب دلارهای نفتی مرتجع‌ترین رژیم جهان یعنی رژیم عربستان سعودی، قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری نظامی برای غلبه این رژیم ارتجاعی بر مردم مظلوم یمن می‌بندد و همین ترامپیسیم برای نجات اقتصاد بحران‌زده داخلی آمریکا که از بعد از بحران جهانی سال ۱۲۰۸ هنوز نتوانسته است قد راست کند، توسط اعمال عوارض گمرکی بر فولاد و فلزات دیگر (و خروج یکطرفه از برجام که یک توافق بین‌المللی مصوبه شورای امنیت سازمان ملل می‌باشد) روابط اقتصادی سیاسی خود با اتحادیه اروپا و کانادا و ژاپن بزرگترین بازار مصرفی کره زمین که نزدیک به یک میلیارد نفر می‌باشند و از متحدان قدیمی امپریالیسم آمریکا هستند به چالش کشیده است.



چارچوب همین رویکرد اوباما به خاورمیانه بود که باعث گردید تا در بازتعریف استراتژی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه منهای قبول رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای و منهای تکیه کردن آمریکا بر جنگ‌های نیابتی به جای تجاوز نظامی دوران بوش پدر و پسر، نسبت به استراتژی «رژیم چنج» بوش پسر در خصوص سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی عقب‌نشینی نماید که البته با ورود ترامپ به کاخ سفید این سیاست گذشته اوباما هم به چالش کشیده شد و ترامپ توسط خروج آمریکا از برجام و توسط انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و توسط تکیه بر استراتژی «رژیم چنج» (البته با آلترناتیوسازی مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان) دوباره خاورمیانه را مانند دوران بوش پدر و پسر به نقطه اول استراتژی امپریالیسم آمریکا باز گردانید.

بنابر این بدین ترتیب است که در چنین شرایطی امپریالیسم آمریکا توسط ائتلاف با ارتجاعی‌ترین رژیم منطقه یعنی رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی تلاش می‌نماید تا هلال شیعه منطقه که تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد به چالش نظامی و سیاسی و اقتصادی بکشانند. انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و حمایت همه جانبه دولت ترامپ از رژیم صهیونیستی و نژادپرست و تروریست اسرائیل بر علیه خلق مظلوم فلسطین، همچنین حمایت همه جانبه از رژیم ارتجاعی عربستان سعودی بر علیه خلق مظلوم یمن تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد؛ بنابراین ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - ترامپیسیم یا پوپولیسم ستیزه‌گر حاکم بر کاخ سفید هر چند نماینده بخش میرای سرمایه‌داری داخلی آمریکا می‌باشند، ولی از طرف جناح هار مالی و نظامی امپریالیسم آمریکا حمایت می‌شود و در دو مجلس آمریکا توسط جمهوریخواهان حمایت پارلمانی می‌گردند. با همه این احوال دولت ترامپ نامحبوب‌ترین دولت تاریخ آمریکا می‌باشد، لذا دولتی مستعجلی است که در شرایط فعلی جهت غلبه بر بحران‌های داخلی آمریکا تلاش می‌کند تا توسط استراتژی یاغی‌گرانه خود جهان و منطقه را به سوی فراجحان‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی بکشانند.

۲ - خروج امپریالیسم آمریکا از برجام در راستای استراتژی جنگ‌طلبانه رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی جهت بحرانی کردن منطقه خاورمیانه می‌باشد.

۳ - در تندبیچ امروز خلق‌های منطقه، امپریالیسم آمریکا دوران افول هژمونی نظامی و اقتصادی و سیاسی خود را سپری می‌کند، چراکه هم در جنگ و اشغال نظامی افغانستان و عراق و سوریه و لیبی و یمن و

لبنان شکست خورده است و هم در کردستان عراق و شورای همکاری خلیج و ترکیه عضو ناتو گرفتار بن‌بست و شکست می‌باشد.

۴ - بحرانی کردن شرایط بین‌الملل و منطقه در این زمان توسط امپریالیسم آمریکا و ترامپیسیم، برای فرار از بحران‌های داخلی آمریکا می‌باشد.

۵ - به چالش کشیدن دستاوردهای ۸ ساله دولت اوباما در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و بیمه اجتماعی و محیط زیست و برجام از دیگر هدف‌های ترامپیسیم در این زمان می‌باشد.

۶ - هر چند امپریالیسم آمریکا در این شرایط دوران افول هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی خود را طی می‌نماید اما هنوز انتقال پول در جهان و کنترل بر نظام بانکداری بین‌المللی و انتقال دلار در سیستم بانکی بین‌المللی (به علت اقتدار ارزی دلار) در دست امپریالیسم آمریکا می‌باشد. لذا به همین دلیل در این دوران افول هژمونی امپریالیسم آمریکا، ترامپیسیم تلاش می‌کنند تا با تکیه بر این قدرت جهانی خود دوران افول هژمونی خود را متوقف سازند.

۷ - تکوین دولت شبه نظامی از مهره‌های معلوم الحالی امثال بولتون و پمپئو و غیره توسط ترامپ در راستای سیاست شبه فاشیستی او در جهان و منطقه می‌باشد؛ و بدین ترتیب است که ترامپیسیم در این شرایط فراجحان‌های منطقه با تکیه کردن بر استراتژی «رژیم چنج» برای سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، می‌کوشد تا توسط آلترناتیوسازی از سازمان مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان (به جای استراتژی اشغال نظامی جهت سرنگونی حکومت‌ها مانند افغانستان و عراق و لیبی که بوش پسر دنبال می‌کرد) و حمایت نظامی همه جانبه از دو رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی استراتژی یاغی‌گرانه خود دنبال نماید.

لذا در این رابطه جا دارد که سازمان مجاهدین خلق به خود آیند و گرفتار سومین خطای استراتژی تاریخی حیات خود نشوند (قابل ذکر است که خطای اول استراتژی تاریخی مجاهدین خلق ورود به فاز نظامی از ۳۰ خرداد ۶۰ بوده است و خطای دوم استراتژی تاریخی مجاهدین خلق پیوند با صدام حسین در جنگ با ایران بوده است و خطای سوم استراتژی تاریخی مجاهدین خلق پیوند با جناح هار امپریالیسم آمریکا جهت حمله نظامی آمریکا به ایران و سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی و کسب قدرت سیاسی توسط مجاهدین خلق به عنوان تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد).



دولت شبه نظامی خود از بولتون تا پمپئو در راستای استراتژی شبه فاشیستی خود توسط شعار «رژیم پنج» و آلترناتیوسازی از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان خارج‌نشین به جنگ تمام عیار با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و ملت نگون‌بخت ایران آمده است، بدون تردید انتخابات عراق در چنین شرایطی تحت تأثیر جنگ سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم مرتجع عربستان سعودی از یکطرف با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران از طرف دیگر می‌باشد.

لذا به همین دلیل هر گونه تحلیلی از انتخابات مجلس عراق بدون در نظر گرفتن جنگ اقتصادی و سیاسی و نظامی یا جنگ‌های پنج گانه نیابتی بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و صف امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل و رژیم مرتجع عربستان سعودی انتزاعی و مجرد و ذهن‌گرایانه می‌باشد. بنابر این در این رابطه است که ما در تحلیل انتخابات مجلس عراق در این شرایط بحرانی منطقه و بین‌المللی تلاش کردیم تا با عمده کردن تضادهای منطقه‌ای و بین‌المللی امپریالیسم آمریکا، انتخابات مجلس عراق را تحلیل همه جانبه بکنیم، چراکه بر این باوریم که در این شرایط حساس و تندپیچ فرابحران‌های منطقه‌ای، انتخابات مجلس عراق و نتایجی که این انتخابات به همراه خواهد داشت، به عنوان شاخص بحران‌های موجود منطقه خاورمیانه قابل تعریف می‌باشد. 

ادامه دارد

۸ - حضور امپریالیسم آمریکا در توافق بین‌المللی برجام از تاریخ سه شنبه ۲۳ تیرماه ۹۴ تا تاریخ سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ماه ۹۷ چه در دوران اوباما و چه در دوران ترامپ در چارچوب استراتژی حمایتی امپریالیسم آمریکا از رژیم صهیونیستی اسرائیل جهت مهار قدرت نظامی و استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه منطقه بوده است. آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که کنگره آمریکا منطقه اشغال شده رژیم صهیونیستی اسرائیل در کشور آمریکا می‌باشد. انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس توسط ترامپس که همراه با حمایت صهیونیسم بین‌المللی و صهیونیست‌های آمریکا می‌باشد، در راستای تقدیم بیت المقدس پایتخت تاریخی خلق فلسطین به رژیم صهیونیستی اسرائیل است. قابل ذکر است که از سال ۱۹۴۸ که رسماً رژیم صهیونیست اسرائیل توسط تجاوز و اشغال سرزمین فلسطین تکوین پیدا کرده است، طبق مصوبات شورای امنیت و سازمان ملل، بیت المقدس حداکثر باید به عنوان یک شهر بین‌المللی باشد؛ بنابراین ترامپس در ادامه استراتژی یاغی‌گرانه خود در جهان و منطقه توسط انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس این قسمت از خاک فلسطین که پایتخت آینده کشور فلسطین می‌باشد، تقدیم رژیم نژادپرست متجاوز و اشغالگر و تروریست و جنگ‌طلب و کودکش صهیونیست اسرائیل کرد. به خاک و خون کشیدن راهپیمایی تحت عنوان «العوده یا بازگشت» بیش از ۵ میلیون آواره‌های خلق مظلوم فلسطین توسط ارتش رژیم صهیونیستی اسرائیل، در زمان بازگشائی سفارت آمریکا در بیت المقدس (در حضور دختر و داماد ترامپ) که باعث کشتار بیش از ۱۱۰ نفر و صدها زخمی و صدها اسیر خلق مظلوم فلسطین شد، همگی در راستای همان استراتژی حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا به سرکردگی ترامپس از رژیم صهیونیستی اسرائیل در عرصه سیاست منطقه‌ای امپریالیسم آمریکا می‌باشد.

۹ - در چنین شرایط فرابحرانی منطقه خاورمیانه که امپریالیسم آمریکا در تمامی جبهه‌های عراق و افغانستان و سوریه و لبنان و یمن و لیبی تا شورای همکاری خلیج فارس شکست خورده است و استراتژی یاغی‌گرانه ترامپس در راستای توقف افول هژمونی امپریالیسم آمریکا در عرصه بین‌المللی و منطقه و مقابله کردن با بحران‌های داخلی آمریکا به بن‌بست رسیده است و در شرایطی که ترامپس جهت تثبیت هژمونی رژیم صهیونیستی اسرائیل بر منطقه و جذب دلارهای نفتی رژیم مرتجع عربستان سعودی، در زیر لوای خروج از برجام قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را در سطح منطقه و داخل کشور به چالش کشیده است و توسط تعیین

# «جنبش زنان ایران» در مسیر

## «جنبش نافرمانی مدنی»؟ یا «جنبش مقاومت منفی»؟

داشت تا چشم خود را باز کرد به یکباره احساس کرد که در زیر بهمن و سونامی ستم‌های مختلفی از طرف حاکمیت مطلقه فقهاتی قرار گرفته است و رژیم مطلقه فقهاتی و اسلام فقهاتی حاکم، تمام بود و نبود سیاسی و اجتماعی و حقوقی و طبقاتی و حتی فردی او را به چالش کشیده‌اند؛ و علاوه بر اینکه او را به عنوان شهروند درجه دوم کرده‌اند و ارزش وجودی او را در برابر مرد به نصف انسان تقلیل داده‌اند و او را از صورت زن اجتماعی بدل به زن درون خانه کرده‌اند، «رسالت اصلی او محدود به بازتولید نسل و کارخانه جوجه‌کشی کرده‌اند»، در نتیجه همه این ستم‌های چند لایه‌ای تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی باعث گردید تا به یکباره «با ظهور خودآگاهی اجتماعی و سیاسی در زن ایرانی، او نه تنها شورش بر علیه ستم‌های مضاعف تحمیلی بر خود را به عنوان یک حق تلقی کرد، بلکه مهمتر از آن اینکه او شورش بر علیه همه این ستم‌های جنسیتی به عنوان وظیفه خود تعریف نمود.»

لذا از اینجا بود که زن ایرانی برای بار دوم در تاریخ جنبش زنان ایران (از بعد از فرایند حضور فراگیر او در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) به صورت خودجوش و خودانگیخته به عرصه مبارزه رهایی‌بخش پا گذاشته است؛ و تلاش می‌کند که با تمام توان تمامی ستم‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی تحمیل شده در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر خود را به چالش

در پاسخ به این سؤال است که می‌توانیم به «جنبش نافرمانی مدنی» و «جنبش مقاومت منفی» در عرصه اعتلای جنبش زنان ایران تکیه نماییم، چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، لازمه اعتلای جنبش نافرمانی مدنی در هر جامعه‌ای وجود سرکوب مدنی در آن جامعه می‌باشد و این واقعیتی است که در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جامعه ایران شاهد آن بوده‌ایم، چرا که در ۳۹ سال گذشته و در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران به موازات تثبیت حاکمیت روحانیت فقهاتی حوزه فقهی بر جامعه ایران و به موازات استحاله نظریه «ولایت فقیه» خمینی به قانون اساسی و نظام سیاسی کشور، گفتمان فقهاتی به عنوان گفتمان مسلط سیاسی و اقتصادی و مدیریتی حاکمین بر سرنوشت مردم ایران درآمد. لذا از آن مرحله بود که در برابر قرانت سه گانه اسلام، گفتمان مسلط یا گفتمان اول در مرحله پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ گفتمان فقهاتی شد که این گفتمان به عنوان آلترناتیو گفتمان عدالتی از اسلام به موازات سبطره نظریه «ولایت فقیه» خمینی بر سیاست و اقتصاد و مدیریت جامعه ایران حاکمیت مطلق خود را بر تمامی ارکان‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و قضائی جامعه ایران تحمیل و تثبیت کرد. در نتیجه به موازات همین تحمیل گفتمان فقهاتی بود که «نخستین قتل هیولای اسلام فقهاتی، زن ایرانی بود»، چراکه در هیولای گفتمان فقهاتی بدل شده به نظام سیاسی، نظام مدیریتی، نظام حقوقی و قضائی و نظام اقتصادی جامعه ایران، مبانی اساسی‌اش بر آپارتاید جنسیتی و آپارتاید روحانیت و آپارتاید فرقه‌ای یا مذهبی استوار بود؛ که در میان مبانی سه گانه آپارتاید فوق اسلام فقهاتی حاکم، عمود خیمه اسلام فقهاتی بر آپارتاید جنسیتی استوار می‌باشد؛ که البته به موازات تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و به موازات فقهاتی شدن نظام سیاسی و نظام مدیریتی و نظام اقتصادی و نظام حقوقی جامعه ایران «آپارتاید جنسیتی به عنوان عمود خیمه اسلام فقهاتی در تمامی مبانی معماری اسلام فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جاری و ساری گردید؛ که همین امر باعث گردید تا آپارتاید جنسیتی اسلام فقهاتی در عرصه ستم اجتماعی، ستم مدنی، ستم سیاسی، ستم حقوقی، ستم طبقاتی و ستم اقتصادی بر زنان ایران تحمیل بشود.»

در نتیجه همین تحمیل ستم‌های مختلف بر زنان ایران توسط اسلام فقهاتی گفتمان حکومتی شده بود که به یکباره در فرایند پسانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران که زن ایرانی نقشی محوری در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی

بکشد. ولی حضور فراگیر زن ایرانی برای بار دوم در عرصه مبارزه رهایی‌بخش مانند حضور بار اول او در جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ دارای آفات و آسیب‌هایی می‌باشند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش نمی‌تواند بی‌تفاوت در برابر آنها عبور نمایند.

لذا به همین دلیل است که بر خود واجب می‌دانیم که به آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در این شرایط تندپیچ تاریخی جامعه ایران بپردازیم:

الف - مهم‌ترین آفتی که در این شرایط جنبش زنان ایران را تهدید می‌نماید، عبارت است از «پراکندگی در شعارها». فراموش نکنیم که در عرصه جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و حتی صنفی و مطالباتی طرح شعارها نقش محوری دارند و شعارها به عنوان پرچم آن جنبش‌ها تلقی می‌گردند، در نتیجه همیشه در اولین خاکریز بحران و آسیب‌های جنبش‌ها در عرصه پراکندگی در شعارها خود را به نمایش می‌گذارند.

باری، جنبش زنان ایران در شرایط فعلی که شورش بر علیه ستم‌های چند لایه‌ای حاکم بر خویش را نه تنها حق خود می‌داند، بلکه وظیفه تاریخی خود تعریف کرده است. لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران در این شرایط بر تقدم مبارزه رهایی‌بخش نسبت به مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پای می‌فشارد و همین موضوع باعث گردیده است تا شکاف و انشقاق بین جنبش مطالباتی و جنبش رهایی‌بخش زنان ایران بوجود بیاید؛ و به دلیل همین تکیه محوری جنبش زنان ایران بر مبارزه رهایی‌بخش است که باعث گردیده است تا زن ایرانی برای رسیدن به آمال خود در این مبارزه رهایی‌بخش از هر مؤلفه‌ای استفاده نمایند.

برای نمونه و تعیین مصداق در این رابطه لازم است در اینجا به موضوع «کشف حجاب» انفرادی تعدادی از زن‌های ایرانی در فرایند پساکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اشاره نمائیم که تحت عنوان «زنان خیابان انقلاب» و «چهارشنبه سفید» به راه افتاد؛ و هر چند دین‌سنیزان خارج‌نشین تلاش کردن تا با بوق و کرنای خود این حرکت‌های انفرادی به عنوان جنبش ضد دینی در جامعه ایران تعریف نمایند، ولی به علت انطباقی و انفرادی و تزریقی بودن این حرکت شرایط برای جنبش شدن آن فراهم نگردید؛ و شاید در این رابطه یکی دیگر از علل مهم شکست این حرکت تزریقی به جنبش زنان ایران آن بود که در شرایط تندپیچ سرکوب خیزش دی‌ماه ۹۶ به وسیله دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، طرح شعار «مبارزه با حجاب تحمیلی»

آدرس اشتباهی دادن به جنبش‌های رو به اعتلای مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و اعتصابی و حتی آکسیون‌ی یا خیابانی جامعه ایران بود. ولی با همه این احوال از آنجائیکه جریان فوق در پیوند دیالکتیکی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار نگرفت، نتوانست از صورت فردی چند نفر به صورت جنبش رهایی‌بخش یا جنبش مبارزه با حجاب اجباری زنان ایران درآید.

قابل ذکر است که طرح موضوع‌هایی مثل «مبارزه با حجاب اجباری» تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم بر زنان ایران به علت خودویژگی‌های سنتی و فرهنگی جامعه ایران تا زمانیکه به صورت فرهنگی نهادینه نشود، نمی‌تواند باعث بسیج توده‌ای و اعتلای جنبش زنان ایران بشود.

ب - «فقدان سازماندهی درون‌جوش جنبش زنان ایران در خلاء غیبت جامعه مدنی (در جامعه ایران) که البته این فقدان سازماندهی درون‌جوش و دینامیک جنبش زنان ایران ریشه در عدم پیوند دیالکتیکی بین جنبش زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگران، جنبش معلمان، جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و جنبش جوانان دارد.»

عنایت داشته باشیم که در این جا وقتی سخن از «عدم پیوند جنبش زنان با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌کنیم»، منظورمان عدم حضور زنان ایران در جنبش‌های پیشرو فوق نیست، بلکه در این جا تاکیدمان بر این امر قرار دارد که «جنبش زنان ایران به صورت یک جنبش مستقل خودجوش و خودانگیخته در خلاء پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار دارند»؛ که البته آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، این خلاء پیوند بین جنبش مستقل زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث گردیده است تا جنبش زنان ایران نتواند به خودسازماندهی و خودرهبری درون‌جوش (و برنامه‌ریزی و اتخاذ تاکتیک‌ها و استراتژی دینامیک خاص خود) و خودرهائی دست پیدا کنند.

بر این مطلب بیافزائیم که تا جنبش زنان ایران نتواند به خودسازماندهی و خودرهبری درون‌جوش و دینامیک (جهت اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌ی مشخص) دست پیدا کند، هرگز و هرگز این جنبش نمی‌تواند در عرصه مبارزه رهایی‌بخش خود، به خودرهائی برسند. ما حاصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم:

۱ - هر چند جنبش زنان ایران در ۳۹ گذشته و در مرحله پس‌انقلاب ۵۷ (از سال ۱۳۵۸ الی الان) جوهر رهایی‌بخش داشته است و زنان



زنجیر ستم‌های جنسیتی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و طبقاتی و اقتصادی و حقوقی مضاعف از پای زنان ایران پاره کند؛ بنابراین داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تکیه جنبش زنان بر شعارهای زن‌محوری (مثل مبارزه با حجاب اجباری) به عنوان سنگر اول مبارزه جنبش زنان ایران نه تنها نمی‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی نماید، بلکه باعث سکتاریست جنبش زنان ایران در برابر دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

۲ - بحران ۳۹ ساله (از سال ۵۸ الی الان) جنبش زنان ایران مولود و سنتز:

الف - فقر نظری و ذهنی.

ب - عدم سازماندهی مستقل درون‌جوش و دینامیک.

ج - پراکندگی در شعارها و پراتیک اجتماعی و سیاسی.

د - عدم پیوند تنگاتنگ با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و دانشجویان و غیره.

ه - تکیه مطلق کردن بر فضای مجازی جهت فراخوانی و سازماندهی بدون حضور میدانی جمعی این جنبش.

و - فقر سه مؤلفه‌ای تئوری، تجربه، کادر که هر سه مولود خلاء جنبش درون‌جوش و دینامیک و پروسس درازمدت رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد. □

ادامه دارد

ایران در ۳۹ سال گذشته گرفتار ستم‌های جنسیتی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و طبقاتی و قومیتی و مذهبی و غیره شده‌اند تا زمانیکه جنبش رهائی‌بخش زنان ایران مضمون سه مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش پیدا نکنند، تکیه مکانیکی جنبش زنان ایران بر مؤلفه رهائی‌بخش مبارزه، علاوه بر اینکه باعث سکتاریست جنبش زنان ایران نسبت به جنبش‌های دیگر پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود، خود به خود عامل شکست و رکود خود جنبش زنان و محصور گشتن این جنبش در حصار طبقه متوسط شهری می‌گردد.

فراموش نکنیم که پیروزی و موفقیت جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه رهائی‌بخش خود در گرو حمایت همه جانبه جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین (از جنبش کارگران تا جنبش دانشجویان و معلمان و غیره) می‌باشد؛ بنابراین هرگز جنبش زنان ایران در عرصه اعتلای مبارزه رهائی‌بخش خود نباید پروسس دینامیک درون جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در خدمت پروسس مکانیکی هدایت شده خود قرار دهد. بدون تردید پیوند جنبش رهائی‌بخش زنان ایران در عرصه پروسس دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در گرو سه مؤلفه‌ای کردن مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش می‌باشند.

به عنوان مثال، تکیه بر شعار آزادی مدنی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت برای همه افراد جامعه ایران خود به خود می‌تواند هم جنبش زنان ایران را در پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه مؤلفه مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی قرار دهد و هم می‌تواند توسط بسیج همگانی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی نماید و هم می‌تواند

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)  
[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸  
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



# چرا «جنبش کارگری» یا «طبقه کارگران ایران» و «اقتشارمیان» یا «طبقه متوسط شهری»

## درخیزش دی ماه ۹۶ «غایب» بودند؟

کنشگران، آن‌ها بتوانند در آنجا خود را تخلیه نمایند. باری، حال پس از پاسخ به سؤال اینکه «چرا اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری در خیزش سیاسی دی ماه ۹۶ غایب بودند؟» در این جا می‌توانیم به پاسخ در باب سؤال دیگر یعنی اینکه «چرا در خیزش سیاسی دی ماه ۹۶ طبقه کارگر و جنبش کارگری پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران غایب بود؟» بپردازیم.

برای پاسخ به این سؤال باید برعکس پاسخ به سؤال فوق از اینجا شروع کنیم که طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران در مقطع خیزش دی ماه ۹۶ در چه شرایطی از پروسس مبارزه خود قرار داشتند؟ در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که متأسفانه طبقه کارگر و جنبش کارگری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط خیزش دی ماه ۹۶ دوران رکود و کمای خود را طی می‌کردند؛ و به مرخصی تاریخی و مرخصی مبارزه طبقاتی رفته بودند. هر چند فقر استخوان‌سوز و فشارهای حقوق‌های معوقه و تورم و گرانی و حقوق کمتر از یک پنجم خط فقر اعلام شده و قراردادی بودن و عدم امنیت شغلی و کاهش روزافزون حمایت‌های تأمین اجتماعی، طبقه کارگر ایران را به مرکز فقر مطلق رسانیده است، با همه این احوال به دلیل ضعف «آگاهی طبقاتی» و «ضعف سازماندهی» و «ضعف رهبری و هژمونی درون جوش» و «ضعف تشکیلات مستقل صنفی و سندیکائی و اتحادیه‌ای» امکان حضور طبقه‌ای (نه حضور کارگاهی) در جنبش مطالباتی و صنفی نداشتند. به طوری که در جنبش مطالباتی پیشاخیزش سیاسی

ثالثاً هر چند در خیزش دی ماه ۹۶ در شعارهای کنشگران این خیزش پیوند بین دو جبهه «نان و آزادی» یا «مبارزه با دیکتاتوری و گرانی» وجود داشت، اما هرگز نباید فراموش کنیم که «مؤلفه مبارزه برای نان و نفی گرسنگی در عرصه شعارهای کنشگران خیزش دی ماه ۹۶ پر رنگتر از شعارهای مبارزه با دیکتاتوری و استبداد بود»، هر چند که چه شعارهای «مبارزه برای نان» و چه شعارهای «مبارزه برای آزادی» در خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت نفی‌انی داشت نه جوهر ایجابی و اثباتی؛ یعنی شعار «نفی گرسنگی و نفی استبداد مطرح بود، نه شعار آزادی و برابری». ولی به هر حال همین اولویت نفی گرسنگی بر نفی استبداد در شعارهای کنشگران اصلی خیزش دی ماه ۹۶ مانع از آن می‌شد تا اقتشار میانی یا طبقه متوسط شهری ایران از اولویت شعارهای ضد گرسنگی خیزش دی ماه ۹۶ حمایت کنند. مضافاً بر اینکه شعارهای ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری خیزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هم در چارچوب به چالش کشیده شدن کل رژیم مطلقه فقهائی حاکم مطرح می‌شد که این موضع‌گیری کنشگران خیزش دی ماه ۹۶ درست مبارزه با عمود خیمه جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی (مورد حمایت طبقه متوسط شهری جامعه ایران) بود، چرا که عمود خیمه جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی مورد حمایت طبقه متوسط شهری جامعه ایران تنها در چارچوب حفظ این رژیم مطلقه فقهائی معنا پیدا می‌کند؛ و در نتیجه بیرون از این نظام هر گونه شعار اصلاح‌طلبانه درون حکومتی سالبه انتفاع به موضوع می‌باشد.

بنابراین به همین دلیل است که طرفداران و نظریه‌پردازان و هواداران پروژه اصلاح‌طلبانه درون حکومتی بیش از جناح اصول‌گرای درون حاکمیت نافشان به موجودیت این نظام پیوند دارد و در همین رابطه بود که در پروسه اعتلای خیزش دی ماه ۹۶ در محکوم کردن اولیه این خیزش، طرفداران پروژه اصلاح‌طلبانه درون حکومتی (امثال سیدمحمد خاتمی و روحانی و اسحاق جهانگیر و مصطفی تاجزاده و عباس عبدی و غیره) بر اصول‌گرایان درون حکومتی پیش گرفتند. البته از زمانیکه سردمداران پروژه اصلاح‌طلبانه درون حکومتی در رابطه با خیزش دی ماه ۹۶ به این باور رسیدند که دیگر این خیزش نمی‌تواند «موجودیت رژیم مطلقه فقهائی را به زانو درآورد»، با فرار از جلو، به جای محکومیت صریح قبلی این خیزش توسط آنها، این بار به صورت دو مؤلفه‌ای برخورد کردند و سعی کردند برعکس برخورد‌های تک مؤلفه‌ای قبلی خود در محکومیت این خیزش طوری برخورد نمایند که «نه سیخ بسوزد و نه کیاب» آنچنانکه حتی در شورای شهر تهران، طرفداران این پروژه پیشنهاد دادن تا مکانی در محلی بسازند تا جهت تخلیه انرژی این

کمونیسیت» تبیین کرده‌اند، دست پیدا کنند؛ و مطابق «کشف تئوریک پرولتاریای صنعتی» بود که آنها طبقه پرولتاریای صنعتی کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری را به عنوان «نیروهای محرکه مبارزه طبقاتی جهت دستیابی به سوسیالیست مطرح ساختند». البته هر چند پیش‌بینی یا پیشگویی آنها در عرصه ترسیم جغرافیای انقلاب پرولتاریا صنعتی نتوانست لباس واقعیت به تن کند، اما باید در نظر داشته باشیم که «کشف پرولتاریای صنعتی» به عنوان دژ مستحکم مبارزه بر علیه سرمایه‌داری صنعتی کشورهای متروپل، خود یک کشف بزرگ و طرح یک واقعیت عظیم بود، چراکه جهت صیانت از سرمایه‌داری، نظریه‌پردازان بعدی سرمایه‌داری بیش از نظریه‌پردازان سوسیالیستی از نظریه‌ها و کشف کارل مارکس در این رابطه استفاده کردند.

پر واضح است که اشکال بعدی نظریه‌پردازان سوسیالیستی در این بود که بر عکس کارل مارکس که در چارچوب «تحلیل مشخص» به کشف پرولتاریا صنعتی به عنوان بازوی انقلاب سوسیالیستی در جهان دست پیدا کرده بود، این نظریه‌پردازان توسط همان چارچوب تئوری وارداتی و تقلیدی از کارل مارکس «تنها به تعیین مصداق از طبقه کارگر و بازوی انقلاب سوسیالیستی خارج از تحلیل مشخص از جامعه و شرایط تاریخی و جغرافیایی خاص خود پرداختند». در نتیجه بزرگترین آفتی که این رویکرد انطباقی آنها به تعریف طبقه کارگر در جامعه خود به همراه آورد، این بود که «مدل طبقه کارگر آنها یک مدل رمانتیک بود نه یک مدل واقعی، آنچنانکه در جامعه کنکریت خودشان واقعیت داشت». همین جایگزین شدن «رویکرد رمانتیک» به جای «رویکرد مشخص و واقعی» که بر پایه تحلیل مشخص حاصل می‌شد، باعث گردید تا «طبقه کارگر» در ادبیات کارگری ما با طبقه کارگر ایرانی در عرصه میدانی از فرش تا عرش متفاوت باشند.

به همین دلیل در سرتاسر ادبیات یکصد ساله گذشته کارگری ایران، ما حتی یک تحلیل چند صفحه‌ای که به صورت جدی طبقه کارگر ایران را آسیب‌شناسی کرده باشد و در آن به کارگران ایران به صراحت گفته باشد که به لحاظ روانشناسی طبقاتی شما دارای این ضعف‌ها هستید، نداریم. هر چه وجود دارد جز تعریف تو خالی از طبقه کارگر ایران آن هم به صورت رمانتیک چیز دیگری نیست؛ و این مساله در این شرایط که طرفداران طبقه کارگر ایران در خارج از کشور به سر می‌برند و تنها رابطه آنها با کارگران ایرانی توسط سیگنال‌ها و فضای مجازی و کنترل از دور می‌باشد، پر رنگ‌تر شده است؛ زیرا این طرفداران خارج از کشور برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر ایران راهی جز به به و چه چه کردن در برابر حداقل پراتیک فردی و کارگاهی کارگران ایران، یا قهرمان‌سازی از چهره‌های زندانی طبقه کارگر ایران برای آنها باقی نمانده است؛ که داری ما در این رابطه این است

دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که تنور آن به شدت گرم بود و تمامی گروه‌های قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از معلمان و بازنشستگان و مال باختگان و غیره حضور داشتند، حضور طبقه کارگر جامعه ایران در آن جنبش‌های مطالباتی: اولاً صورت کارگاهی داشت، نه صورت طبقه‌ای.

ثانیاً به صورت پراکنده و غیر سازمان‌یافته و خودبخودی انجام می‌گرفت و لذا به همین دلیل بود که جنبش‌های مطالباتی پیش‌خیزش سیاسی دی ماه ۹۶ نتوانستند مانند «جنبش مالباختگان» به خیزش هشت روزه دی ماه ۹۶ متصل شوند.

به هر حال دلیل اول اینکه طبقه کارگر یا جنبش کارگری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در خیزش سیاسی دی ماه ۹۶ غایب بودند، این بود که در آن شرایط تندپیچ، طبقه کارگر ایران به دلیل فقدان تشکیلات و سازماندهی مستقل و آگاهی طبقاتی در کما به سر می‌برد؛ و آنچه در عرصه جنبش مطالباتی پیش‌خیزش دی ماه ۹۶ تابلو مطالبات کارگری را با خود حمل می‌کرد، طبقه کارگر یا جنبش کارگری ایران نبودند، بلکه گروه‌های غیر سازمان یافته و فاقد تشکیلات سراسری صنفی و سیاسی کارگاهی بودند که به صورت کارگاهی، منفک از طبقه و خودجوش با پناه بردن به نهادهای حکومتی، تنها جهت دادخواهی وارد جنبش مطالباتی شده بودند.

یادمان باشد که در یک قرن گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران یکی از عوامل شکست نظریه‌پردازان جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین این بوده است که «به صورت رمانتیک و در چارچوب تئوری‌های وارداتی (سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا) به تعریف و جامعه‌شناسی طبقه کارگر ایران می‌پرداختند». در نتیجه همین «رویکرد رمانتیک و انطباقی» جهت فهم جامعه‌شناسی طبقه کارگر ایران بوده است که باعث گردیده تا ما نتوانیم به شناخت طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران به صورت واقعی و علمی دست پیدا کنیم. نتیجتاً همین رویکرد رمانتیک به طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران توسط نظریه‌پردازان ایرانی باعث گردیده است تا توان آسیب‌شناسی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران پیدا نکنیم.

فراموش نکنیم که بزرگترین مشخصه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و در رأس آنها کارل مارکس، به خصوص در بزرگترین اثر تاریخی خود در «مانیفست کمونیسیت» این بود که آنها توسط «تحلیل‌های مشخصه خود از سرمایه‌داری جهانی قرن نوزدهم» که از فرایند تجاری قرن هفدهم وارد فرایند صنعتی شده بودند، نتوانستند به کشف پرولتاریای صنعتی، آنچنانکه در دو فصل «مانیفست



که متأسفانه فونکسیون اینگونه برخوردهای رمانتیک با طبقه کارگر ایران در طول دهه‌های گذشته صورت منفی داشته است؛ و بهترین دلیل ما در این رابطه این است که در عرصه میدانی جنبش مطالباتی امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، طبقه کارگر ایران نه تنها دارای پتانسیل تشکیلاتی و سازماندهی درون‌جوش برای رهبری جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهی و جنبش اعتراضی نمی‌باشند، بلکه برعکس به لحاظ سازماندهی و تشکیلات مستقل در عرصه جنبش مطالباتی که یک جنبش صد در صد صنفی می‌باشد، در جامعه امروز ایران طبقه کارگر در جزء گروه‌های تحتانی قرار دارند. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که جایگاه جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش مالباختگان و جنبش زنان و جنبش دانشجویی به لحاظ سازماندهی درون‌جوش خود بالاتر از طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران می‌باشند؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که در میان تمامی جنبش‌های پیشاخریزش دی ماه ۹۶ تنها جنبشی که «جوهر سیاسی» داشت، «جنبش مالباختگان» بود که از اردیبهشت ماه سال ۹۶ (به موازات ورشکستگی مؤسسات مالی و اعتباری و صندوق‌های اعتباری رانتهی وابسته به نهادهای قدرت) تکوین پیدا کرد؛ زیرا «جنبش مالباختگان» با شعار «دزد غارت می‌کند / رژیم حمایت می‌کند»، بیش از ۲۰ میلیون نفر مالباخته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فراگیر و درون خودجوش، وارد حرکت اعتراضی و دادخواهانه سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرد؛ و در مدت هشت ماهه پیشاخریزش دی ماه ۹۶ بدون یک روز توقف و رکود تمامی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند؛ و آنچنان سونامی ویرانگری بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فرو ریختند که برای اولین بار سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که گرفتار فسادهای چند لایه سیستمی و ساختاری شده بودند) از «جنبش مالباختگان به عنوان فرابحران رژیم یاد کردند»؛ و برای اولین بار طبق دستور مستقیم حزب پادگانی خامنه‌ای، سران سه قوه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یومیه و روزانه جهت مقابله با فرابحران مالباختگان جلسه مشترک تشکیل می‌دادند؛ و سه قوه حکومت درگیر حل این موضوع شده بودند، آنچنانکه بالاخره با استقراض از بانک مرکزی و چاپ اسکناس و بالا بردن قیمت فروش دلارهای نفتی در بازار آزاد داخلی به مرز ۴۹۰۰ تومان، بالاخره توانستند بیش از ۶۰٪ سرمایه‌های اولیه مالباختگان (بدون در نظر گرفتن سود دیر کرد) بازپرداخت نمایند. شاید اگر در این رابطه دآوری بکنیم که در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «هیچ جنبشی با پتانسیل جنبش مالباختگان نتوانست در حداقل زمان ممکن رژیم مطلقه فقهاتی را تسلیم اراده خود بکند»، دآوری بی‌ربطی نکرده باشیم.

بدین ترتیب بود که جنبش مالباختگان در سال ۹۶ و در فرایند

پسانتخابات دولت دوازدهم و در مرحله پیشاخریزش دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در میان تمامی جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی تنها جنبشی بود که از آغاز تکوین دارای جوهر سیاسی بود. البته مهمترین فونکسیون جنبش مالباختگان در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم عبارت بودند از:

الف - بسترسازی جهت استحاله جوهر صنفی جنبش‌ها.

ب - به چالش کشیدن کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در رأس آنها حزب پادگانی خامنه‌ای.


ج - علنی کردن مبارزه با فسادهای تمام عیار ساختاری و چند لایه‌ای و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

د - فراگیری افقی این جنبش در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بطوریکه تقریباً به صورت طوفانی در بیش از صد کلان‌شهر و شهرهای بزرگ و کوچک ایران جاری و ساری گردیدند.

ه - ریزش ترس و وحشت توده‌ها نسبت به دستگاه‌های چند لایه سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

و - فراگیری عمودی این جنبش در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به علت درگیر کردن بیش از ۲۰ میلیون نفر از جامعه ایران که از قاعده تا بدنه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را شامل می‌شدند.

ز - برعکس جنبش‌های مطالباتی معلمان و بازنشستگان و حتی کارگران (منهای کارگران هیکو و آذراب) جنبش مالباختگان نخستین جنبشی بود که در فرایند پسانتخابات دولت دوازدهم به صورت «جنبش آکسیونی» دامنه جنبش خود را به عرصه خیابان‌ها کشانید.

ح - جنبش مالباختگان از اردیبهشت سال ۹۶ یعنی درست در زمانیکه جنگ جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود وارد حساس‌ترین مرحله خود شده بود و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومت تحت علم بنفش رنگ خود سکندار انتخابات دولت دوازدهم بودند، با عبور از جریان‌های درونی قدرت، کل رژیم را به چالش کشیدند و با شعارهای «ایران شده دزد خانه / توی جهان نمونه» و «خوردند، شکستند، دریدند، تکاندند / هر چیز در این خانه بی‌برگ و نوا بود» به انکار تمام عیار حاکمیت مطلقه فقهاتی پرداختند. 

ادامه دارد

## در سه فرایند «سازمانی»، «جنبشی» و «حزبی»

به صورت کنکری و مشخص در جامعه امروز ایران تعریف و تبیین نکنیم، نمی‌توانیم به برنامه کنکری سیاسی جهت دستیابی به حزب سیاسی و فاصله گرفتن از حزب ایدئولوژیکی دست پیدا کنیم.

۷ - از همان آغاز برونی کردن حرکت خودمان (در سال ۵۸) بر این باور بودیم که استراتژی اقدام عملی تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین پیشگامان مستضعفین ایران تنها در چارچوب پروسس تحزب‌گرایانه افقی یا موازی می‌تواند به پیوند جنبش عمودی خود با جنبش افقی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کند. لذا طبیعی است که پروسس تحزب‌گرایانه عمودی توسط تشکیلات هرمی پیشگامان مستضعفین ایران عامل سکتاریست پیشگامان مستضعفین ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود.

۸ - طرح «شورا» نه به عنوان «شورای نهادی»، بلکه به عنوان «شورای فرایندی و پروسسی» در کنار «حزب فرایندی» در بستر استراتژی پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز برونی شدن حرکت خود در سال ۵۸ به این خاطر می‌باشد که از همان آغاز بر این باور بودیم که پیشگامان مستضعفین تنها توسط حزب پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند تمام طبقه و لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را سازماندهی کنند، لذا از همان آغاز الی الان بر این باور هستیم که تنها توسط شوراهای سراسری است که لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانند به خودسازماندهی دینامیک و رهبری درون‌جوش

به هر حال در این رابطه است که مهمترین وظیفه مستمر پیشگامان مستضعفین ایران تبیین و تحلیل پراکسیس کنکری و مشخص در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌باشد. اگر پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند به این مهم دست پیدا کنند، کار برای پیشگامان مستضعفین ایران تمام می‌باشد، چرا که پراکسیس کنکری هم می‌تواند فرایندهای سه گانه «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی» پیشگامان مستضعفین ایران را به هم پیوند دهد و هم می‌تواند بستر ساز پرورش کادرهای همه جانبه پیشگامان مستضعفین ایران بشود و هم می‌تواند باعث ظهور جنبش دموکراسی - سوسیالیستی توسط پیوند دو جنبش «دموکراسی خواهانه» و «برابری طلبانه» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود و هم می‌تواند باعث ظهور مبارزه درازمدت دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که بستر ساز تکوین خودسازماندهی دینامیک و ظهور رهبری خودجوش دینامیک جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است بشود و هم می‌تواند عامل پیوند بین حرکت «سازمانی» و حرکت «جنبشی» پیشگامان مستضعفین ایران با جنبش‌های مختلف لایه‌های گوناگون اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

۵ - علت اینکه ما از آغاز - از سال ۵۸ که حرکت برونی خود را آغاز کردیم - «فرایند حزبی» شروع نکردیم و معتقد به فاز سوم «فرایند حزبی» در ادامه «فرایند سازمانی» و «فرایند جنبشی» شدیم این بود که از همان آغاز اعتقاد به «حزب پروسسی» یا «حزب فرایندی» داشتیم نه «حزب ساختاری» یا «حزب ساختمانی» یا «حزب نهادی»، در نتیجه در این رابطه بود که حزب را به صورت یک «فرایند سازمانی و جنبشی» تعریف کردیم، نه به عنوان یک «نهاد» آنچنانکه بورژوازی در جهان سرمایه‌داری دنبال می‌کند. لذا در این رابطه بود که از همان آغاز معتقد بودیم که «حزب» باید در شرایطی توسط پیشگامان مستضعفین ایران تکوین و ظهور پیدا کند که پیشگامان مستضعفین ایران توانایی بسیج همگانی و سازماندهی و هدایت‌گری سراسری در جامعه بزرگ ایران داشته باشد نه اینکه نهادی جهت مشارکت در قدرت سیاسی حاکم باشد.

۶ - در رویکرد پیشگامان مستضعفین ایران از آنجائیکه «جوهر حزب فرایندی» پیشگامان مستضعفین ایران «جوهر سیاسی» می‌باشد نه «جوهر ایدئولوژیکی»، به همین دلیل بر عکس احزاب ایدئولوژیکی که حول مبانی یک ایدئولوژی با هم متحد می‌شوند، در احزاب سیاسی عامل اتحاد نیروها برنامه سیاسی می‌باشد نه مبانی ایدئولوژیکی، در نتیجه در این رابطه است که از مسئولیت‌های سنگین پیشگامان مستضعفین ایران ارائه برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت مشخص و کنکری و تبلیغ و ترویج آن توسط فراخوانی و بسیج توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد؛ بنابراین تا زمانیکه پراکسیس

دست پیدا کنند. در نتیجه هر گونه اعتقاد به سازماندهی کردن همه لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در کادر یک حزب سراسری و فراگیری غلط می‌دانیم و معتقدیم که تنها عامل و بستر سازماندهی فراگیر توده‌ها شوراهای خودجوش خود توده‌ها می‌باشد، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که آنچنانکه حزب پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند به عنوان ارگان سازماندهی سراسری پیشگامان مستضعفین ایران باشد، جنبش‌های پیشرو و لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها توسط شوراهای است که می‌توانند به خودسازماندهی سراسری و فراگیر دینامیک دست پیدا کنند. تحمیل حزب به صورت ارگان سراسری به این جنبش‌ها و لایه‌های مختلف اردوگاه مستضعفین ایران سم قاتل برای توده دارد. بدین ترتیب است که شوراهای آلترناتیو حزب پیشگامان مستضعفین ایران نیستند، بلکه در ادامه طولی حزب پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

۹ - پیشگامان مستضعفین ایران برای اینکه بتوانند استراتژی سه فرایندی «سازمانی» و «جنبشی» و «حزبی»، اقدام عملی تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین خود را پیش ببرند و در این رابطه در پروسس درازمدت مبارزه جنبش دموکراسی - سوسیالیستی حاصل پیوند دو جنبش «برابری‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه» خود گرفتار انحراف و رکود نشوند، باید برای مبانی و بن مایه «حزب» و «جنبش» و «پیشگام» و «پیشرو» و «پیشاهنگ» و «شورا» و «جامعه مدنی» و «سوسیالیسم» از پائین تئوری داشته باشند. بی‌شک خلاء تئوری در رابطه با این مبانی باعث بحران استراتژی در حرکت پیشگامان مستضعفین ایران می‌شود.

۱۰ - وظیفه حزب پیشگامان مستضعفین ایران هدایتگری و کمک به خودسازمان‌گری و خودآگاه‌سازی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد نه کسب قدرت سیاسی، بنابراین در این رابطه است که وظیفه پیشگامان مستضعفین ایران در رابطه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران انقلاب اجتماعی از طریق انقلاب فرهنگی توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، نه انقلاب سیاسی. در نتیجه اگر پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تعیین وظایف خود بر انقلاب سیاسی تکیه کنند برای آنها در عرصه استراتژی راهی جز این باقی نمی‌ماند مگر اینکه بر تسخیر قدرت سیاسی تکیه کنند. بدین ترتیب است که از آنجائیکه پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تعریف و تعیین وظایف

و تکلیف خود بر انجام انقلاب اجتماعی از کانال انقلاب فرهنگی توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین تکیه می‌کنند نه انقلاب سیاسی، همین امر باعث می‌گردد تا در راستای دستیابی به انقلاب اجتماعی، انقلاب فرهنگی در جامعه استبدادزده و فقه زده و تصوفزده ایرانی در دستور کار خود قرار دهند.

پیر پیاداست که انقلاب فرهنگی جهت دستیابی به انقلاب اجتماعی در جامعه دینی ایران بدون اصلاح دینی جهت مبارزه با اسلام حکومتی و اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام روایتی ممکن نمی‌باشد. به این دلیل است که بدون انقلاب فرهنگی در جامعه امروز ایران امکان دستیابی به انقلاب اجتماعی وجود ندارد و بدون انقلاب اجتماعی بر پایه انقلاب فرهنگی هر گونه انقلاب سیاسی در جامعه امروز ایران غیر ممکن می‌باشد.

۱۱ - از سال ۵۸ که مجبور شدیم تا حرکت خود را برونی کنیم و در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه تحزبی و جنبشی تکوین یافته از پائین روند سازمانی حرکت خود را در دو مؤلفه سازمان‌گرایانه عمودی پیشگام و سازمان‌گرایانه افقی پیشرو از سرگیریم، بر این باور بودیم که سازمان‌گری و سازماندهی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با سازماندهی و سازمان‌گری لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه حرکت سازمان‌گرایانه افقی پیشگامان مستضعفین ایران چه در فرایند سازمانی و چه در فرایند جنبشی و چه در فرایند حزبی متفاوت می‌باشد، چراکه سازمان‌گری و سازماندهی در عرصه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران از جنبش کارگری تا جنبش معلمان، دانشجویان، زنان، جوانان، کارمندان، حاشیه تولید، مزدبگیران، زحمتکشان شهر و روستا صورت «تشکل حزبی» دارد اما برعکس سازماندهی لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت «تشکل و سازماندهی توده‌ای» دارد.

پیر پیاداست که «سازماندهی حزبی» با «سازماندهی و تشکل توده‌ای» متفاوت می‌باشد، چراکه مبنای سازماندهی و تشکل توده‌ای:

اولاً دارای جوهر دینامیک و خودجوش می‌باشد.

ثانیاً در چارچوب شوراهای خودانگیخته محلی و کارگاهی و شهری و استانی و کشوری به صورت دینامیک توسط خودسازماندهی و خودرهبری درون‌جوش حاصل می‌شود.

ثالثاً در خودسازماندهی شورائی دینامیک و درون‌جوش توده‌ای پروسس تشکل‌یابی خودانگیخته از پائین به طرف بالا می‌باشد. بی‌شک نقش پیشگامان مستضعفین ایران در این عرصه رهبری نیست بلکه تنها



هدایت‌گری و ایجاد تمهیدات و تدارکات می‌باشد، فونکسیون تشکل و سازماندهی زحمتکشان شهر و روستا چه در مؤلفه جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت بگیرد و چه در مؤلفه لایه‌های مستضعفین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد، تنها توسط تشکل و سازماندهی توده‌ای به وسیله شوراهای خودجوش به انجام برسد در تغییر توازن قوا در عرصه میدانی با حاکمیت سیاسی توتالیتر به نمایش در می‌آید.

باری در این رابطه بوده است که در ۴۲ گذشته حرکت‌مان در تعیین وظیفه پیشگام و پیشرو و توده‌ها بر این باور بوده‌ایم که برای اینکه گرفتار آسیب و لانتاریست یا اراده‌گرایی و سکتاریست یا بیگانگی نسبت به توده‌ها نشویم، باید تنها بر «توازن قوا» در عرصه میدانی بین پائینی و بالائی‌های قدرت به عنوان معیار تعیین وظایف پیشگام و پیشرو و زحمتکشان شهر و روستا تکیه کنیم. طبیعی است که در شرایطی که در عرصه میدانی توازن قوا به سود حاکمیت می‌باشد و حاکمیت به علت خلاء سازماندهی و تشکل توده‌ها در سایه سازماندهی نیروهای سرکوب‌گر خود توان سرکوب هر گونه خیزش و جنبش آکسیونی و خیابانی و غیر سازمان‌یافته را دارد، وظایف فوری برای پیشگامان و جنبش‌های پیشرو و توده‌ها تشکل و سازماندهی می‌باشد.

لذا در ۴۲ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تنها فاکتور و اهرمی که می‌تواند در عرصه میدانی توازن قوا را به نفع توده‌ها و بر علیه حاکمیت توتالیتر تغییر دهد فقط و فقط تشکل و سازماندهی خودسازمان‌یافته دینامیک توده‌ها از پائین می‌باشد؛ و باز در این رابطه بوده است که در ۴۲ سال گذشته پیوسته با هر گونه سازماندهی هرمی تزریقی از بالا به صورت عمودی مخالف بوده‌ایم و سازماندهی هرمی جریان‌های سه مؤلفه‌ای جنبش پیشاهنگی چه در شکل تحزب‌گرایانه لنینیستی آن و چه در صورت چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و چه در صورت ارتش خلقی مانوئیستی آن که از شهریور ۲۰ تا به امروز توسط جنبش‌های پیشاهنگی ایران انجام گرفته باشد، به عنوان سم قاتل سازماندهی و تشکل دینامیک توده‌ای مطرح کرده‌ایم. همچنین در این رابطه بوده است که در ۴۲ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تنها توسط سازماندهی افقی و موازی (نه هرمی و عمودی) پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند در راستای سازماندهی و تشکل توده‌ای گام بردارند.

۱۲ - طرح دو ترم «پیشگام» و «مستضعفین» در عرصه تبیین و تعریف استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین در ۴۲ سال گذشته چه در فرایند سازمانی تحت

عنوان سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران و چه در فرایند جنبشی تحت عنوان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و چه در فرایند حزبی تحت عنوان حزب پیشگامان مستضعفین ایران تنها در این رابطه تعریف شده‌اند که توسط این ترم با جریان‌ها و احزاب و رویکردهای پیشاهنگی در سه مؤلفه تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مانوئیستی که از بعد از شهریور ۲۰ به صورت سازمان یافته الی الان در داخل و خارج کشور مشغول فعالیت و مبارزه می‌باشند مرزبندی کنیم؛ و باز توسط تکیه بر ترم «مستضعفین» به جای عمده و مطلق کردن بخش خاصی از لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (همان اشتباهی که سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و سوسیالیسم دولتی قرن بیستم گرفتار آن شدند) تمامی لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که به نحوی گرفتار ستم اقتصادی، ستم سیاسی، ستم جنسیتی، ستم مذهبی و قومی شده‌اند به عنوان بازو و عضله جنبش و حرکت و انقلاب اجتماعی جهت تغییر جامعه و جهان تعریف نمائیم و بر آن تکیه کنیم.

لذا در این رابطه بوده است که در ۴۲ سال گذشته در تعریف‌ترم کارگر در جامعه ایران بر همه نیروهائی که در جامعه ایران جهت امرار معیشت مجبور به فروش نیروی کار ذهنی و عینی خود می‌شوند تکیه کرده‌ایم و مستضعفین در رویکرد ما جایگاهی وسیع‌تر از حتی کارگر با تعریف فوق دارد، چراکه در رویکرد ما مستضعفین دلالت بر همه گروه‌های اجتماعی می‌کند که توسط حاکمیت سیاسی و اقتصادی و معرفتی یا توسط اصحاب قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر به ضعف کشیده شده‌اند. □

ادامه دارد



# حاکم و دلدل شکست انقلاب ۵۷

## استبدادی سال ۵۷

بر قرار ترجیح دادند و در تحلیل نهائی خود گفتند که «علت شکست این بوده است که رهبری مجاهدین خلق نتوانستند حجم سرکوب رژیم مطلقه فقهائی را پیش‌بینی کنند». البته خود این موضع‌گیری‌ها از نظر ما دلالت بر عدم تحلیل این جریان‌ها از رژیم مطلقه فقهائی دارد.

بنابراین یکی از دلایل شکست انقلاب ۵۷ به لحاظ ذهنی و نظری «نداشتن تحلیل مشخص از ماهیت و جوهر رژیم مطلقه فقهائی توسط جریان‌های جنبش سیاسی ایران در عرصه‌های استراتژی سه گانه پیشاهنگی و پیشگامی و پیشروئی بوده است». فراموش نکنیم که نداشتن تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهائی توسط جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی و پیشروئی و حتی پیشگامی در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی تنها به یک ضعف سیاسی خلاصه نمی‌شود بلکه مهمتر از همه این‌ها اینکه در عرصه استراتژی و اتخاذ تاکتیک‌ها چه در مؤلفه پیشاهنگی و چه در مؤلفه پیشروئی و حتی پیشگامی، تحلیل مشخص از رژیم مطلقه فقهائی تأثیر استراتژیک در اتخاذ نوع تاکتیک‌های محوری و غیر محوری دارد. برای مثال اگر عزت سحابی یا سازمان فدائیان اکثریت یا حزب توده در سال ۵۸ و در فرایند پسانقلاب ضد استبداد سال ۵۷ مردم ایران از خمینی و رژیم مطلق فقهائی حاکم به لحاظ «جوهر و ماهیتی تحلیل ضد امپریالیستی نمی‌کردند» قطعاً و جزماً در ورطه هولناک حمایت از رژیم مطلقه فقهائی نمی‌افتادند؛ و یا اگر مهندس مهدی بازرگان در سال ۵۷ از اندیشه و جوهر و ماهیت روحانیت موج‌سوار بر انقلاب ضد استبدادی مردم ایران حتی در حد معلم کبیرمان شریعتی در سال‌های ۵۴ و ۵۴ تحلیل می‌داشت در تور جریان روحانیت موج‌سوار از راه رسیده

چه دزدی بزرگتر از این است که در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی حاکم بر ایران یکی از بحران‌های بزرگ نظری حاکم بر جنبش سیاسی ایران در سه مؤلفه «استراتژی پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی» عدم تحلیل و فهم و شناخت همه‌جانبه از ماهیت رژیم مطلقه فقهائی حاکم می‌باشد؛ که برای فهم اوج فاجعه کافی است که بدانیم از سال ۵۸ (و به‌صورت مشخص از ۱۳ آبان سال ۵۸ که توسط سناریوی جریان موسوی خوئی‌ها سفارت آمریکا توسط دانشجویان به‌اصطلاح خط امام اشغال گردید) الی الان ریشه تمامی انشعابات تشکل‌های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی جریان‌های جنبش ایران معلول همین عدم شناخت و عدم دارا بودن تحلیل مشخص از ماهیت رژیم مطلقه فقهائی حاکم بوده است.

یادمان باشد که منهای انشعاب عزت سحابی از جریان نهضت آزادی به علت حمایت او از خط امام در آبان ماه ۵۸ و منهای تکه تکه شدن بزرگترین جنبش سیاسی غیر مذهبی یعنی جنبش فدائیان خلق و حمایت همه‌جانبه سیاسی و تئوریک و حتی امنیتی و تشکیلاتی جریان اکثریت فدائیان خلق به همراه حزب توده از رژیم مطلقه فقهائی از آبان ماه ۵۸ حتی چپ‌روی‌ها کودکانه مجاهدین خلق از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و چپ‌روی‌های کودکانه جریان‌های غیر مذهبی مثل پیکار و وحدت کمونیستی و اتحاد کمونیستی و راه کارگر و جریان‌های منطقه‌ای کردستان اعم از کوموله و دموکرات و غیره از همان ابتدای سال ۵۸ همه ریشه در ضعف تحلیل مشخص این جریان‌های جنبش سیاسی ایران از رژیم مطلقه فقهائی داشته است، چراکه تمامی جریان‌های مذهبی و غیر مذهبی و ملی که در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهائی حاکم گرفتار راست‌روی شده‌اند از عزت سحابی تا فدائیان خلق اکثریت و حزب توده و غیره به این دلیل بوده است که در تحلیل خود از ماهیت رژیم مطلقه فقهائی (مخالفت و تضاد هژمونیک این رژیم جهت صدور انقلاب فقهائی خود در کشورهای مسلمان منطقه با جهان سرمایه‌داری و در رأس آن‌ها با امپریالیسم آمریکا) «ماهیت و جوهر این رژیم را ضد امپریالیستی تحلیل و ارزیابی می‌کرده‌اند»؛ و تضادهای هژمونی‌طلبانه خمینی و رژیم مطلقه فقهائی در منطقه خاورمیانه در چارچوب شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» با ارتجاع منطقه و سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا مترقیانه ارزیابی می‌کرده‌اند. آنچنانکه برعکس این جریان‌های افراطی جریان‌های دیگر تفریطی که در رأس آن‌ها سازمان مجاهدین خلق قرار دارد بدون تحلیل علمی و سیاسی و مشخص از رژیم مطلقه فقهائی حتی در شرایطی که توازن قوا به نفع خمینی و رژیم مطلقه فقهائی بوده است، جهت کسب کوتاه‌مدت قدرت سیاسی حاکم شعار سرنگونی رژیم مطلقه فقهائی در دستور کار خود قرار داده‌اند و معتقد بودند که حداکثر در مدت سه ماه می‌توانند رژیم مطلقه فقهائی را (در سال ۶۰ یعنی دو سال و نیم بعد از انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) سرنگون کنند؛ که البته وقتی که نشد، فرار را

هژمونی طلب و قدرت طلب گرفتار نمی‌شد. آنچنانکه دیدیم این جریان محدود موج‌سوار و از راه رسیده و بر خر مراد قدرت سوار شده از مهندس مهدی بازرگان هم در اعلامیه شیخ مرتضی مطهری بر علیه معلم کبیرمان شریعتی و هم در زمان حکم نخست وزیری او توسط خمینی (که خمینی رسماً در آن حکم بر قدرت فرامردمی و شرعی خود جهت انتخاب بازرگان به نخست وزیری تکیه کرده بود) و هم در زمانی که صادقانه به همراه نیروهای ملی و مذهبی طرفدار خود وارد کاخ پاستور شد و تمامی تجربه‌های گذشته کشورداری به آنهایی یاد داد که به قول هاشمی رفسنجانی در آغاز کسب حکومت و قدرت حتی معنی پاراف در نامه‌های اداری هم بلد نبودند. البته پس از اینکه روحانیت موج‌سوار و صفر کیلومتر از راه رسیده و بر خر مراد قدرت سوار شدند، جهت نهادینه کردن قدرت خود روش کشورداری کلان از مهندس مهدی بازرگان و همراهان ملی مذهبی او یاد گرفتند مانند دستمال کلینکس یکبار مصرف او را به بیرون پرتاب کردند و در خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در چارچوب سناریوی از پیش تعیین شده جریان موسوی خوئینی‌ها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۱۴ آبان ۵۸ با بازرگان و همراهانش تسویه حساب تاریخی کردند.

بی‌شک اگر مهندس مهدی بازرگان حداقل تحلیلی در حد سیدمحمود طالقانی هم از جریان روحانیت از راه رسیده صفر کیلومتر موج‌سوار و هژمونی طلب و قدرت طلب می‌داشت و خمینی را با مصدق قیاس نمی‌کرد و دموکراسی لیبرالیستی مورد اعتقاد خودش را در پای هیولای استبداد فقهاتی خمینی ذبح نمی‌کرد و مصدق و شریعتی را وجه معامله یا وجه المصلحه مشارکت در قدرت با خمینی نمی‌کرد و قبل از مشارکت در قدرت با خمینی حتی برای یک بار کتاب «ولایت فقیه» خمینی را می‌خواند، می‌فهمید که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خودش از سال ۴۶ برای خودش قدرت ولایت پیامبر اسلام قائل است و طبعاً کسی که برای خودش قدرت ولایت پیامبر اسلام قائل می‌باشد، به قول حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری «اینچنین کسی نمی‌تواند در برابر انتقال قدرت به مردم و در برابر انتخابات مردم و در برابر دموکراسی لبخند رضایت بزند»، چرا که آنچنانکه در حکم نخست وزیری بازرگان (در بهمن‌ماه ۵۷ که توسط هاشمی رفسنجانی در مراسم مدرسه علوی خوانده شد) «خمینی مشروعیت خودش را از آسمان گرفته بود نه از مردم»؛ و در همین رابطه بود که (در مصاحبه قطب‌زاده در روز ۱۲ بهمن‌ماه ۵۷ در هواپیما در زمانی که در حال ورود به ایران بود) در پاسخ به قطب‌زاده که از او پرسید «چه احساسی داری؟» خمینی صادقانه گفت «هیچ احساسی ندارم»، چراکه واقعاً باور خمینی از سال ۴۶ با نوشتن کتاب «ولایت فقیه» بر این امر قرار داشت که او مشروعیتش در آسمان تعیین شده است و او دارای ولایت پیامبر اسلام بر مسلمین اعم از شیعه و سنی می‌باشد؛ و آنچنانکه

بعداً اعتراف کرد «در عرصه شریعت و فقه و فقاہت حتی می‌تواند حکم به تعطیلی نماز و روزه و حج و عبادات مسلمین بدهد؛ و برای خود قدرت خدائی قائل بود» این چنین رویکردی چگونه می‌تواند برای رأی مردم و دموکراسی ارزشی قائل بشود؛ و این حقیقتی است که نه تنها مهندس مهدی بازرگان در سال ۵۷ فهم نکرد حتی در سال ۸۸ میرحسین موسوی هم نتوانست به فهم آن دست پیدا کند.

یادمان باشد که در جریان جنبش سبز در سال ۸۸ که رهبری آن در دست میرحسین موسوی بود، آخرین وعده‌های طلایی میرحسین موسوی در اعلامیه‌های شماره شده و روتین خودش «بازگشت به دوران طلایی خمینی در دهه ۶۰ بود و یا بازگشت به عدالت اجتماعی طلایی دهه ۶۰ خمینی بود»، به عبارت دیگر مدینه فاضله میرحسین موسوی در سال ۸۸ به‌عنوان برنامه آینده جنبش سبز، بازگشت به دهه ۶۰ و دوران خمینی بود؛ و همین برنامه طلایی میرحسین موسوی عامل اصلی شکست جنبش سبز در سال ۸۸ شد، چراکه مردم ایران در دهه ۶۰ «هم دموکراسی و هم عدالت خمینی توسط دولت خود میرحسین موسوی تجربه کرده بودند» و دیگر آزموده را نیاز به آزمایش مجدد نبود. در نتیجه مردم ایران و زحمتکشان و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وقتی که دیدند که در برنامه طلایی میرحسین موسوی جز عدالت و دموکراسی مورد ادعای خمینی و ثبت شده در کتاب «ولایت فقیه» و او چیزی دیگر وجود ندارد، عطای جنبش سبز را به لقایش بخشیدند؛ و در همین رابطه است که داوری ما در باب دلیل شکست جنبش سبز و دلیل شکست میرحسین موسوی در سال ۸۸ فقدان تحلیل او از حاکمیت مطلقه فقهاتی و فقدان تحلیل او از خمینی و «ولایت فقیه» و فقدان تحلیل او از قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی (که هزار بار ارتجاعی‌تر از قانون اساسی مشروطیت است) می‌باشد.

اگر میرحسین موسوی واقعاً از سال ۵۸ و در مرحله پساانقلاب بهمن‌ماه ۵۷ از خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی یک تحلیل واقع‌گرایانه داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا سابقه همگامی گذشته خودش با معلم کبیرمان شریعتی در دوران جنبش ۵ ساله ارشاد در پای حزب جمهوری اسلامی دست‌ساز خمینی و اردبیلی و بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی ذبح نماید؛ و به‌عنوان قائم مقام بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی چماق سرکوب سیاسی و ابزار نهادینه کردن قدرت سیاسی خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی او درآید؟ اگر سیدمحمود طالقانی در سال ۵۷ و ۵۸ تحلیلی واقعی از خمینی و «ولایت فقیه» او و رژیم مطلقه فقهاتی می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد که در برابر شعار مجلس موسسان مهندس مهدی بازرگان جهت تدوین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی شعار «مجلس خبرگان قانون اساسی» بدهد که تحقق این شعار طالقانی عامل اصلی تمامی انحرافات رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه محرومیت



مردم ایران از انتخاب تعیین سرنوشتشان به دست خودشان شد؟

اگر حسینعلی منتظری یک تحلیل مشخص از خمینی و «ولایت فقیه» خمینی و جریان روحانیت حامی خمینی و رژیم مطلقه فقهی در حال تکوین می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا به‌عنوان تئورسین ولایت فقیه و به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و به‌عنوان اولین پیشنهاد دهنده اصل ولایت فقیه و به‌عنوان معمار اول نهادینه کننده حقوقی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهی درآید؟ اگر ابوالحسن بنی صدر در سال‌های ۵۷ و ۵۸ یک تحلیل مشخص از خمینی و کتاب «ولایت فقیه» او و جریان روحانی حامی خمینی و رژیم مطلقه فقهی در حال تکوین می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا در سالروز انقلاب بهمن‌ماه مردم ایران در میدان آزادی فریاد بزند تا زمانی که خلق کرد را سرکوب نکنم پوتین‌های خود را از پای در نمی‌آورم؟

اگر سید محمود طالقانی حداقل تحلیلی از خمینی و «ولایت فقیه» خمینی و هیولای رژیم در حال نهادینه شدن مطلقه فقهی می‌داشت، آیا هرگز حاضر می‌شد تا در نماز جمعه خطاب به خلق کرد بگوید «من و خمینی هم سوار تانک می‌شویم و به سراغ شما می‌آئیم؟» اگر مجاهدین خلق حداقل تحلیلی از خمینی و «ولایت فقیه» و رژیم مطلقه فقهی در حال تکوین در سال ۵۸ و ۵۹ می‌داشتند، آیا هرگز حاضر می‌شدند آنچنانکه مسعود رجوی در اعلامیه خود رسماً اعلام می‌کرد «خمینی را به‌عنوان رهبر مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران معرفی کنند؟» اگر مجاهدین خلق حداقل تحلیلی از رژیم مطلقه فقهی و توازن قوا در جامعه ایران در فرایند پساانقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران می‌داشتند، آیا هرگز حاضر می‌شدند تا از ۳۰ خرداد سال ۶۰ توسط اتخاذ استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و قیام مسلحانه برنامه سرنگونی کوتاهمدت رژیم مطلقه فقهی جهت کسب قدرت سیاسی در دستور کار خود قرار دهند و با تکیه بر استراتژی چریک‌گرایی و قیام مسلحانه و سرنگون کردن کوتاهمدت رژیم مطلقه فقهی و کسب قدرت سیاسی تمامی فضای سیاسی پساانقلاب ضد استبدادی مردم ایران که تا سال ۶۰ رژیم مطلقه فقهی توان سرکوب و نفی آن‌ها را نداشت، تحت تأثیر فضای ترور و اعدام و کشتار و شکنجه و زندان و اختناق و تیغ و داغ درفش رژیم مطلقه فقهی درآوردند که تا قبل از ۳۰ خرداد سال ۶۰ اگرچه پیوسته مترصد فرصتی جهت قلع قمع تمامی آزادی‌های دستاورد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بودند ولی شرایط برای انجام آن آماده نبود؟ البته مجاهدین خلق از بعد ۳۰ خرداد با تکیه بر استراتژی مسلحانه و ترور و چریک‌گرایی و ارتش خلقی این فرصت را برای رژیم مطلقه فقهی فراهم ساختند تا رژیم مطلقه فقهی حاکم با روشن کردن ماشین اعدام و کشتار و شکنجه رژیم از همان شب

۳۰ خرداد سال ۶۰ تمامی جریان‌های سیاسی را آچمز کنند و حاکمیت سرنیزه‌ای خود را بر جامعه ایران تثبیت نمایند.

بنابراین یکی از دلایل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در عرصه شرایط ذهنی و نظری فقدان تحلیل همه‌جانبه از خمینی و حرکت روحانیت وابسته به او و رژیم مطلقه فقهی مولود و سنن نظریه شخصی ولایت فقیه خمینی بوده است.

شاید ذکر این موضوع در اینجا خالی از عریضه نباشد که عامل اصلی عدم توانایی جریان‌های سیاسی جنبش‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام در تحلیل واقعی از خمینی و جریان روحانیت وابسته و رژیم مطلقه فقهی در ۳۹ سال گذشته در مقایسه کردن رژیم مطلقه فقهی به لحاظ ساختاری و ماهیتی و زمینه تاریخی با رژیم کودتایی و توتالی‌تر پهلوی باشد؛ که البته در همین جا باید با صراحت اعلام کنیم که این مقایسه، مقایسه‌ای مع الفارق می‌باشد، چراکه هر چند این دو رژیم تلاش کرده‌اند تا خود را به‌عنوان تنها نماینده سیاسی مناسبات سرمایه‌داری ایران مطرح کنند و هر دو رژیم کوشیده‌اند تا توسط اقتصاد نفتی و رانتی که در خدمت دولت و حاکمیت می‌باشد سیطره حاکمیت فرار طبقه بورژوازی ایران بر اقتصاد و جامعه ایران داشته باشند؛ و خود را هرگز ابزار دست طبقه بورژوازی ایران نکنند و هر دو رژیم در دوران حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا به نحوی سیاست هژمونی‌طلبانه خود را در سطح منطقه خاورمیانه پیش ببرند؛ و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا با «سرکوب آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی در جامعه ایران» تمامی نهادهای مدنی و اجتماعی و سیاسی که امکان آلترناتیوسازی برای حاکمیت آن‌ها دارد، از بین ببرند و هر گونه نیروی آلترناتیو و بدیل حکومت خود را در نطفه خفه کنند و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا با نابود کردن تمامی جریان‌های سیاسی آلترناتیوساز حاکمیت خود و سرکوب آزادی و دموکراسی در جامعه ایران و نابود کردن تمامی نهادهای بسترساز جامعه مدنی در ایران و قلع و قمع کردن تمامی جریان‌های سازمان‌گر جنبش‌های پیشرو و پیشاهنگ و پیشگام در جامعه ایران و سیطره و سلطه بر تمامی نهادهای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی و فرهنگی جامعه ایران، خود را به‌عنوان تنها نماینده سیاسی نظام سرمایه‌داری ایران در عرصه جهانی مطرح سازند و هر دو رژیم در طول حاکمیت خود تلاش کرده‌اند تا توسط سرنیزه و سرکوب و تیغ و داغ و درفش ماهیت آلترناتیوناپذیری سیاسی خود را بر جهان سرمایه‌داری به نمایش بگذارند؛ و در نهایت حمایت رژیم‌های مرتجع جهان سرمایه‌داری از حاکمیت خود به دست

آورند. ❏

ادامه دارد



# مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۹

## جایگاه «انقلاب اجتماعی»

### در استراتژی پیشگام

جامعه چگونه حاصل می‌شود؟

در پاسخ به این سؤال باید مطرح کنیم که قبل از هر چیز باید «رویکرد خودمان نسبت به انقلاب اجتماعی مشخص کنیم» چراکه اگر انقلاب سیاسی، فروپاشی ماشین قدرت حاکمیت تعریف کنیم و اگر انقلاب اقتصادی جایگزینی مناسبات نوین اقتصادی به جای مناسبات قبلی اقتصادی تعریف نماییم، تنها تعریفی که می‌توانیم برای انقلاب اجتماعی مطرح کنیم عبارت است از «بالندگی گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین جامعه می‌باشد». در این چارچوب است که می‌توانیم به طرح سؤال چهارم هم بپردازیم و آن اینکه چگونه انقلاب اجتماعی در یک جامعه و یا در اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه تکوین پیدا می‌کند؟

در پاسخ به سؤال چهارم باید نخست مطرح کنیم که برعکس انقلاب سیاسی که صورت دفعی دارد، انقلاب اجتماعی صورت درازمدت دارد و هرگز امکان تحقق انقلاب اجتماعی به صورت فوری و دفعی در هیچ جامعه‌ای وجود ندارد مضافاً اینکه برعکس انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی صورت دینامیک دارد و از پانین جامعه تکوین پیدا می‌کند. البته ذکر این موضوع در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد که عنایت داشته باشیم که در دیسکورس ما تکیه بر کاربرد انقلاب درترم انقلاب اجتماعی، به خاطر تکیه بر تحول دینامیک فراگیر و همه جاتبه جامعه در انقلاب اجتماعی

باری اگر تا اینجا به این حقیقت واقف شده باشیم که «بدون تحول و انقلاب اجتماعی هر گونه تحول و انقلاب سیاسی و اقتصادی و غیره محکوم به شکست می‌باشند و تا زمانیکه تحول و انقلاب اجتماعی در یک جامعه حاصل نشود، همبستگی و پیوستگی دیالکتیکی مبارزه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین یک جامعه حاصل نمی‌شود» و این موضوع را دریافته باشیم که «علت و دلیل شکست سه تحول بزرگ یک قرن گذشته جامعه ایران تقدم انقلاب سیاسی بر انقلاب اجتماعی بوده است» آنچنانکه علت و دلیل موفقیت انقلاب کبیر فرانسه «تقدم انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی بوده است»؛ و باز دریافته باشیم که «هیچ گروه اجتماعی و یا طبقه خاص اجتماعی جدای از دیگر گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین (هر قدر هم که گسترده و فراگیر باشند) نمی‌توانند انقلاب کنند و انقلاب در هر جامعه‌ای تنها کار مستضعفین آن جامعه می‌باشد نه کار طبقه خاص و گروه خاصی و تا زمانیکه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین یک جامعه بالنده نشوند، امکان تحقق انقلاب و حرکت عمیق اجتماعی - سیاسی در یک جامعه وجود ندارد» و بر این باور باشیم که «در یک جامعه انقلاب نمی‌کنند بلکه انقلاب می‌شود» و برای اینکه در یک جامعه انقلاب بشود باید تمامی گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه به حرکت درآیند و برای اینکه تمامی گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین در هر جامعه‌ای به حرکت درآیند، باید تنها و تنها توسط انقلاب اجتماعی آن گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه بالنده بشوند و بدون انقلاب اجتماعی که باعث می‌گردد تا به صورت دینامیک (نه مکانیکی) جامعه را بالنده کند، هر گونه تلاش مکانیکی جهت بالنده کردن جامعه، آب در هاون کوفتن می‌باشد و دریافته باشیم که «تنها توسط انقلاب اجتماعی است که امکان تحقق تحول دینامیک و درازمدت و سازمادهی و رهبری خودجوش ممکن می‌گردد و بدون انقلاب اجتماعی نه تنها امکان مشارکت همه گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین آن جامعه در مبارزه دینامیک رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود ندارد، بلکه مهمتر از آن اینکه امکان تکوین مبارزه درازمدت و جنبش و سازمادهی و رهبری درون‌جوش دینامیکی در آن جامعه وجود نخواهد داشت و هر گونه تحول توده‌ای صورت اتمی خواهد داشت که در کوتاه‌مدت سرکوب می‌گردد.»

حال سؤال سومی که در این رابطه در اینجا قابل طرح است اینکه انقلاب اجتماعی در یک





می‌باشد، نه شورش و کشت و کشتار و کسب قدرت سیاسی و غیره که اصلاً در چارچوب انقلاب اجتماعی قابل تعریف نمی‌باشد.

فراموش نکنیم که در خصوص «انقلاب سیاسی یا کسب قدرت سیاسی» در طول ۲۳۰ ساله که از انقلاب کبیر فرانسه می‌گذرد تئوری‌های مختلفی مطرح گردیده است از جمله کارل مارکس در کتاب «مانیفست کمونیست» خود بر انقلاب جهانی پرولتاریا تکیه دارد و در «نقد برنامه گوتا» بر دیکتاتوری پرولتاریا جهت کسب قدرت سیاسی تکیه می‌کند و لنین جهت کسب قدرت سیاسی بر حزب طراز نوین کمونیستی پیشاهنگ نه پرولتاریا تکیه دارد و مائو جهت کسب قدرت سیاسی از آنجائیکه معتقد است که قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید، بر ارتش خلقی و محاصره شهرها از طریق روستاها تکیه می‌نماید و رژی دبره و کاسترو و چه‌گوارا جهت کسب قدرت سیاسی بر حرکت چریکی پیشاهنگ تکیه می‌کند و در خصوص «انقلاب اقتصادی» هم استراتژی‌ها و مکانیزم‌های مختلفی مثل انقلاب اقتصادی توسط جایگزین کردن مناسبات سرمایه‌داری به جای مناسبات زمین‌داری و فنودالیت‌ه آنچنانکه در انقلاب اقتصادی فرانسه و انگلیس و آلمان و ژاپن از قرن هفدهم الی الان شاهد بوده‌ایم؛ و انقلاب اقتصادی توسط مناسبات سوسیالیستی در چارچوب انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی و روش تحول اقتصادی از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری توسط تکیه کردن بر اردوگاه شرق و اتحاد جماهیر شوروی سابق در قرن بیستم و قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و روش دولت رفاه برنشتاینی از طریق حفظ سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی توسط رشد پروژه‌های تأمین اجتماعی توسط بورژوازی می‌باشند.

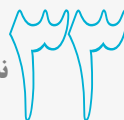
البته در خصوص انقلاب اجتماعی هم موضوع به همین ترتیب می‌باشد. برای تبیین این موضوع نخست باید عنایت داشته باشیم که از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ بود که مفهوم مدرن انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی وارد دیسکورس بشر گردید، چرا که تا پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه انقلاب در دیسکورس بشر به معنای «بازگشت به اوضاع پیشین و ماقبل بود»؛ اما از انقلاب فرانسه «انقلاب عبارت شد از فرایند تغییر چشمگیر و پر دامنه توسط انهدام نظام قدیم و جایگزینی نظام جدید» و در چارچوب این تعریف از انقلاب است که انقلاب به چهار مؤلفه انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی، انقلاب فرهنگی تقسیم می‌شوند.

البته در تئوری‌های کارل مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم دو «انقلاب اجتماعی و انقلاب اقتصادی» در پیوند با یکدیگر قرار گرفتند، چرا که کارل مارکس برای اولین بار «انقلاب اجتماعی را توسط تغییراتی

در سیستم مالکیت یا سیستم اقتصادی یا تغییر در شیوه تولید توضیح داد». برای کارل مارکس تنها چنین انقلاب اجتماعی است که زیربنای انقلاب سیاسی می‌باشد. البته کارل مارکس خود انقلاب سیاسی را تجلی مبارزه طبقاتی تعریف می‌کرد و انقلاب فرهنگی در رویکرد او عبارت بودند از ریشه‌کنی ارزش‌ها، آموزه‌ها و عقاید حامی نظام قدیم و جایگزین کردن مجموعه جدیدی از ارزش‌ها. البته بدون تردید از آنجائیکه موضوع مشترک تمامی انقلاب‌های چهارگانه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود «جامعه» می‌باشد، همین امر باعث گردیده تا چهار مؤلفه انقلاب فوق در تحلیل نهائی دارای «پیوند دیالکتیکی در عرصه تکوین» بشوند.

البته این امر به معنای آن نیست که مثلاً با وقوع انقلاب سیاسی در یک جامعه قطعاً انقلاب اجتماعی یا انقلاب فرهنگی یا انقلاب اقتصادی هم به صورت خود به خودی صورت می‌گیرد، بلکه پیوند دیالکتیکی چهار مؤلفه فوق تنها در راستای موضوع مشترک آنها قابل تعریف می‌باشد؛ وگرنه در واقعیت امر بسیار اتفاق افتاده است که در یک جامعه انقلاب اقتصادی بدون تغییر در بالائی‌های قدرت یا بدون انقلاب سیاسی صورت گرفته است (مثل انقلاب اقتصادی در انگلستان که گرامشی در وصف آن می‌گوید: «تمامی آنچه که فرانسه توسط انقلاب‌های مختلف به انجام رسانید، انگلستان توسط تحول اقتصادی به آن دست پیدا کرد») و یا انقلاب سیاسی بدون انجام انقلاب اقتصادی صورت گرفته است (مثل انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) البته داوری ما در این جا بر این امر قرار دارد که «اگر انقلاب اقتصادی و انقلاب سیاسی در فرایند انقلاب اجتماعی صورت بگیرد، دیگر امکان وقوع مکانیکی این انقلاب‌ها و شکست این انقلاب‌ها و بازگشت به گذشته - آنچنانکه در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ ایران شاهد بودیم - وجود ندارد». به طوری که در این رابطه می‌توانیم این شاخص را ارائه دهیم که «انقلاب سیاسی در یک جامعه در صورتی انقلاب سیاسی می‌باشد که علاوه بر اینکه محصول و سنن انقلاب اجتماعی می‌باشد، خود باعث اعتلای جنبش اجتماعی نیز بشود.»

فراموش نکنیم که انقلاب اجتماعی برعکس انقلاب سیاسی یک رویداد نیست، بلکه یک فرایند می‌باشد که به صورت متداوم و مستمر تکامل پیدا می‌کند و هر گز متوقف نمی‌شود، بطوریکه هرگز نمی‌توانیم بگوئیم که انقلاب اجتماعی در یک جامعه به پایان رسیده است؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که انقلاب‌های سیاسی و انقلاب اقتصادی، مولودهایی هستند که در گهواره انقلاب مداوم اجتماعی تکوین پیدا می‌کنند و البته این مولودها در عرصه رابطه دیالکتیکی



خود تأثیر تکاملی بر مادر خود یعنی انقلاب اجتماعی می‌گذارند.

بنابراین، بدین ترتیب است که انقلاب اجتماعی اگر به صورت دیالکتیکی نه دستوری و مکانیکی در یک جامعه تکوین و اعتلا پیدا کند، نه تنها خود تضمین کننده انقلاب و تحولات دینامیک سیاسی و اقتصادی می‌باشد، تضمین کننده اعتلای همین انقلاب‌ها در پروسس درازمدت تکوینی خود نیز می‌باشند. آنچنانکه حتی در این رابطه می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که انقلاب اقتصادی یا انقلاب در شیوه تولید، زمانی به انقلاب اقتصادی در یک جامعه می‌انجامد که علاوه بر اینکه آن انقلاب اقتصادی باید مولود انقلاب اجتماعی در آن جامعه باشد. خود آن انقلاب اقتصادی بتواند در مرتبه دیگر بستر ساز اعتلای انقلاب اجتماعی در آن جامعه بشود. معنای «انقلاب مداوم» در رویکرد ما تنها در فرایند انقلاب اجتماعی در همان جامعه معنا پیدا می‌کند، نه آنچنانکه نظریه‌پردازان انقلاب اکتبر بر صدور انقلاب به کشورهای دیگر تعریف می‌کردند.

باری، در ادامه همین «نظریه ضرورت تداوم انقلاب اجتماعی» در رویکرد ما است که «ضرورت انقلاب فرهنگی» در عرصه پروسس تکوین و اعتلای انقلاب اجتماعی مطرح می‌گردد، چراکه هرگز و هرگز چه با رویکردی ماکس وبری به انقلاب اجتماعی در یک جامعه بنگریم و چه با رویکرد کارل مارکسی و چه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت با رویکرد مارکس وبری خواهیم انقلاب اجتماعی در یک جامعه، به خصوص در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری تعریف کنیم، «انقلاب فرهنگی» می‌تواند به عنوان بستر ساز انقلاب اجتماعی در تکوین و اعتلا مطرح گردد.

حال در چارچوب این رویکرد ما به انقلاب اجتماعی و انقلاب فرهنگی و انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی و طرح جایگاه انقلاب اجتماعی به عنوان عمود خیمه دینامیک انقلاب‌های دیگر، سؤال دیگری که در اینجا قابل طرح است اینکه، چه تعریفی ما از انقلاب اجتماعی داریم که توسط آن تعریف می‌توانیم انقلاب اجتماعی را در عرصه کالبد شکافی نظری از دیگر انقلاب‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جدا نماییم؟

پاسخ کپسولی و اجمالی که در اینجا و در این رابطه می‌توانیم به سؤال فوق بدهیم اینکه، «انقلاب اجتماعی در رویکرد ما، فرایند تغییر بنیادی در عرصه سه مؤلفه قدرت معرفتی و قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی در هر جامعه می‌باشد». در چارچوب این تعریف از انقلاب اجتماعی در رویکرد ما:

اولاً انقلاب اجتماعی باید به صورت دینامیک و از پائین به بالا در

جامعه تکوین و اعتلا پیدا کند، نه به صورت مکانیکی و تزریقی و دستوری از بالا به پائین.

ثانیاً در انقلاب اجتماعی، به عنوان یک فرایند دینامیک نه رویداد اجتماعی - تاریخی، باید تمامی گروه‌های اجتماعی پائینی‌های جامعه که تحت تأثیر سه مؤلفه قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی حاکم، به استضعاف کشیده شده‌اند، بالنده شوند و به حرکت درآیند.

ثالثاً در انقلاب اجتماعی، باید حتماً سه مؤلفه قدرت حاکم یعنی قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی و قدرت سیاسی، به صورت آرایش یافته در عرصه استراتژی درازمدت به چالش کشیده شوند.

رابعاً در انقلاب اجتماعی مداوم و دینامیک و تکوین یافته از پائین، پیشگامان و نظریه‌پردازان نباید نقش پیشاهنگی یا نقش پیشروئی داشته باشند، بلکه فقط و فقط باید نقش پیشگامی داشته باشند. در این رابطه نقش پیشاهنگی چه به صورت حزب طراز نوین لنینیستی باشد و چه به صورت چریک حزب شده چریک‌گرانی مدرن باشد و چه به صورت ارتش خلقی موتور کوچکی باشد (که بخواهد موتور بزرگ جامعه را از طریق لوله تفنگ به حرکت در آورد)، محکوم به شکست استراتژیک خواهند بود.

خامساً در انقلاب اجتماعی حرکت و اعتلا باید به صورت دینامیک و درون‌جوش به صورت سنتز دیالکتیکی «عین و ذهن» تکوین و اعتلا پیدا کند.

سادساً در انقلاب اجتماعی سازماندهی و رهبری انقلاب باید به صورت درون‌جوش و دینامیک توسط خود جامعه صورت بگیرد، نه به صورت از پیش تعیین شده و تزریقی و تحمیلی و دستوری توسط جریان‌های سیاسی خارج‌نشین بیگانه از جامعه.

سابعاً انقلاب اجتماعی باید فرایندی و درازمدت و دینامیک و آگاهانه و سازمان‌یافته باشد، نه رویدادی و کوتاه‌مدت و دفعی و مکانیکی و موقت و موضعی.

ثامناً انقلاب اجتماعی جدای از اینکه در پیوند دیالکتیکی با انقلاب فرهنگی به عنوان یک سنتز دینامیک تکوین و اعتلا پیدا می‌کند، خود باید بستر ساز انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی در جامعه بشود. □

ادامه دارد



# علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

## در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

چراکه محدودیت منطقه‌ای دایره قیام آنها باعث گردید تا علاوه بر محرومیت از حمایت دیگر شاخه‌های قیام سه گانه فوق، فراگیر شدن این جنبش‌ها به صورت ملی و فرمانطقه‌ای در جامعه ایران غیر ممکن گردد؛ و بدین ترتیب بود که رضاخان که توسط ارتش کلاسیک تحت الامر از طرف امپریالیسم انگلیس حمایت می‌شد، با تکیه بر استراتژی دولت - ملت توانست به راحتی تمامی این قیام‌ها را سرکوب نماید و شرایط برای استبداد و دولت متمرکز توتالیتر خود بر جامعه ایران فراهم نماید.

ثانیاً هر سه این قیام‌های منطقه‌ای و مرکزگریز و غیر ملی، تحت تأثیر یکطرفه نظری و عملی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بودند؛ و همین امر باعث شده بود تا این سه جریان نتوانند در عرصه دینامیزم درونی جامعه خود رشد نمایند. تکیه و اعتماد آنها بر دینامیزم برونی و در رأس آنها رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه باعث شده بود تا هژمونی و رهبری این سه جریان نتوانند «به جوهر اصلی دینامیزم درونی جامعه ایران و حتی منطقه خود پی ببرند» در نتیجه بیگانگی آنها از دینامیزم درونی جامعه ایران و اتصال آنها با دینامیزم انقلاب اکتبر روسیه باعث گردید که سه جریان فرایند اول استراتژی پیشاهنگی در جامعه ایران نسبت به جوهر همگانی و فرمانطقه‌ای جامعه ایران ناآشنا بشوند.

ثالثاً از آنجائیکه قیام‌های منطقه‌ای فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» در جامعه ایران (در نماد سه قیام منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و کلنل پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در

قابل ذکر که هر چند در مرحله «پسانقلاب اول مشروطیت» جریان‌های مسلحانه تحت رهبری ستارخان و باقرخان در جامعه ایران وجود داشته است و به موفقیت‌هایی هم دست پیدا کرده‌اند، با همه این احوال در چارچوب تعریفی که از استراتژی پیشاهنگی کرده‌ایم، آن جریان‌های مسلحانه مشروطیت دوم «جزء جریان‌های پیشرو به حساب می‌آیند نه جریان‌های پیشاهنگ» و دلیل این امر همان است که جریان مسلحانه ستارخان و باقرخان از «خواستگاه قاعده هرم جامعه ایران سر برآورده است نه از بدنه و رأس هرم جامعه ایران».

به همین دلیل این جریان توانست مانند نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران - دکتر محمد مصدق - توده‌های جامعه ایران را بسیج کند و به صورت ملی (نه منطقه‌ای) فراگیر گردد؛ و عامل پیروزی و سرنگونی استبداد محمدعلی شاه بشود و تهران را فتح نماید و دوران استبداد صغیر را به پایان برساند. هر چند که حرکت آنها فاقد تئوری همه جانبه و برنامه آلترناتیوی بود، چراکه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره در مقاله «الفبای پیشگامی در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» مطرح کرده‌ایم، مشخصه اصلی پیشگامی و وجه تمایز آن با پیشاهنگی در عرصه استراتژی، در این است که «پیشگامی تنها در چارچوب مدل و تئوری و برنامه و استراتژی آلترناتیوی قابل تعریف است، در صورتی که پیشرویی به علت خواستگاه توده‌ای آنها، تنها پژواک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قاعده جامعه می‌باشند؛ و به همین دلیل هرگز نباید از جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران انتظار تولید تئوری و مدل و استراتژی و گفتمان آلترناتیو داشت.» در نتیجه برعکس مبارزه پیشگامی که از «چه باید کرد و چه باید باشد؟» شروع می‌شود، در مبارزه پیشرویی از «چه نباید کرد و چه نمی‌خواهیم؟» آغاز می‌گردد.

به همین دلیل جریان قیام مسلحانه ستارخان و باقرخان در مشروطیت دوم، جزء جریان‌های پیشرو می‌باشد نه جریان‌های پیشاهنگ. بر این مطلب بیافزاییم که نخستین جریان پیشاهنگ عملی یا مسلحانه در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جریان سه شاخه‌ای قیام‌های دهه آخر قرن سیزدهم هجری می‌باشد که از فتح تهران تا کودتای انگلیسی رضاخان ادامه داشتند و البته درست در سال ۱۳۰۰ این جریان‌ها توسط رضاخان سرکوب شدند، مشخصه این فرایند از استراتژی پیشاهنگی، حرکت ۱۵۰ ساله تحول‌خواهانه مردم ایران در این بود که:

اولاً هر سه شاخه این فرایند پیشاهنگی، یعنی هم قیام کوچک‌خان در گیلان و هم قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و هم قیام کلنل پسیان در خراسان، «مرکزیت‌گریز و منطقه‌ای بودند» و همین آفت عامل شکست این سه شاخه فرایند اول پیشاهنگی گردید،

آذربایجان) معلول سه فاکتور شکست انقلاب مشروطیت و فونکسیون جنگ بین‌الملل اول و فونکسیون انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بودند، همین امر باعث گردید تا هر سه قیام فوق به صورت یکطرفه متأثر از جوهر دموکراتیک و جوهر سوسیالیستی و استراتژی حزب - دولت لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بشوند بطوریکه در مقایسه با شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق در فرایند بعد از جنگ بین‌الملل دوم، از آنجائیکه شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق قدرت بسیج توده‌ای داشت، همین توان بسیج توده‌ای شعار ملی کردن صنعت نفت ایران عامل اصلی پیروزی مصدق بر امپریالیسم انگلیس شد، آنچنانکه طوفان بسیج‌گری این شعار به حدی قدرتمند بود که حتی دربار رژیم توتالیتر پهلوی را هم با خود برد؛ و دربار پهلوی هم مجبور شد تا در نهایت به حمایت از این شعار مصدق، در راستای ملی کردن صنعت نفت ایران پردازد؛ و در عرصه بین‌المللی آنچنان شعار ملی کردن صنعت نفت ایران مصدق پتانسیل بسیج‌کننده توده‌ای داشت که به عنوان شعار جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی درآمد. بطوریکه با تاسی از شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دکتر محمد مصدق بود که در مصر شعار «ملی کردن کانال سوئز» توسط جمال عبدالناصر مطرح شد و در شیلی شعار «ملی کردن صنعت مس شیلی» توسط آلنده مطرح گردید؛ و بالاخره در ادامه این حرکت توفنده و رهائی‌بخش و ضد امپریالیستی دکتر محمد مصدق بود که جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی یکی پس از دیگری در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی» قیام مسلحانه و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزب - دولت طراز نوین لنینیستی به پیروزی رسیدند.

البته از آنجائیکه جوهر تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در فرایند پس از جنگ بین‌الملل دوم «صورت پیشاهنگی و افقی» داشت، این انقلاب‌ها و جنبش‌ها نتوانستند آنچنانکه در جریان حرکت مصدق در جامعه خودمان دیدیم از فرایند افقی بسیج توده‌ها وارد فرایند عمودی در چارچوب مدل دموکراسی- سوسیالیستی توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بشوند و بدین ترتیب بود که تمامی این «جنبش‌ها و انقلاب‌های افقی پیشاهنگی» در فرایند پس از جنگ دوم بین‌الملل گرفتار «حصار استراتژی حزب - دولت لنینیستی» شدند و همین آفت و حصار باعث گردید تا به موازات قربانی شدن دموکراسی در پای سوسیالیسم دولتی در این کشورها، حرکت افقی در پای حرکت عمودی ذبح گردد و سوسیالیسم حزب - دولت لنین سر از سرمایه‌داری تهاجمی امروز چین و روسیه درآورد. آنچنانکه دیدیم که با فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن

بیستم، تمامی این انقلاب‌ها و جنبش‌ها مانند بازی دومینو فرو ریختند و جای خود را به نظام سرمایه‌داری دادند.

پر واضح است که علت شکست تمامی جنبش‌ها و انقلاب‌های فرایند دوم پیشاهنگی در جهان و در کشور ما «عدم پیوند دیالکتیکی بین دو جنبش دموکراتیک و سوسیالیستی، یا دو جنبش افقی و عمودی در چارچوب مدل حزب - دولت لنینیستی بوده است» که البته آفت اصلی مدل حزب - دولت لنینیستی که باعث شکست انقلاب اکتبر روسیه و فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و شکست تمامی جنبش‌ها و انقلاب‌های رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در قرن بیستم گردید، «همان رویکرد پیشاهنگی به جوهر انقلاب بود که بسترساز قربانی کردن دموکراسی در پای هیولای سوسیالیست حزب - دولت لنینی شد»؛ و یا به عبارت دیگر «معلول نادیده گرفتن تئوری دموکراسی- سوسیالیستی بود» که مطابق آن تنها مکانیزم تحقق و دستیابی به سوسیالیسم، دموکراسی می‌باشد و هر مسیر دیگری غیر دموکراسی جهت دستیابی به سوسیالیسم سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد؛ و البته اگرچه لنین در مبارزه تئوریک خود با روزا لوگزامبورگ بر دموکراسی به عنوان تنها مسیر و مکانیزم دستیابی به سوسیالیسم تکیه داشت اما در عمل به علت آلوده شدن او به «استراتژی پیشاهنگی حزب طراز نوین» و «جانشین کردن حزب پیشاهنگ به جای طبقه کارگر» دیدیم که او از بدو نهادینه کردن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با انحلال مجلس موسسان و محدود کردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به طبقه کارگر روسیه، دموکراسی را در پای هیولای حزب - دولت به قدرت رسیده، رسماً و علناً قربانی کرد و شرایط برای ذبح «حرکت افقی یا دموکراتیک» در جامعه اتحاد جماهیر شوروی فراهم کرد.

لذا همین امر عامل اصلی شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه توسط خود لنین شد که البته سننر شکست انقلاب اکتبر روسیه توسط خود لنین، ظهور هیولای توتالیتر استالینی و سیطره بین‌الملل سوم و چهارم بر جنبش کارگری جهانی شد که در نهایت علاوه بر شکست تمامی انقلاب‌ها و جنبش‌های رهائی‌بخش پیشاهنگ خلق‌های کشورهای پیرامونی که همگی آنها برای آزادی و برابری مبارزه می‌کردند، باعث فروپاشی هیولای توتالیتر حزب - دولت‌های قرن بیستم در دهه آخر قرن بیستم گردید.

باری به همین دلیل جریان اول پیشاهنگی تاریخ ایران که در نماد سه قیام کوچک‌خان در گیلان و کلنل پسیان در خراسان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان نمود پیدا کردند، گرفتار آفت: بحران تئوریک و

ذبح و قربانی کنند. فراموش نکنیم که در چارچوب ساختاری و تاریخی دانستن ستم در جامعه ایران مجبور می‌شویم تا به آرایش ستم‌های مختلف ساختاری و تاریخی جامعه ایران اعم از: ستم طبقاتی و ستم سیاسی و ستم فرهنگی و مذهبی و ستم ملی و قومیتی و غیره بپردازیم، طبیعی است.

د - عدم توجه به این اصل که «رادیکالیزم» باید در عرصه تئوری و برنامه حتماً «آلترناتیو داشته باشد» و «پیشاهنگ باید رادیکالیزم باشد، نه انقلابی»، انقلابی بودن مال توده‌ها است نه پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام و این «توده‌های آگاه شده» هستند که انقلابی می‌شوند و با انقلابی شدن توده‌های است که جامعه انقلاب می‌کنند، نه اینکه انقلاب باعث انقلابی شدن جامعه می‌گردد. در نتیجه مطابق این رویکرد برای انقلاب کردن اول باید جامعه انقلابی توسط پروسس و مبارزه آگاهی‌بخش ایجاد کنیم و بعداً در این جامعه انقلابی توسط توده‌های انقلابی، انقلاب از پائین جامعه تکوین پیدا می‌کند؛ و بدین ترتیب است که برای اینکه پیشاهنگ رادیکالیزم باشد نه انقلابی، باید آنچنانکه شهید محمد حنیف‌نژاد می‌گفت: «قبل از اینکه پیشاهنگ دست‌های خود را مسلح به اسلحه بکند. باید تئوری و اندیشه خود را مسلح نماید و اگر قبل از مسلح کردن اندیشه‌های خود. پیشاهنگ دست‌های خود را مسلح سازد. ای بسا آن اسلحه‌ها را به طرف خود نشانه‌گیری نماید.»

ادامه دارد

بحران استراتژی و بحران ایدئولوژی در عرصه «جداسازی بین دو مؤلفه افقی و عمودی» یا دو «وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی» و در نهایت ورطه استراتژی حزب - دولت لنینستی شد؛ و همین آفت‌ها باعث گردید تا این جریان‌های سه گانه فرایند اول «استراتژی پیشاهنگی» جامعه ایران در چارچوب توافق بین‌المللی و حمایت امپریالیسم انگلیس از رضاخان، توسط رضاخان سرکوب و نابود بشوند.

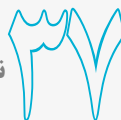
۱۴ - عامل اصلی شکست استراتژی پیشاهنگی در طول بیش از یک قرن گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در فرایندهای مختلف آن، از فتح تهران دهه پیشاکودتای رضاخان- سیدضیاء تا امروز عبارتند از:

الف - عدم توجه به اینکه فدراتیو، دموکراسی نیست و ایران فدراتیو به دموکراسی نمی‌انجامد و فدراتیو با دموکراسی متفاوت می‌باشد.

ب - عدم توجه به اینکه پروسس افقی یا تحقق دموکراسی در یک جامعه باید از پائین شروع بشود. آنهم در شکل «دموکراسی مشارکتی» و یا «دموکراسی شورانی» و یا «دموکراسی مستقیم» نه دموکراسی غیر مستقیم یا دموکراسی لیبرالیستی و یا دموکراسی پارلمانتاریستی. طبیعی است که مکانیزم دستیابی به چنین دموکراسی در جامعه، تزریق دموکراسی از بالا نمی‌باشد. فراموش نکنیم که بحران دموکراسی، چه در دایره حزب - دولت‌های سوسیالیستی باشد و چه در دایره دموکراسی - لیبرالیستی کشور‌های متروپل مولود همین صورت «دموکراسی غیر مستقیم و تزریق از بالا می‌باشد.»

بی‌شک برای دستیابی به «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی از پائین» یا «دموکراسی مشارکتی»، جامعه «نیازمند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد»؛ و تا زمانیکه در یک جامعه، جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین شکل نگیرد، امکان «دموکراسی از پائین» یا «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی مشارکتی» وجود ندارد؛ که صد البته جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی نه اعتقاد به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دارند و نه توان ایجاد و دستیابی به آن، چراکه در چارچوب استراتژی و تئوری پیشاهنگی، آن‌ها مطابق تئوری حزب طراز نوین لنینی معتقد به جایگزینی پیشاهنگ به جای طبقه و توده‌ها هستند.

ج - عدم توجه جریان‌های تابع استراتژی پیشاهنگی به ساختاری و تاریخی بودن ستم در جامعه ایران، زیرا اینها با عمده کردن یک ستم مجبور می‌شوند تا ستم‌های دیگر ساختاری و تاریخی را در پایان ستم



# «توحید» با دو رویکرد

## «اقبال» و «شریعتی»

۱۴ - هم اقبال و هم شریعتی و هم اقبال معتقدند که «توحید برای آشتی دادن بین انسان با ابدیت، یا بی‌نهایت است». چرا که اقبال و شریعتی معتقدند که در تحلیل نهائی «انسان بانهایتی است که دائماً در حال شدن می‌باشد و همین خودویژگی دائماً در حال شدن او، باعث می‌شود که:

اولاً امکان «تعریف از انسان» برای ما نباشد؛ زیرا به تعداد انسان‌ها باید تعریف مختلف از انسان بکنیم؛ و هرگز برعکس دیگر حیوان‌ها، دو انسان مساوی تکامل یافته، در عرصه شدن مستمر وجود ندارد.

ثانیاً همین «خود شدن مستمر» اختیاری و انتخابی و با اراده انسان، باعث می‌گردد تا شدن او در گرو دستیابی و فهم او از بی‌نهایت باشد. صد البته «دستیابی انسان به بی‌نهایت به دو صورت ممکن شدنی است، صورت اول بی‌نهایت ریاضی است که امری ذهنی می‌باشد و تأثیری در شدن انسان ندارد، صورت دوم بی‌نهایت وجودی است که تنها با تجربه خداوند، به صورت بی‌نهایت برای انسان حاصل می‌شود». لذا تا زمانیکه ما نتوانیم «خداوند» یا «الله» را به عنوان یک بی‌نهایت وجودی تجربه بکنیم امکان شدن وجودی به صورت تکاملی برای انسان ممکن شدنی نیست.

در مجموع در این رابطه است که از آنجائیکه هم شریعتی و هم اقبال «هدف توحید، آشتی دادن بین انسان با بی‌نهایت به صورت وجودی می‌دانند».

۱۲ - هم اقبال و هم شریعتی در عرصه بازسازی کلامی اسلام تطبیقی مسلمانان معتقدند بودند که برای بازتعریف و بازتبیین توحید، «مقدم بر هر امری، خداشناسی مسلمانان باید مورد بازسازی مجدد قرار گیرد». چراکه با «خدای سلطانی و خدای اربابی» نمی‌توان به تبیین «اراده و اختیار مسلمانان پرداخت»؛ به عبارت دیگر از نظر اقبال و شریعتی بازسازی اختیار و اراده مسلمانان در قرن بیستم «در گرو بازتبیین خداشناسی مسلمانان می‌باشد»؛ به عبارت دیگر هم اقبال و هم شریعتی معتقدند که قبل از هر امری، از قرن دوم خداشناسی مسلمانان دچار انحطاط شده است. لذا تا زمانیکه، نتوانیم به بازسازی تطبیقی خداشناسی مسلمانان دست پیدا کنیم، بازسازی اسلام تطبیقی امکان‌پذیر نیست؛ و در چارچوب همین بازسازی خداشناسی مسلمانان است که هم اقبال و هم شریعتی معتقدند که «باید رابطه خداوند با طبیعت و انسان مورد بازتعریف مجدد قرار گیرد»، چراکه خدای بیگانه با طبیعت و بیگانه با انسان و نشسته در برج عاج ماوراءالطبیعه نمی‌تواند بستر ساز حرکت تحول‌خواهانه و ضد انحطاطی مسلمانان در قرن بیستم بشود و البته اینهمه معلول آن است که هم اقبال و هم شریعتی معتقدند «بازتولید مسلمان مختار و با اراده، در گرو بازسازی خداشناسی آزاد و با اراده و خلاق می‌باشد».

۱۳ - وجه مشترک اقبال و شریعتی با سیدجمال در چارچوب مبارزه هر سه آنها با انحطاط‌زدگی مسلمانان که از قرن پنجم شروع شد - و تا به امروز ادامه دارد - می‌باشد با این تفاوت که اقبال و شریعتی پروژه انحطاط‌زدائی خود را از انحطاط‌زدائی نظری و اسلامی شروع کردند، اما سیدجمال پروژه انحطاط‌زدائی خود را از فرایند عملی و سیاسی، توسط تکیه بر اتوریته‌های مذهبی و سیاسی شروع کرد؛ و همین امر عامل شکست پروژه انحطاط‌زدائی سیدجمال گردید. لذا از آنجائیکه هم اقبال و هم شریعتی معتقدند که عامل انحطاط اسلام قرآنی، «فلسفه یونانی‌زده و تصوف هندشرقی و فقه دگماتیسم حوزه‌های فقه‌ای بوده است» در نوک پیکان مبارزه نظری خود برای انجام پروژه بازسازی اسلام تطبیقی، «سه مؤلفه فلسفه یونان و عرفان صوفیانه و فقه دگماتیسم حوزه‌های فقه‌ای به چالش گرفتند»؛ و اینهمه مولود این تحلیل اقبال و شریعتی از انحطاط‌زدگی مسلمانان می‌باشد که برعکس ابن خلدون و سیدجمال که معتقد بودند که «انحطاط مسلمانان عامل انحطاط اسلام در مؤلفه‌های مختلف آن بوده است» و برای «نجات اسلام از انحطاط‌زدگی باید قبل از آن مسلمانان را از انحطاط نجات دهیم» این‌ها معتقد بودند که انحطاط فقه‌ای و فلسفی و کلامی و عارفانه اسلام بستر ساز انحطاط مسلمین شده است.

اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی تجربه وجودی بی‌نهایت را تنها در گرو تجربه دینی و تجربه نبوی می‌داند و معتقد است که تنها توسط تجربه دینی یا تجربه نبوی است که امکان «تجربه وجودی بی‌نهایت برای ما حاصل می‌شود»؛ و خارج از تجربه دینی و تجربه نبوی برای بشر امکان تجربه وجودی بی‌نهایت نیست؛ اما شریعتی در رابطه با این تجربه وجودی از بی‌نهایت علاوه بر اینکه «در عرصه تفسیر و تبیین، این شدن انسان را، دیالکتیکی تفسیر می‌کند»، بن مایه وجودی انسان را هم به صورت دیالکتیکی بین لجن و روح خدا تبیین می‌نماید. در نتیجه اینهمه باعث می‌گردد تا شریعتی در تبیین معراج و اسرای خود، معراج و اسرار را تلاش انسان و جامعه برای تجربه این بی‌نهایت تفسیر نماید.

اقبال در فصل سوم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام تنها توسط نیایش امکان تجربه وجود بی‌نهایت برای انسان ممکن می‌داند؛ و باز در همین رابطه است که اقبال در فصل سوم کتاب بازسازی فکر دینی در مقایسه بین شدن و تکامل از نظر قرآن با تکامل فیزیولوژی داروینی معتقد است که به علت اینکه تکامل در قرآن تنها در چارچوب آشتی دادن بین انسان و ابدیت یا بی‌نهایت ممکن شدنی می‌باشد، این تکامل با تکامل داروینیسم متفاوت می‌باشد، چراکه تکامل داروینی امروز برای بشر امری تمام شده می‌باشد، در صورتی که تکامل قرآن در چارچوب آشتی بین انسان و ابدیت امری جاری و ساری و تمام نشده می‌باشد.

علامه محمد اقبال لاهوری در انتهای فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام موضوعی مطرح می‌کند که طرح آن در اینجا برای فهم جوهر توحید در رویکرد شریعتی و اقبال ضرورت پیدا می‌کند. او می‌گوید:

«چون به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این دیگر وحی‌ای نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی شود. بایستی که ما از لحاظ روحی «آزادترین مردمان روی زمین باشیم». مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند. در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند. بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند و از هدف اسلام که تاکنون به صورتی جزئی آشکار شده. آن «دموکراسی معنوی» را که غرض نهائی اسلام است بیرون بیاورند و به کامل کردن و گسترش آن بپردازند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۸۶ - س ۱).

در این عبارت کوتاه، علامه محمد اقبال لاهوری به طرح چند موضوع محوری در باب «آزادی و دموکراسی» می‌پردازد؛ که این موضوع‌های محوری عبارتند از:

۱ - ما مسلمانان به علت «ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام» باید «آزادترین مردمان روی زمین بشویم.»

۲ - مسلمانان نخستین در شرایط مناسب تاریخی نبودند تا به اهمیت دو پروژه «ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام» واقف شوند، اما امروز «وظیفه اول سیاسی همه مسلمانان است که با فهم جوهر دو پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام، حیات سیاسی و اجتماعی خود را در روشنی دو اصل اساسی فوق، مورد بازسازی مجدد قرار دهند.»

۳ - هدف اساسی اسلام و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام از دو پروژه ختم نبوت و ختم ولایت، «دستیابی بشر و مسلمانان به دموکراسی معنوی بوده است.»

۴ - وظیفه سیاسی امروز همه مسلمانان این است که در چارچوب دو پروژه ختم نبوت و ختم ولایت، ابتدا به «تبیین نظری مبانی دموکراسی معنوی در چارچوب اجتهاد در اصول اساسی اسلام و آشتی دادن بین ابدیت و تغییر بپردازند» و در مرتبه بعد از آن، پس از کامل کردن مبانی نظری و کلامی و فلسفی دموکراسی معنوی، به «گسترش عملی دموکراسی معنوی» بپردازند.

نگاهی هر چند اجمالی به این ادعاهای علامه محمد اقبال لاهوری، یک سوال کلیدی در این رابطه مطرح می‌شود و آن اینکه، اقبال با چه نگاه و رویکردی به پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام، اینچنین دعوی فریبه می‌کند که ما مسلمانان می‌توانیم در چارچوب دو پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام آزادترین مردمان روی زمین بشویم؟

برای پاسخ به این سوال کلیدی تنها کافی است که به کالبد شکافی نظری و تئوریک استبداد مطلق ۳۸ سال گذشته حاکم بر جامعه ایران بپردازیم. چراکه با کالبد شکافی نظری مبانی فقهی و کلامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران که ۳۸ سال است که در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

**صحبت از پُرمردن یک برگ نیست**

**آه، جنگل را بیابان کرده‌اند**

می‌توانیم با عنایت به اصل‌های پنجم، پنجاه و هفتم، شصتم، نود و یکم، یکصد و هفتم، یکصد و هشتم، یکصد و نهم، یکصد و دهم، یکصد و

یازدهم، یکصد و سیام، یکصد و پنجاه و هفتم، یکصد و هفتاد و پنجم، یکصد و شصت و دوم، یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی به روشنی درمی‌یابیم که «آبشخور تمامی مبانی فقهی و کلامی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اصل ولایت فقیه می‌باشد» که از سال ۵۸ الی یومنا هذا، به عنوان زیرساخت حقوقی قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی درآمده است. علیهذا اگر مبانی کلامی و فقهی اصل ولایت فقیه (که برای اولین بار توسط خمینی در سال ۴۶ در نجف به صورت مبنای فقه حکومتی مطرح گردید) از کتاب «ولایت فقیه» خمینی مورد واکاوی کلامی - فقهی قراردهیم به روشنی مشخص می‌شود که تمامی حرف خمینی در کتاب ولایت فقیه، بر این اصل قرار دارد که ولایت پیامبر اسلام ختم نشده است و فقهای حوزه‌های فقهاتی در چارچوب ادامه ولایت پیامبر اسلام از همان اختیاراتی برخوردار می‌باشند که پیامبر اسلام برخوردار بوده است.

«اثبات ولایت فقیه از طریق نص - و اگر فرضاً گفته شود که از روایت استفاده می‌شود که رسول الله (ص) جز علم، چیزی به ارث نگذاشته است و امر ولایت و خلافت هم ارثی نیست و اگر خود رسول الله (ص) می‌فرمود: علی وارثی. استفاده نمی‌کردیم که حضرت امیر (ع) خلیفه آن حضرت است. در این صورت، ناچاریم که راجع به خلافت امیرالمومنین و ائمه علیهم السلام، به نص منتسب شویم و بگوئیم که رسول الله (ص) امیرالمومنین (ع) را به خلافت منصوب کرده است و همین مطلب را نسبت به ولایت فقیه می‌گوئیم، چون بنابراین روایتی که سابقاً ذکر شد. فقها از طرف رسول الله به خلافت و حکومت منصوبند» (کتاب ولایت فقیه - ص ۱۰۴ - ص ۱۴).

«و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد. زیرا «خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است» (همان منبع، ص ۶۵ - ص ۱۵).

«ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد. برای «فقیه» هم ثابت است» (همان منبع - ص ۱۲۴ - ص ۴).

بنابراین وقتی که اقبال در عبارات فوق می‌گوید، «دوران ختم نبوت و ختم ولایت، دورانی است که دیگر به مسلمانان وحیای نخواهد رسید که مایه محدودیت آنها بشود و در این رابطه ما مسلمانان در این دوران باید آزادترین مردم جهان باشیم»، دقیقاً با رویکردی کاملاً برعکس خمینی به ولایت نگاه می‌کند. علت تفاوت رویکرد اقبال به اصل ولایت پیامبر اسلام با رویکرد خمینی در این است که «خمینی جوهر ختم نبوت پیامبر اسلام را - آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید - در کمال فقه تبیین می‌نماید». در صورتی که اقبال «جوهر

ختم نبوت پیامبر اسلام را در تولد عقل برهانی استقرائی می‌داند». طبیعی است که وقتی که ما مانند خمینی و شیخ مرتضی مطهری «جوهر ختم نبوت پیامبر اسلام را در کمال فقه فقیهان ارزیابی کردیم» و همین فقه را هم آنچنان سیدقطب معتقد بود «همه اسلام دانستیم» (الاسلام هو الحل / الفقه هو الحل / الاسلام هو الفقه)، نتیجه‌ای که در تحلیل نهائی می‌توانیم از این تعریف خود بگیریم، جز آنچه که خمینی و مطهری گرفته‌اند، نمی‌باشد. چراکه در چارچوب این تعریف «اجرای احکام فقهی، تمامی هدف پیامبر و ائمه و فقها می‌باشد».

بنابراین وقتی که اقبال در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام، تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی تلاش می‌کند تا در سرلوحه «پروژه بازسازی اسلام خود» پروژه بازفهمی و بازتفسیر ختم نبوت پیامبر اسلام، در دستور کار قرار دهد و در این رابطه تلاش می‌کند تا برعکس مطهری و خمینی، به جای گوهر فقه، گوهر عقل برهانی استقرائی را به عنوان عامل بسترساز پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام اعلام کند، هدف اقبال از جایگزینی عقل برهانی استقرائی به جای فقه، آن است که:

اولاً اقبال معتقد است که ظهور و رشد عقل برهانی استقرائی انسان باعث ختم نبوت گردید، در صورتی که مطهری و خمینی معتقدند که «کمال فقه اسلام باعث ختم نبوت پیامبر گردید» برای فهم این نظریه مطهری و خمینی، تنها کافی است که توجه داشته باشیم که اقبال در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی، تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام، با تاسی از نظریه فقهی و کلامی شاه ولی الله دهلوی، در فصل اول کتاب «حجه الله بالغه»، معتقد است که «حتی فقه قرآن تا آنجا که جوهر و محتوای قانونی دارد، مانند قانون بشری امری سیال می‌باشد و صورت عصری و زمانی - مکانی دارد و اصلاً و ابداً قابل انطباق و تطبیق با زمان‌ها و مکان‌های مختلف نیست.» □

ادامه دارد





## که از نو باید او را شناخت!

### استراتژی سه مؤلفه‌ای «اصلاحات» اقبال و شریعتی

سازمان‌گرموفق بوده است و حد اقل در دوران یک قرن حاکمیت رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شاهد بوده‌ایم که این دو رژیم توسط نخبه‌کشی و کادرزنی تاکنون توانسته‌اند تمامی حرکت‌های سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی و حتی صنفی مخالف خود را سترون و عقیم کنند؛ و البته همیشه کرم و آفت از خود درخت است، چرا که عامل این همه ناکامی‌ها و ضربه‌های استراتژیک حرکت‌های گذشته و حال جامعه بزرگ ایران این بوده است که کادرها و ستاره‌ها به صورت خود به خودی ظهور پیدا می‌کرده‌اند و به صورت غریزی آموزش و پرورش می‌داده‌اند.

شکی نیست که فقدان تئوری مشخص محصول عمل مشخص در ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران و ناتوانی نظریه‌پردازان در تئوری‌پروری و تکیه انطباقی کردن بر دستاوردهای تئوریک جوامع دیگر، عامل اصلی این مصیبت‌ها برای جامعه بزرگ ایران بوده است. نباید تردید داشته باشیم که تا زمانیکه تجربه‌های و دانستی‌های ما به صورت تئوری درنیایند، نه تنها نمی‌توانیم در عرصه‌های عمودی و افقی به آموزش و پرورش نیروهای سازمان‌گر و هدایت‌گر اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی و حتی صنفی دست پیدا کنیم، مهم‌تر از آن اینکه، نخواهیم توانست حتی در عرصه حرکت خود کادرسازی کنیم.

پر واضح است که در این رابطه حتی اگر دستاوردهای تئوریک و فکری خود ستاره‌های پیش‌قراول نظری و عملی ۱۵۰ سال گذشته جامعه بزرگ ایران را کالبد شکافی کنیم درمی‌یابیم که

چرا در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران هرگز نتوانسته‌ایم تجربه‌ها و اندیشه‌ها و دستاوردهای نظری و عملی خود را به صورت تئوریک (نه به صورت یک سلسله دانستی‌ها) برای نسل خود و نسل بعد به ارمغان بگذاریم؟

چرا همیشه در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، تنها زمانی که به صورت تصادفی ستاره‌ای طلوع کرده است، حرکتی نو آغاز شده و با افول آن ستاره آن حرکت یا به بن‌بست رسیده است و یا اینکه به صورت خود به خودی مدتی کجدار و مریض ادامه پیدا کرده است و بعد از بین رفته است؟

یعنی برای مثال و ذکر نمونه تا زمانیکه تک ستاره‌های مانند مصدق یا مهدی بازرگان و یا شریعتی و یا بیژن جزنی و یا محمد حنیف‌نژاد و غیره و غیره به صورت تصادفی در جامعه ما طلوع کرده‌اند، حرکتی و جنبشی نو در این جامعه تکوین پیدا کرده است و این حرکت حداکثر تا زمانی که آنها حضور فیزیکی داشته‌اند، ادامه یافته است و با غیبت فیزیکی آنها، آن جنبش و حرکت یا خاموش شده است و یا گرفتار بحران و انحراف و شکست و بن‌بست گشته‌اند؛ و البته هر زمانی هم که نسل بعد خواسته است، به آسیب‌شناسی علل و دلایل شکست و بن‌بست حرکت آنها بپردازند، با عمده کردن و مطلق کردن سرکوب رژیم‌های توتالیتر حاکم بر جامعه ایران، به عنوان عامل شکست و بحران و بن‌بست آن حرکت‌ها و جنبش‌های ناکام به گل نشسته، موضوع را برای خود توجیح شده تمام کرده است.

بد نیست که بدانیم این آسیب و آفت جنبش‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام جامعه بزرگ ایران چه در گذشته و چه در حال توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم‌های توتالیتر حاکم بر جامعه ایران شناخته شده بوده است، چراکه شاهدیم که چه در دوران رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی (در طول ۵۷ سال عمران رژیم ننگین) و چه در دوران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم) دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر این رژیم‌های توتالیتر، جهت به زانو درآوردن حرکت‌ها و جنبش‌های سازمان‌گر مخالف خود، پیوسته اقدام به نخبه‌کشی و کادرزنی و حذف نیروهای کلیدی این جنبش‌ها و حرکت‌ها کرده‌اند و مبنای رویکرد آنها در این رابطه بر این امر قرار داشته است (و همچنین قرار دارد) که تنها توسط نابود کردن آبخورهای نظری و عملی حرکت‌ها و جنبش‌های سازمان‌گر توسط نخبه‌کشی و کادرزنی می‌توانیم آن حرکت‌های سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی و حتی صنفی را مهار و نابود کنیم.

صد البته تاکنون دشمن در این عرصه جهت نابود کردن این حرکت‌ها و جنبش‌های



تمامی نوآوری‌های خود آن ستاره‌ها هم تنها در مقطعی از حیات آن ستاره‌ها دارای فونکسیون مثبت بوده‌اند، لذا در بستر زمان اگر عمر این ستاره‌ها هم طولانی می‌شد، دیگر آن ستاره‌ها جز تکرار همان حرف‌های نو اولیه خود، نمی‌توانستند نوآوری تئوریک به صورت غریزی در عرصه عمل و نظر بکنند. برای مثال و ذکر نمونه از خود مصدق شروع می‌کنیم، چرا که مصدق هر چند در عرصه مبارزه رهایی‌بخش ملی کردن صنعت نفت ایران و مبارزه و به زانو درآوردن امپریالیسم انگلیس در تاریخ جنبش رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی و کشور ما پیش‌تاز و پیش‌فراول و پیش‌هانگ بوده است و در این رابطه توانسته بود به همه اهداف از پیش تعیین شده خود دست پیدا کند، با همه این احوال، همین مصدق بزرگ در عرصه مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود در جامعه ایران شکست خورد؛ و صد البته کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم آمریکا بر علیه دکتر محمد مصدق، سنتز شکست مصدق در مبارزه دموکراسی‌خواهانه او بود نه عامل شکست مصدق، چرا که اگر دکتر محمد مصدق مانند فرایند مبارزه رهایی‌بخش خود بر علیه امپریالیسم انگلیس توسط ملی کردن صنعت نفت ایران، در فرایند دوم حرکت دموکراسی‌خواهانه خود می‌توانست به بسیج توده‌ها و سازماندهی آنها و جذب حمایت طبقه کارگر و زحمتکشان ایران تحت رهبری کارگران صنعت نفت ایران و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند هرگز و هرگز سازمان سیا و امپریالیسم آمریکا و دربار پهلوی و لومپن و لات و لوت‌های امثال شعبان جعفری و طیب حاجی رضائی و رمضان یخی و نوچه‌هایشان و روحانیت فقهاتی حوزه‌های فقهی تحت مدیریت ابوالقاسم کاشانی و بروجرودی و فلسفی و غیره نمی‌توانستند نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران را به زانو درآوردند.

بنابراین پیش از اینکه عامل شکست فرایند دوم حرکت مصدق یعنی فرایند دموکراسی‌خواهانه آن را در کودتای ننگین و شوم امپریالیسم آمریکا تعریف کنیم و یا در پیوند روحانیت حوزه‌های فقهاتی با دربار توتالیتر پهلوی تبیین نمائیم و یا در پیوند لات و لوت‌ها امثال شعبان جعفری و طیب حاجی رضائی و رمضان یخی و نوچه‌هایشان با ارتش و دربار تحلیل کنیم، علمی‌تر و واقعی‌تر آن است که با عینک دیالکتیک «عامل شکست مصدق در فرایند دوم حرکت دموکراسی‌خواهانه‌اش در خود مصدق و عدم توانایی او در هدایت‌گری و سازمان‌گری و بسیج توده‌های جامعه بزرگ ایران بدانیم». بدون تردید با ضرس قاطع در این رابطه می‌توان داوروری کرد که اگر مصدق در عرصه فرایند دموکراسی‌خواهانه خود مانند فرایند رهایی‌بخش خود بر علیه امپریالیسم انگلیس، توان بسیج‌گری و توان مدیریت و توان سازمان‌گری می‌داشت، جنبش دموکراسی‌خواهانه او نمی‌توانست توسط کودتای امپریالیسم آمریکا و پیوند روحانیت حوزه‌های فقهاتی

## با دربار و امپریالیسم شکست بخورد.

یادمان باشد که مصدق در فرایند اول مبارزه رهایی‌بخش خود بر علیه امپریالیسم انگلیس توسط شعار ملی کردن صنعت نفت ایران تنها نماینده مجلس بود و هرگز از اهرم دولت و قوه مجریه برخوردار نبود، اما برعکس مصدق در فرایند دوم حرکت خود یعنی فرایند دموکراسی‌خواهانه، قوه مجریه یا دولت در دست داشت. ولی از آنجائیکه مصدق برنامه و تئوری برای فرایند دوم مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود نداشت، حتی توسط اهرم قوه مجریه یا دولت هم نتوانست جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران ایجاد نماید؛ و یا بسترها برای رشد آن فراهم کند. فراموش نکنیم که رویکرد مصدق در فرایند دوم تکیه بر احزاب دست‌ساز و غیر دست‌ساز یقه سفید بالائی‌های قدرت بود؛ و مصدق توسط همان رویکرد پارلمانتاریستی که داشت چنین فکر می‌کرد که مانند اروپا می‌تواند توسط این احزاب یقه سفید بالائی‌های قدرت به سازماندهی و بسیج توده‌ها در فرایند دوم مبارزه دموکراسی‌خواهانه خود دست پیدا کند؛ و با این رویکرد مصدق به احزاب سیاسی یقه سفید بود که اشتباه تاریخی مصدق تکوین پیدا کرد، چرا که مصدق اگر به جای تکیه بر احزاب یقه سفید بالائی‌های قدرت به استراتژی تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران تکیه می‌کرد، هرگز و هرگز در روز ۲۸ مرداد ۳۲ خیابان‌های تهران خالی از توده‌ها و کارگران و زحمتکشان شهر و روستای ایران بر علیه کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم آمریکا نمی‌بود.

یادمان باشد که اکثریت این احزاب یقه سفید از حزب زحمتکشان مظهر بقائی و حسن آیت گرفته تا حزب توده ایران همه و همه در فرایند دموکراسی‌خواهانه مصدق بر علیه مصدق صفا‌آرائی کردند و پای بیرق امپریالیست‌ها و شوروی سینه زدند و منافع توده‌های محروم ایران را وجه المصالح پیوست خود با قدرت‌های خارجی کردند.

یادمان باشد که اگر در جریان جنبش رهایی‌بخش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق، جنبش کارگری ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت خوزستان به حمایت همه جانبه از مصدق نمی‌پرداختند، بدون تردید فرایند اول جنبش رهایی‌بخش مصدق هم مانند فرایند دوم حرکت او شکست می‌خورد، چرا مصدق در جهت مقابله با کودتای قوام السلطنه و توطئه دربار در ۳۰ تیر ۳۱ برای بسیج توده‌ها، نیازمند به اعلامیه و فتوای ابوالقاسم کاشانی شد تا توسط فراخوانی کاشانی بتواند مردم را در میدان بهارستان تهران بسیج کند؟ چرا در جریان ۳۰ تیر ۳۱ بر علیه دولت تحمیلی قوام السلطنه احزاب یقه سفید مورد حمایت مصدق نتوانستند مردم را بر علیه دربار رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بسیج کنند؟



چرا از فردای ۳۰ تیر ۳۱ پس از بازگشت مصدق، روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی ابوالقاسم کاشانی از مصدق سهم شیر طلب می‌کردند؟ و از فردای ۳۰ تیر ۳۱ روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی سید ابوالقاسم کاشانی راه خود را از مصدق جدا کردند؟ و ناف خود را به دربار و بالاخره به امپریالیسم آمریکا و نیکسون دوختند؟

پاسخ به این چراها روشن است و آن اینکه روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار و امپریالیسم آمریکا از فردای ۳۰ تیر ۳۱ دریافتند که برعکس فرایند اول جنبش رهائی‌بخش که مصدق توسط شعار ملی کردن صنعت نفت ایران، توانست توده‌های ایران را بر علیه امپریالیسم انگلیس بسیج کند، در فرایند دوم حرکت دموکراسی‌خواهانه مصدق بر علیه دربار پهلوی، او نه تئوری و ایدئولوژی بسیج‌کننده توده‌ها دارد و نه توان بسیج کردن توده‌ها توسط احزاب یقه سفید بر علیه دربار پهلوی دارد و نه توان سازمان‌گری و سازماندهی توده‌ها و ایجاد جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دارد؛ اما برعکس مصدق، روحانیت حوزه‌های فقهاتی خوب می‌دانستند که آنها توسط سازماندهی سنتی حوزه‌های فقهاتی خود و به خصوص توسط تمرکز قدرت روحانیت در دوران مرجعیت سید محمد حسین بروجردی و توسط فتوا و بیش از ۱۵ هزار مسجد و حسینیه و تکیه و غیره، توان بسیج و سازماندهی توده‌ها را به شکل سنتی دارا می‌باشند.

در نتیجه به علت همین عدم توازن قدرت بین دولت مصدق و روحانیت حوزه‌های فقهاتی و دربار شاه و امپریالیسم آمریکا، شرایط برای کودتای ۲۸ مرداد فراهم گردید و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سنتز همین برهم خوردن توازن قوا بین مصدق و روحانیت فقهاتی و دربار و امپریالیسم آمریکا بود. بدون تردید اگر مصدق می‌توانست مانند فرایند اول به ایدئولوژی و تئوری بسیج‌گر و به شعار و توان بسیج میدانی توده‌ها و به میدان کشانیدن و سازمان‌گری جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که در رأس آنها جنبش طبقه کارگر تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران بودند دست پیدا کند، او مانند فرایند اول حرکت خود، در فرایند دوم هم پیروز میدان می‌شد.

بنابراین در یک نگاه کلی می‌توانیم در باب پیروزی و شکست مصدق در دو فرایند مبارزه رهائی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه او اینچنین داوری کنیم که مصدق در فرایند اول صاحب تئوری و برنامه و استراتژی و شعار بسیج‌گر برای حرکت رهائی‌بخش خود بود، اما در فرایند دوم حرکت خود یعنی فرایند دموکراسی‌خواهانه، مصدق فاقد تئوری و برنامه و استراتژی مشخص جهت بسیج و سازمان‌گری توده‌های جامعه بزرگ ایران بود و در این رابطه او در فرایند دوم چنین فکر می‌کرد که توسط استراتژی پارلمانتاریستی و اهرم قوه مجریه می‌تواند به راحتی فرایند دوم مبارزه خود را هم پیروزمندانه

## به انتها برساند.

مثال دومی که در این رابطه می‌توانیم مطرح کنیم، مثال شریعتی و جنبش آگاهی‌بخش ارشاد شریعتی است. خوب می‌دانیم که هر چند شریعتی در دوران پیشاسفر به مغرب زمین، تمامی مبارزه‌اش (به تاسی از استاد محمد تقی شریعتی پدر بزرگوارش) در چارچوب مبارزه رهائی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق و نهضت مقاومت ملی تعریف می‌شد؛ و در دوران اقامت در مغرب زمین، شریعتی در عرصه انتخاب استراتژی مبارزه، دوران پر فراز و نشیبی طی کرده است، چراکه منهای استمرار حمایتش از جبهه ملی دوم و سوم، به علت پیوندش با کادرهای ارتش آزادی‌بخش الجزایر و جنبش رهائی‌بخش خلق فلسطین و تاسی به روشنفکران مغرب زمین امثال سارتر و روشنفکران کشورهای پیرامونی امثال فانون، او پیوسته در تلاطم بازسازی استراتژی خود بود.

به همین دلیل در دوران اقامت در مغرب زمین او حتی گاهی از استراتژی ارتش خلقی بسان انقلاب الجزایر برای رهائی ایران دفاع می‌کرده است. ولی آنچه در این رابطه حائز اهمیت است اینکه شریعتی در واپسین دوران اقامتش در مغرب زمین، به علت آشنائی با افکار و اندیشه‌های علامه محمد اقبال لاهوری، به یک خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نسبت به جامعه ایران می‌رسد که این خودآگاهی باعث می‌گردد تا شریعتی با تمام دوران گذشته خود مرزبندی استراتژی و تئوریک و ایدئولوژیک بکند؛ و با اعتقاد و انتخاب استراتژی اصلاحات سه مؤلفه فرهنگی و اجتماعی و سیاسی علامه محمد اقبال لاهوری، فصلی نو در مبارزه خود ایجاد می‌نماید که تا پایان عمرش در خرداد ۵۶ ادامه داشت. □

ادامه دارد



# مبانی «متافیزیک قرآن» یا «متافیزیک پیامبر اسلام»

## «تفسیر روحانی از جهان»، «آزادی انسان»

# «نفسر انوریتماهار ذهنار و عینار»

در نتیجه:

تجربه باطنی خود آن را تجربه نماید، در پروسس بعثت نبوی و یا پروسس استحاله تجربه باطنی به تجربه نبوی خود، به عنوان محور تمامی حرکت اصلاح‌گرایانه عملی و نظری خود در فرایند دو گانه ۱۳ سال مکی و ده ساله مدنی قرار داد.

علی هذا، در این رابطه بود که پیامبر اسلام بزرگترین جد و جهد و تلاش و مبارزه خود در چارچوب پروسس ۲۳ ساله بعثت نبوی‌اش، چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی، توسط بازسازی انسان و جامعه حول همین الله قرار داد. بطوریکه چه در چارچوب پروژه حج و چه در چارچوب پروژه صلاه و روزه و چه در رابطه با پروژه مدنیه النبی و پروژه ختم نبوت خود، در دو فرایند مکی و مدنی، هدفی جز تبیین نظری و عملی همین الله، به عنوان محور تمام وجود، آنچنانکه خود در فاز ۱۵ ساله حرائی تجربه کرده بود، دنبال نمی‌کرد. شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که آنچنانکه پیامبر اسلام به عنوان معمار بزرگ حج می‌کوشید تا توسط این پروژه، الله را در آینه وجودی انسان‌های مسلمان متبلور بسازد و توسط پروژه مدینه النبی، می‌کوشید تا جامعه بشری دست‌ساز خود را در آینه الله مادیت اجتماعی بخشد و در پروژه صلات یا نماز

۱ - بزرگترین دستاورد و ره‌آورد دوران ۱۵ ساله فاز حرائی پیامبر اسلام برای بشریت، «الله به عنوان گرانیگاه و ثقل وجود بود.»

۲ - قبل از پیامبر اسلام در جامعه مکه و جوامع پیرامونی، خداشناسی و خداپرستی وجود داشته است، اما این خداشناسی و خداپرستی بشر در عرصه مناسبات اقتصادی و اجتماعی و تاریخی، توسط «عوامل سه مؤلفه‌ای قدرت، یعنی زر و زور و تزویر» دچار انحراف و تحریف و شرک شده بود.

بنابراین، «الله که پیامبر اسلام در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی حیات خود، توانست توسط تجربه باطنی خود، آن را تجربه نبوی کند، یک نوع خداشناسی نوین بود، نه خدایابی» و به همین دلیل، زمانیکه تجربه باطنی فاز ۱۵ ساله حرائی پیامبر اسلام در عرصه پروسس ۲۳ ساله بعثت بدل به تجربه نبوی گردید، در سرآغاز استحاله تجربه باطنی پیامبر اسلام به تجربه نبوی، در ۵ آیه اول سوره علق که آغازگر بعثت پیامبر اسلام می‌باشد، «پیامبر اسلام، اعلام بازفهمی و قرائت نو از خدا و جهان و انسان» می‌کند.

«أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - ای پیامبر قرائتی نو از جهان و انسان و خداوند بکن - همان خداوندی که قلم و گاهی در اختیار انسان قرار داد...» (سوره علق - آیات ۱ تا ۵).

۳ - علت اینکه در سه سال اول پروسس بعثت پیامبر اسلام، او نهضت آگاهی‌بخش اجتماعی خود را در چارچوب شعار «لا اله الا الله» تعریف کرد این بود که پیامبر اسلام دریافته بود «جز از طریق بازفهمی شناخت خداوند و تفسیر نو از خدا و جهان و انسان، امکان حرکت تحول‌گرایانه نظری و عملی جامعه بشری در آن شرایط حساس تاریخی وجود ندارد». بنابراین، در این رابطه بود که پیامبر اسلام الهائی که در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی - قبل از بعثت خود - توانسته بود، توسط



می‌کوشید تا الله را در عرصه کاراکترهای وجودی فرد مسلمان متبلور بسازد، در قرآن که دستمایه ۲۳ تجربه نبوی پیامبر اسلام است، او تلاش می‌کند تا به صورت نظری، از «الله، به عنوان ثقل وجود در عرصه‌های مختلف طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی قرائتی نو ارائه دهد.»

علی ایحاله، «قرآن و حج و صلات و روزه و مدینه النبی پیامبر اسلام چیزی نیست، جز همین بازتعریف نظری و عملی پیامبر اسلام از الله در عرصه‌های ذهنی و فردی و اجتماعی و تاریخی بشر». به همین دلیل است که پیامبر اسلام، آنچنانکه از روش اب الانبیاء، ابراهیم خلیل سر سلسله الجنان نهضت رهایی‌بخش و آگاهی‌بخش تاسی کرده بود، می‌کوشید تا قرانت نو خود از الله در عرصه جهان و انسان و جامعه، پا به پای رشد انسان‌ها به صورت امری ذومراتب از الله به عنوان خدای انسان‌واره تا الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بالاخره «الله» به عنوان خدای بی‌مثال، دنبال نماید؛ و همین موضوع باعث گردیده است تا تفسیر الله، در قرآن توسط پیامبر اسلام به صورت‌های مختلفی مطرح بشود.

۴ - علت اینکه پیامبر اسلام به درستی دریافته بود که تنها از طریق قرائت نو از خداوند و انسان و جهان، می‌تواند بشریت را در عرصه فردی و اجتماعی و تاریخی متحول نماید، این بود که شرک در عصر پیامبر اسلام تنها به صورت یک امر صرف معرفتی و اپیستمولوژی و ذهنی نبود بلکه بالعکس، «در عصر پیامبر اسلام، شرک هم در عرصه نظری و هم در عرصه عملی به عنوان زیرساخت ذهنی و فردی و اجتماعی و تاریخی بشر در آمده بود». لذا جهت حرکت اصلاح‌گرایانه و تحول‌خواهانه فردی و اجتماعی و تاریخی، پیامبر اسلام مجبور بود تا «شرک نظری و شرک عملی و شرک فردی و شرک اجتماعی و شرک تاریخی بشریت توسط توحید در چارچوب قرائتی نو از الله و جهان و انسان به چالش بکشد». در نتیجه در این راستا بود که شعار «لا اله الا الله» سه سال اول پروسس بعثت، آغازگر صف‌بندی‌های اجتماعی و تاریخی توسط اصحاب قدرت سه گانه زر و زور و تزویر حاکم بر جوامع بشری در برابر او گردید؛ و باز در همین رابطه بود که پیامبر اسلام زمانیکه فریاد «احد، احد» بلال در زیر شکنجه‌های امیه ابن خلف می‌شنید، یا شکنجه‌های استخوان‌سوز و طاقت‌سوز یاسر و عمار و سمیه در زیر تازیانه ابوجهل می‌دید، خوب می‌دانست که این‌ها، هزینه‌ها و مالیاتی

است که او و یارانش باید در برابر قرانت نو عملی و نظری از خداوند و جهان و انسان پرداخت نمایند.

بدین ترتیب بود که در ۱۳ ساله حرکت آگاهی‌بخش مکی پیامبر اسلام (حتی برای دفاع از خود و یارانش در برابر آن سونامی شکنجه و عذاب اصحاب دارالندوه و طبقه حاکمه مکه، حاضر نشد که نه خود و نه یارانش حتی یک سیلی به آنان بزنند و تنها به صورت یکطرفه توسط شعار «...وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» (سوره والعصر - آیه ۳) از آنها قبول شکنجه می‌کردند و یا اینکه به صورت دفاعی، دست به هجرت اقلیمی و جغرافیایی می‌زدند) یکبار از صاحبان قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم نپرسید که به چه گناهی ما را شکنجه می‌کنید؟ چراکه او خوب می‌دانست که شعار «لا اله الا الله» اش، تمام بود و نبود طبقه حاکمه سه گانه زر و زور و تزویر قدرت به چالش گرفته است؛ و تازه در زمانیکه در عرصه نظری توسط قرآن و آیات وحی و تجربه نبوی خود می‌خواست اصحاب قدرت در مکه را نفی نماید، در سرآغاز حمله خود، قدرت عمومی خود - ابولهب - را به چالش نظری در چارچوب شعار «الله» و «لا اله الا الله» کشید.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ - سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ - وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ - فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» - قطع باد قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ابولهب - و به زودی زود او آتش اجتماعی این خلع ید سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، درک خواهد کرد. آنچنانکه شریک او، همسرش این را فهم خواهد کرد و بی‌شک آتش خلع ید قدرت گریبان‌گیرشان خواهد گرفت.»

۵ - بنابراین، «بنای متافیزیک پیامبر اسلام» بر تجربه جدید او از خداوند به عنوان «الله» استوار گردید؛ و در راستای بازسازی و معماری این متافیزیک بود که پیامبر اسلام جد و جهد بلیغی کرد تا توسط رویکرد ایجابی «الله»، بت‌پرستی یا شرک حاکم بر ذهن و عین فردی و اجتماعی بشر را به چالش بکشاند، به همین دلیل هر چند در نمود شعار «لا اله الا الله» پیامبر اسلام، «لا» بر «اله» تقدم داشت، اما این تقدم «لا» بر «الا» تنها در عرصه حرکت اصلاح‌گرایانه و تحول‌خواهانه فردی و اجتماعی و تاریخی پیامبر اسلام مصداق داشت؛ و اما در عرصه نظری، در راستای متافیزیک پیامبر اسلام، این «الا» بود که بر «لا» تقدم پیدا می‌کرد؛ و پیامبر اسلام توسط تجربه نبوی یا وحی قرآنی خود تلاش کرد تا به صورت ایجابی مطرح نماید.

اسلام در دوران ۱۳ ساله مکی بود) بیشترین تکیه خود در آیات قرآن بر تبیین فلسفی و کلامی و تبلیغی آخرت کند، بطوریکه تعداد آیات مربوط به تبیین و تشریح و تبلیغ قیامت و یا آخرت یا معاد در دوران ۱۳ ساله فرایند مکی پیامبر اسلام به مراتب بزرگتر و بیشتر از آیات مربوط به توحید و حتی خود نبوت پیامبر اسلام می‌باشد.

۷ - در چارچوب متافیزیک پیامبر اسلام حول محور الله بود که او نه تنها معماری این جهان - مانند حافظ کج نمی‌دانست - و نه تنها وجود شرور در عرصه انسانی، لازمه اراده و اختیار انسان می‌دانست، بلکه مهمتر از همه اینها، او توسط این متافیزیک بازسازی شده خود حول الله، تلاش می‌کرد تا به بازسازی اراده و قدرت اختیار و انتخاب انسان‌ها پردازد؛ و این مهم توسط پیامبر اسلام بیش از خود توحید، توسط آخرت و قیامت و معاد به انجام می‌رسید. چراکه پیامبر اسلام، به نیکی می‌دانست که در قرن هفتم میلادی بزرگترین قنیل فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی و تصوف هند شرقی و بودائی و مذهب تحریف شده مسیحیت و یهودیت اراده و اختیار انسان بود که به صورت مشترک در تمامی این رویکرد سه گانه متفاوت دینی و فلسفی و صوفیانه قربانی گردیده بود. 

ادامه دارد

به همین دلیل در متافیزیک پیامبر اسلام بر مبنای الله، این الله هم نفی کننده خداوند بیرون از وجود ارسطو بود (که به عنوان علت اولی در ماوراءالطبیعت به صورت صانع و ناظر و بیکار نشسته بود) و هم نفی کننده خداوند افلاطونی و نئوافلاطونی یا فلوپینی بود (که به علت حضور خداوند افلاطون در عالم مثل این جهان و طبیعت و هستی به صورت سایه در آمده بودند و معرفت انسانی را بی‌ارزش ساخته بودند) و هم نفی کننده خدای تورات و انجیل تحریف شده یعنی خدای تثلیث و خدای خسته و بیکار و بازنشسته بود. لذا در متافیزیک پیامبر اسلام که بر پایه الله با آن رویکرد ایجابی تکوین یافته است، «الله» خدای فاعل است نه خدای ناظر، همچنین خدای خالق است نه خدای صانع، خدای مختار است نه خدای مجبور و محصور شده در علم خویش، خدای در حال خلق مستمر است نه خدای بیکار نشسته در بیرون از طبیعت یا ماوراءالطبیعت، خدای زمان‌مند است نه خدای بیرون از زمان و خلقت و وجود و هستی و حرکت، خدای ابژکتیو قرآنی است نه خدای سوژکتیو کانتی، خدای محیط بر وجود است نه خدای حلولی تصوف هند شرقی یا خدای بودائی.

۶ - پیامبر اسلام توسط بازسازی متافیزیک بشر قرن هفتم بر پایه الله، می‌خواست از یکطرف باورهای بشریت را در قرن هفتم میلادی (که در چارچوب سه مؤلفه فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و رویکرد دینی مسیحیت و یهودیت تحریف شده و رویکرد تصوف بودائی شکل یافته بود) به چالش بکشد و از طرف دیگر احساس و عواطف انسانی که در قبرستان شرک اجتماعی و انسانی و تاریخی قرن هفتم نابود و فلج شده بود، دوباره بازسازی نماید و بالاخره به بازسازی اراده و اختیار انسان قرن هفتم میلادی که گرفتار جبر اقتصادی و اجتماعی شده بود پردازد.

بنابراین پیامبر اسلام با تکیه بر الله به عنوان یک ابژه (نه سوژه کانتی) تلاش می‌کرد تا مبانی حرکت اصلاح‌گرایانه و تحول‌خواهانی فردی و اجتماعی و تاریخی خود تبیین نظری و فلسفی و کلامی بکند؛ و هكذا، تلاش می‌کرد تا حرکت اصلاح‌گرایانه فرهنگی خود را در مبارزه با سنت‌های دینی و اجتماعی و تاریخی حاکم بر باور و اراده و احساس عواطف مردم، حول قرآنی نو از خدا و جهان و انسان بازسازی نماید، لذا در همین رابطه بود که پیامبر اسلام در دوران ۱۳ ساله مکی خود حول محور شعار «لا اله الا الله» (که شعار اصلی پیامبر

# چگونه می‌توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

## تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»

# ۹

### در رویکرد امام علی

فراز هفتم از عهدنامه امام علی به مالک اشتر: «و لَا تَنْفُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمَلٍ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَضُرُّ بَشِيءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّاها وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا وَ أَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيَتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَ لَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا كِتَابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عَمَّالُ الْإِنصَافِ وَ الرَّفِيقُ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْإِجْرِيَّةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسَلِّمَةِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التَّجَارُ وَ أَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ كُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَ وَضَعَ عَلَى حِدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةَ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زَيْنُ الْوَلَاةِ وَ عِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهَمِّ نَمِّ لَا قِيَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يَخْرُجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يَصْلُحُهُمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِيَامَ لِلهِذِينَ الصِّفِّينِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَ الْعَمَّالِ وَ الْكُتَّابِ لِمَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاوِدِ وَ يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَ يُوْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ حَوَاصِ الْأُمُورِ وَ عَوَامِهَا وَ لَا قِيَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتَّجَارِ وَ ذَوِي الصِّنَاعَاتِ فِيمَا

زهر اندر جان او می‌کنند  
بی‌گناهان را مگو دشمن بکین  
که دوا دو اول و آخر لتست  
این بهار تو همی آید خزان  
چاپلوسست گشتت مردم روز چند  
داند او کان زهر بوده موبدش  
وای آنک از سرکشی شد چون که او  
از می پر زهر شد او گنج و مست  
از طرب یکدم بجنبانند سری  
زهر در جانش کند داد سستد  
کو چه زهر آمد نگر در قوم عاد  
عاقبت زاین نردبان افتاد نیست  
کاستخوان او بتر خواهد شکست

هر کرا مردم سجودی می‌کنند  
دشمن تو جز تو نبود ای لعین  
پیش تو این حالت بد دولتست  
گر از این دولت نتازی خز خزان  
تو بدان فخر آوری کز ترس و بند  
چونک برگردد از او آن ساجدش  
ای خنک آن را که ذلت نفسه  
این تکبر زهر قاتل دان که هست  
چون می پر زهر نوشد مدبری  
بعد یکدم زهر بر جانش فتد  
گرداری زهریش را اعتقاد  
نردبان خلق این ما و منیست  
هر که بالاتر رود ابله‌تر ست

مولوی - مثنوی - دفتر چهارم - ص ۷۵۹ - س ۵ به بعد - ابیات ۲۷۵۶ تا ۲۷۶۹

پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند  
عیب جوان و سرزنش پیر می‌کنند  
باطل درین خیال که اکسیر می‌کنند  
مشکل حکایتی‌ست که تقریر می‌کنند  
تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند  
این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند  
خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند  
قومی دگر حواله بتقدیر می‌کنند  
کین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کنند  
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند  
ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند  
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز  
گویند سر عشق مگویند و مشنوبند  
ما از برون در شده مغرور صد فریب  
تشویش وقت پیر مغان می‌دهند باز  
صد آب رو به نیم نظر می‌توان خرید  
قومی بجد و جهد نهادند وصل یار  
فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر  
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و  
محتسب

کلیات حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۱۰۱ - س ۲ تا ۱۴



يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَاتِبِهِمْ وَ يَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنْ التَّرَفِّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رَفْقٌ غَيْرُهُمْ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رَفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ فِي اللَّهِ لِكَلِّ سَعَةٍ وَ لِكَلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يَصْلُحُهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةٍ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَ تَوَطُّبِنِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقَلَ فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِإِمَامِكَ وَ أَنْفَاهُمْ جَبِيًّا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يَبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ وَ يَرَأْفُ بِالضَّعْفَاءِ وَ يُنْبِئُ عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يَثِيرُهُ الْغُفَّ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ - مالكا، هرگز سنت نیکوی تاریخی مردم مصر را نفی نکن، چرا که سنت‌های پسندیده تاریخی هر قوم و ملتی عامل همبستگی تاریخی آن قوم و ملت می‌باشند؛ و هرگز سنت جدیدی بر آن ملت تحمیل و تزریق نکن که سنت‌های تاریخی مردم مصر را به چالش بکشد. مالکا، برای بهره‌برداری از علم عالمان مصر زانوی تعلم در برابر آنان بر زمین گذار و برای اخذ حکمت از حکمیان مصر همدوش با آنان به تحقیق بپرداز، زیرا بی‌تردید علم و حکمت و تجربه مردم مصر تأثیر قطعی در اصلاح امور جامعه مصر توسط تو دارد. مالکا، هر اصلی که مردم مصر پیش از تو بر مبنای مدنیت صحیح به آن دست پیدا کرده‌اند تثبیت و نهادینه کن. مالکا، جامعه مصر از گروه‌های مختلف اجتماعی تشکیل شده‌اند که مدیریت و حیات جامعه مصر در گرو پیوند تنگاتنگ این گروه‌های مختلف اجتماعی می‌باشد. امنیت مردم مصر توسط نیروهای نظامی انجام می‌گیرد که هزینه آنها باید توسط اخذ مالیات تأمین گردد؛ و غیر از نیروهای نظامی جهت امنیت مردم از تجاوز دشمنان نیروهای اداری و قضائی هستند که باید در خدمت اداره امور مردم باشند و بعد از اینها باید بر طبقه پائینی جامعه به لحاظ تأمین معیشت و اداره زندگی آنها توجه داشته باشی و عنایت داشته باشی که این طبقه محروم بر زمامداران خود حق دارند و وظیفه زمامداران است که حق آنها را از بیت‌المال به آنها بدهند. مالکا، فرماندهان و مدیران خود را از میان پاکدامن‌ترین و بردبارترین مردم مصر، یعنی آنانی که بر مردم مصر غضب نمی‌کنند و نسبت به طبقه پائینی جامعه رئوف و مهربان هستند، انتخاب کن.»

شرح فراز هفتم از عهدنامه امام علی به مالک اشتر. در فراز هفتم از عهدنامه، امام علی تلاش می‌کند تا مکانیزم مدیریت اداری و اجتماعی و فرهنگی به مالک آموزش بدهد و در این رابطه امام علی به لحاظ اهمیت ابتدا به آموزش مدیریت فرهنگی

می‌پردازد و در این چارچوب به مالک آموزش می‌دهد که تولید فرهنگی کار زمامداران و دستگاه حکومت نیست بلکه برعکس تولید فرهنگ کار توده‌های مردم همان سرزمین می‌باشد، لذا به همین دلیل است که امام علی به مالک آموزش می‌دهد که تو به یک سرزمینی می‌روی که دارای فرهنگ و تمدن هزار ساله می‌باشد، پس قبل از هر چیز وظیفه تو احترام به سنت‌های پسندیده تاریخی مردم متمدن و با فرهنگ و تاریخمند مصر است، زیرا آنچنانکه امام علی می‌گوید سنت‌های پسندیده تاریخی عامل همبستگی و پیوند افراد یک سرزمین می‌باشد.

بنابراین امام علی به مالک فرمان می‌دهد که پاسداری از سنت‌های پسندیده تاریخی هر قوم و ملتی وظیفه همگان می‌باشد و در همین رابطه است که امام علی خطاب به مالک می‌گوید، مبدا در لباس مذهب و قوم و نژاد غیره با تزریق سنت‌های خود آن سنت‌های تاریخی مردم مصر را به چالش بکشی و در ادامه همین موضوع است که امام علی بر مالک تکلیف می‌کند تا در برابر علما و حکما و اندیشمندان مردم مصر زانو بزند و از آنها کسب علم نماید و در عرصه مدیریت اجتماعی مردم مصر به جای تزریق یکطرفه، تجربه دیگر ملتها به آن جامعه از تجربیات تاریخی خود مردم مصر جهت مدیریت اجتماعی سرزمین مصر استفاده نماید و از بعد از آموزش مدیریت فرهنگی به مالک است که امام علمی به آموزش مدیریت اجتماعی و اقتصادی، مالک می‌پردازد و در این رابطه در چارچوب سه اصل تعیین وظیفه دستگاه حکومت (که در آغازین عهدنامه مطرح کرده بود و عبارت بودند از: تأمین امنیت مردم در برابر تجاوز دشمنان، ب - تأمین معیشت و آبادانی، اصلاح اختلافات بین مردم) امام علی پس از آموزش سازماندهی و مدیریت تأمین بودجه این نهادها از طریق اخذ مالیات، مهم‌ترین وظیفه زمامداران در مدیریت اجتماعی و اقتصادی تأمین معیشت و اداره زندگی طبقه پائینی جامعه می‌داند.

نکته‌ای که در این رابطه در فراز هفتم عهدنامه امام علی به مالک اشتر قابل توجه می‌باشد اینکه، امام علی تأمین معیشت و اداره زندگی طبقه پائینی جامعه توسط زمامداران و دستگاه حکومت به عنوان یک حق مسلم طبقه پائینی بر دوش زمامداران مطرح می‌نماید نه به عنوان صدقه بخشش و ترحم و خیریه و غیره. ❏

پایان







# انسان‌ها با «عمل آگاهانه»

## جامعه، جهان و خودشان را می‌سازند

به آسانی جان خود را فدا می‌کند؛ و چون به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که پس از این دیگر وحی‌ای نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی شود. بایستی که ما از لحاظ روحی آزادترین مردمان روی زمین باشیم. مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند. در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه نشوند. بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند؛ و از هدف اسلام که تا کنون به صورتی جزئی آشکار شده، آن دموکراسی معنوی که غرض نهایی اسلام است بیرون بیاورند و به کمال و گستردن آن پردازند.»

باری، بدین ترتیب بوده است که پیامبر اسلام چه در فرایند مکی حرکت خود و چه در فرایند مدنی آن پیوسته تلاش کرده است تا در چارچوب توحید به عنوان جهان‌بینی به تفسیر معنوی از جهان و انسان و جامعه و تاریخ پردازد طرح اصل معاد و اصل نبوت در ادامه طولی توحید به عنوان جهان‌بینی در رویکرد پیامبر اسلام می‌باشد. پروژه حج که پیامبر اسلام به صورت همه جانبه اقدام به بازسازی آن کرد، در راستای همین مؤلفه توحید به عنوان جهان‌بینی در عرصه تفسیر معنوی از جهان و انسان و جامعه می‌باشد. بازخوانی خداوند «خالق» و «رب» همه وجود در سیمای «الله» توسط پیامبر اسلام باز در چارچوب همین مؤلفه جهان‌بینی توحیدی برای تفسیر معنوی از جهان و انسان و جامعه می‌باشد.

ب - مؤلفه دوم فونکسیون توحید در رویکرد

۲ - در فرایند ده ساله مدنی پروسس حرکت پیامبر اسلام از آنجائیکه جوهر حرکت پیامبر اسلام به صورت تمام و کمال در راستای جامعه‌سازی یا مدینه النبی بوده است، لذا به همین دلیل در تفسیر و فهم آیات مدنی قرآن باید سمت و سوی نهائی تمام آیات مدنی قرآن در راستای همان پروژه جامعه‌سازانه پیامبر اسلام بدانیم. پر واضح که آنچنانکه عبدالرحمن بن خلدون تونسی در کتاب گران‌سنگ «مقدمه تاریخ العبر» خود می‌گوید، آیات مکی و مدنی قرآن در این رابطه متفاوت می‌باشد. فراموش نکنیم که جوهر و سمت‌گیری تمامی آیات مکی قرآن در راستای انسان‌سازی به معنای اعم کلمه می‌باشد، در صورتی که تمامی آیات مدنی قرآن در راستای فرایند جامعه‌سازانه پیامبر اسلام است.

۳ - توحید در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن از جمله اصول و عمود خیمه رویکرد نظری و عملی می‌باشد که هم در فرایند انسان‌سازی مکی و هم در فرایند جامعه‌سازانه مدنی به عنوان اصل زیرساختی مطرح می‌باشد. لذا در این رابطه است که در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن توحید دارای سه مؤلفه می‌باشد:

الف - مؤلفه اول توحید به عنوان جهان‌بینی است که در چارچوب آن به تفسیر و تعبیر و تبیین روحانی یا معنوی از جهان و انسان و جامعه و تاریخ می‌پردازد. همان موضوعی که علامه محمد اقبال لاهوری در فصل ششم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام تحت عنوان اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۳ - سطر ۱۶ به بعد، به عنوان نیاز مشترک همه انسان‌ها از آن یاد می‌کند و در این رابطه می‌گوید:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است. اول - تعبیری روحانی از جهان. دوم - آزادی روحانی فرد. سوم - اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماعی بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند. ششک نیست که اروپای جدید دستگاه‌های اندیشه‌ای و مثالی در این رشته‌ها تأسیس کرده است. ولی تجربه نشان می‌دهد که حقیقتی که از راه عقل محض به دست می‌آید، نمی‌تواند آن حرارت اعتقاد زنده‌ای را داشته باشد که تنها با الهام شخصی حاصل می‌شود. به همین دلیل است که عقل محض چندان تأثیری در نوع بشر نکرده. در صورتی که دین پیوسته مایه ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است. مثالی‌گری اروپا هرگز به صورت عامل زنده‌ای در حیات آن درنیامده و نتیجه آن پیدایش من سرگردانی است که در میان دموکراسی‌ها، ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آنها بهره‌کشی از درویشان به سود توانگران است. سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحی‌ای می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای زندگی بیان می‌شود. به ظاهری بودن صورتی آن رنگ باطنی می‌دهد. برای فرد مسلمان شالوده روحانی زندگی امری اعتقادی است و برای دفاع از این اعتقاد



پیامبر اسلام، «توحید» به عنوان سیستم عامل «پراکسیس» یا «عمل آگاهانه» جهت تغییر جهان (کار) و جامعه (مبارزه رهائی‌بخش) و خود انسان (پراکسیس باطنی یا خودسازی و عرفان) می‌باشد. در رابطه با توحید به عنوان سیستم عامل، عمل آگاهانه اجتماعی (پراکسیس توحید به صورت تئوری معرفت) توحید باعث معنادار کردن عمل آگاهانه اجتماعی یا پراکسیس می‌شود. در این رابطه «توحید» باعث می‌شود تا «عمل آگاهانه اجتماعی» یا «پراکسیس» هم در بستر و خواستگاه تکوینی آن و هم در عرصه مقاومت حرکت آن و هم در راستای هدف و آینده آن حرکت را معنا دار نماید. در نتیجه در این رابطه است که حرکت تغییر آفرین آگاهانه در عرصه طبیعت توسط کار و در عرصه اجتماع توسط مبارزه و در عرصه باطنی و خود توسط خودسازی و عرفان، تنها توسط توحید است که سه مؤلفه پراکسیس یعنی «پراکسیس طبیعی یا کار و پراکسیس اجتماعی یا مبارزه و پراکسیس باطنی یا خودسازی» می‌توانند معنا دار بشوند.

ج - سومین فونکسیون توحید، در راستای شناخت می‌باشد چراکه توحید با تکیه بر وجود، دوگانگی و دیوار چین بین «ذهن و عین» در عرصه کسب معرفت توسط انسان که از دوران یونان باستان تا کانت و پساکانت تا به امروز ادامه داشته است، از میان برمی‌دارد و توحید به عنوان منطق شناخت و معرفت انسان دیگر نه به ذهن آینه‌ای ارسطویی در عرصه کسب شناخت و معرفت انسان اعتقاد دارد و نه به ذهن فعال کانتی بلکه با آیه خواندن تمام وجود توسط خود وجود (نه موجود) به تبیین جدیدی از مکانیزم فهم و شناخت انسان می‌پردازد.

۴ - کار بزرگ و بزرگترین دستاورد بعثت پیامبر اسلام برای بشریت این بود که «توحید توصیفی» پیامبران سلف خود را - که در رأس آنها ابراهیم خلیل قرار داشت - بدل به «توحید تغییری» در عرصه جهان و جامعه و انسان کرد، به عبارت دیگر پیامبر اسلام در ادامه نهضت تسلسلی توحیدی ابراهیم خلیل، «توحید توصیفی» انبیاء سلف خود را بدل به «توحید تغییری» کرد. شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که از سه شاخه توحید یعنی «توحید توصیفی» و «توحید ایستمولوژیک» و «توحید تغییری» دو شاخه «توحید توصیفی» و «توحید ایستمولوژیک» قبل از پیامبر اسلام توسط انبیاء ابراهیمی برای بشریت تعریف شده بودند. تنها دستاورد بزرگ پیامبر اسلام این بود که «توحید توصیفی» و «توحید ایستمولوژیک» پیامبران سلف ابراهیمی خود بدل به «توحید تغییری» کرد، چراکه از زمان ابراهیم خلیل بنیانگذار توحید در بشریت تا زمان پیامبر اسلام، «توحید تنها به صورت جهان‌بینی مطرح بوده است» و در چارچوب توحید به عنوان جهان‌بینی، توحید تنها جنبه تبیینی و توصیفی وحدت‌گونه هستی در مؤلفه‌های مختلفی وجودی و انسانی و اجتماعی و تاریخی داشته است؛

و لذا در چارچوب همین توحید به عنوان جهان‌بینی مولود نهضت انبیاء ابراهیمی سلف پیامبر اسلام بوده است که توحید به عنوان ایستمولوژیک در برابر ذهن آینه‌ای ارسطویی که تنها روش شناخت مسلط بر جهان در طول بیش از ۲۰۰۰ سال بوده است مطرح شده است.

اما با ظهور و بعثت پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی، توحید به عنوان جهان‌بینی سنتز نهضت انبیاء ابراهیمی سلف پیامبر اسلام، وارد فرایند «ایدئولوژی» شد و در راستای ورود توحید به عنوان جهان‌بینی به عرصه ورود توحید به عنوان ایدئولوژی بود که پیامبر اسلام از همان زمانی که فاز ۱۵ ساله حرائی خود را پشت سر گذاشت و از کوه نور پائین آمد و دیگر به حرا برنگشت، تمام تلاشش را در جهت تغییر انسان و جامعه بشری به کار گرفت و با شعار «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» ادعای رهائی انسان و ساختن جهانی بهتر برای بشریت بر پایه عدالت و برابری کرد. از آنجائیکه او در این رابطه معتقد بود که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» - خداوند تا زمانیکه خود جامعه انسانی تحول پیدا نکنند، آن جامعه بشری را متحول نمی‌سازد و از آنجائیکه او معتقد بود که هدف رسالت تمامی انبیاء ابراهیمی و از جمله خود او در جهت تغییر و تحول اجتماعی بشر، وادار ساختن خود توده‌ها به قیام برای استقرار عدالت و برابری و قسط بوده است» (سوره رعد - آیه ۱۱).

«...لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» - تمامی پیامبران الهی که با کتاب و میزان و بینه مبعوث شدند، برای آن بوده است تا توده‌ها را وادار به قیام برای برپائی عدالت و قسط و برابری بکنند» (سوره حدید - آیه ۲۵) و از آنجائیکه خود پیامبر اسلام مدعی بود که هدف رسالتش پاره کردن زنجیرهای ستم حاکم بر جامعه بشری می‌باشد «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - تا زنجیرها و بارهای حاکم بر آنها را فرو بنهند» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷)

و از آنجائیکه خود او معتقد بود که تنها با شوراندن عقول توده‌ها است که می‌توان توده‌ها را برای برپائی عدالت و قسط و برابری‌طلبانه به حرکت وادار ساخت و زنجیرهای حاکم بر توده‌ها را پاره کرد و جامعه بشری در مسیر صیورورت و تکامل به حرکت درآورد.

«...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ... وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْقُفُولِ...» - خداوند رسولان و پیامبران خود را پیاپی به سوی توده‌ها فرستاد تا عقول توده‌ها را برآشوبانند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه اول - ص ۴۳ - س ۱۰). لذا از این مرحله بود که پروژه توحید تغییری پیامبر اسلام برای تغییر جامعه بشریت استارت خورد. اقبال لاهوری در تعریف توحید تغییری پیامبر اسلام در فصل پنجم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام - تحت عنوان روح فرهنگ

و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - سطر اول به بعد اینچنین مطرح می‌کند:

«حضرت محمد (ص) به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگھی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله، اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیامبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار کرده باشد. مرد باطنی (عارف و صوفی) نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اخادی (وحدت وجودی) پیدا می‌کند، به زندگی این جهانی باز گردد. در آن هنگام که او بنابر ضرورت بالاچاره به زندگی این جهانی (جامعه بشری) باز می‌گردد. بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد. ولی برعکس، بازگشت پیامبر (به جامعه بشری) جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد. پیامبر به جامعه بشری باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود. به این منظور که جریان تاریخ بشر را متحول سازد و از این راه جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند. برعکس برای مرد باطنی (عارف و صوفی) آرامش حاصل از تجربه اخادی، مرحله نهائی می‌باشد. برای پیامبر، بیدار شدن نیروهای روانشناختی او باعث می‌گردد تا او توسط آن جهان بشری را به لرزه درآورد و این نیروهای وجودی پیامبر چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر می‌دهد. در پیامبر هدف اینکه تجربه دینی خودش را به صورت یک تحول و تغییر جهانی بشر درآورد به حد اعلی وجود دارد؛ و لذا به همین دلیل بازگشت پیامبر به جامعه بشری آزمون عملی همان تجربه دینی او می‌باشد. پیامبر در عرصه حرکت تغییرساز خود، هم به تغییر خود می‌پردازد و هم جهان واقعی و عینی دگرگون می‌کند و برای تغییر تاریخ بشریت نقاب از چهره خویش برمی‌دارد؛ بنابراین یکی راه‌های راست‌آزمائی پیامبران در عرصه ارزش وحی یا تجربه دینی آنها، دستپروده‌های انسانی و فرهنگ و تمدن و جامعه و جهانی که می‌سازند، می‌باشند. وحی نبوی را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی پیامبر تعریف کرد که در آن تجربه پیامبرانه تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت برای تغییر جامعه بشری می‌باشد. در مرحله وحی نبوی، پیامبر به مرکز حیات در عمق نامحدود درون خود فرو می‌رود. تنها با این هدف که بار دیگر با نیروی تازه‌ای ظاهر بشود تا کهنه‌های جامعه و جهان و تاریخ بشر را براندازند و خط سیر حیات نو در جامعه و جهان و تاریخ بشر آشکار سازند. وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن آن را خاصیتی از حیات می‌داند. البته از نظر قرآن وحی بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات صورت متفاوت دارد. گیاهی که از زندان درون خاک به سوی آزادی رشد می‌کند، همچنین جانوری که برای انطباق با محیط در عرصه حیات دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که درون خود حیات تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند. در دوران کودکی بشریت،

جهت هدایت جامعه اولی بشری این وحی به صورت خودآگاهی پیامبرانه ظهور پیدا کرد. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی در بشر، وحی پیامبرانه مرحله قدیم جامعه بشری متوقف گردید. عقل استدلال کننده بشر که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط می‌شود، خود تکامل و پیشرفت کیفی در پروسه حیات است. بنابراین لازم بود که چون عقل بشر تولد یافت با جلوگیری از اشکال معرفت قبلی آن را تقویت کنند. شک نیست که جهان قدیم در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کمابیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بودند. ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجردی بوده است که نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکالی در باره اوضاع عینی زندگی برای ما فراهم نمی‌آورد. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود، باید گفت که چنان می‌نماید که پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع وحی نبوی او مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و از آنجا که پای جوهر وحی نبوی او یعنی قرآن به میان می‌آید متعلق به جهان جدید است. چراکه پروسس حیات در عرصه وحی نبوی پیامبر اسلام یعنی قرآن منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام همزمان با ظهور و ولادت عقل برهان استقرائی در بشر بوده است در نتیجه همین امر باعث گردید تا پایان یافتن رسالت پیامبران توسط خود پیامبر اسلام اعلام بشود؛ و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که پروسس حیات دیگر نمی‌توانست مانند مرحله کودکی بشر از خارج رهبری بشود. توجه دایمی قرآن به عقل و تجربه و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد، همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است.»

ادامه دارد

